

# بخش سوم جامعه‌شناسی

توسط: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»

## فصل دوم

### زنده‌گی اجتماعی

#### 1- جامعه چیست؟

**پیشگفتار:** برای آنکه بتوانیم مفهوم جامعه را دقیقاً درک نمایم قبل از همه به تعریف جامعه می‌پردازیم و متعاقباً از جامعه‌شناسانی که جامعه را تعریف و توصیف نموده انداز آنها نقل قول می‌نمایم.

**تعریف جامعه:** انسانها برای ارضای نیازهایشان با دیگران تعامل اجتماعی دارند در اصطلاح جامعه‌شناسی به مجموعه‌ای از انسانها که باهم تعامل اجتماعی باید بدانند جامعه گفته میشود، در دوران جامعه به دلیل علایق مختلف انسانها و گروه‌ها، تضادهای اجتماعی وجود دارند اما با وجود موجودیت تضادها تعادل و ثبات جامعه حفظ میگردد، در جامعه افراد نقشهای گوناگونی را می‌پذیرند و به همان نسبت از مزایایی اجتماعی بهره‌مند میشوند. یا به عبارتی ساده‌تر و عام‌تر فهم جامعه گروهی از افراد است که در یک سرزمین معین و تعریف شده با داشتن یک فرهنگ مشترک در ارتباط باهم و در کنار یکدیگر باهم حیات بسر می‌برند اما از نظر جامعه‌شناسی لازم نداشته میشود تا از جامعه کمی بیشتر تعریف کاملی بنمایم و آن اینکه جامعه همچنین ساختار و تعاملات اجتماعی گروهی از مردم است ساختار اجتماعی نمونه‌های نسبتاً پایدار از رفتار و روابط در درون یک جامعه است فلذا جامعه نه تنها یک گروهی از افراد و یا مردم با فرهنگ مشترک‌شان است بلکه همچنان روابط مردم با نهادها

ومؤسسات شان و باهم دگر در ارتباط مستمر نیز میباشند یا یک گروهی وسیع اجتماعی که در یک ساحه مشترک جغرافیوی یا یک سرزمین معین زنده گی می نمایند و دارای حاکمیت سیاسی و فرهنگ مشترک اند جامعه را می سازند. جوامع بشری متصف به نمونه های از روابط (روابط اجتماعی) بین افرادی که ایشان فرهنگ مشخص و نهادهای شان را به اشتراک میگذارند میباشند: یک جامعه ممکن است روابط میان اعضای تشکیل دهنده را بعنوان جمع کل دربرگیرد در علوم اجتماعی یک جامعه بزرگ اغلباً ممکن با نمونه های از سلطه زیر گروه ها و قشر بندی ها مواجه شود. پس بهر صورت: **جمع از افراد انسانی که بانظامات و سنن و آداب و قوانین خاص موجود بایک دگر پیوند خورده و زنده گی دسته جمعی دارند جامعه را تشکیل میدهند یا اینکه جامعه محصول کنش متقابل انسانها است.**

\* **ارسطو** جامعه را به موجود زنده تشبیه میکند که قانون تولد و رشد و مرگ بر آن حاکم است.

\* **اسپینسر** فیلسوف انگلیسی عقیده دارد که هم جامعه و هم بدن انسان تابع اصل تکامل بوده و از طرف دیگر سیستم عصبی در انسان را با نظام ارتباطات در درون جامعه مقایسه کرد.

\* **اگست کنت** بانی جامعه شناسی معتقد است که جامعه از تمام افراد زنده و همچنین از تمام کسانی که ازین جهان رفته اند ولی باتاثیر خود در ذهن اسلاف خویش به حیات خود ادامه میدهند تشکیل می یابد. به نظر کنت هیچ موجودی به اندازه جامعه مستعد پیشرفت سریع و بویژه ترقی پیگیر و مستمر نیست زیرا نتیجه از توانایی نسل های اجتماع مسلط بر زمان میباشند پس بنا براین از نظر وی جامعه همانند کاروانی از نسل های گذشته و معاصر است که در راه ترقی و تعالی سیر میکند.

\* **ایمل دورکهایم** جامعه را موجود زنده می شمارد و معتقد است همچنانیکه هر جاندار تنها از اجتماع ساده سلولها بوجود نیامده که دارای حس عمومی یا حیات می باشد جامعه نیز تنها از گرد آمدن ساده افراد تشکیل نیا فته بلکه دارای وجدان و روح جمعی است و مطالعه جلوه های وجدان جمعی (حالات روحی و عاطفی جمع) را میتوان موضوع علم جامعه شناسی است .

\* **گاستون بوتول** جامعه شناس فرانسوی جامعه را متشکل از گروه انسانهایی که دارای طرز فکر مشابه دارند می داند که روابط آنها مبتنی بر تفاهم متقابل است .

بناً آنچه که از تعاریف جامعه تا اینجا دانستیم در جمع بندی از تعاریف فوق جامعه را بصورت جامع وکل اینچنین تعریف می نمایم :

**یک جامعه جمعیتی سازمان یافته ای از اشخاصی است**

**که باهم در سرزمین مشترک سکونت دارند با همکاری**

**در گروهها نیاز های اجتماعی ، ابتدایی و اصلی شان را**

**تامین می کنند و با مشارکت در فرهنگ مشترک بعنوان**

**یک واحد اجتماعی متمایز شناخته میشود .**

جامعه شناسی تمایزی بین جامعه و فرهنگ را چنین افاده می نماید که فشرده این وجهه تمایز را ذیلاً به تفصیل میگیریم :

فرهنگ عبارت از ارزش ها ، باورها ، نورم ها رفتار ها و معانی بر نمادها در جامعه است یعنی در جامعه معانی نمادها را توضیح میدهد .

فرهنگ از جامعه به این دلیل متمایز است که در روابط معانی و یا معنی افزون میگردد بگونه مثال: معنی یک «شوهر» یک زوج همجنسگرا در بوستان (Boston) از معنی یک «شوهر» چند زنه در مناطق جنوب بوتا (Utah) فرق دارد ، با وجودیکه این رابطه زنا شوهری در هر دو نوع ازواج وجود دارد (یعنی هر دوی آنها شامل

ساختار اجتماعی اند) چونکه معنی رابطه با فرهنگ متفاوت است . تمام جوامع بشری دارای فرهنگ اند و فرهنگ تنها زمانی میتواند موجود باشد که جامعه وجود داشته باشد یعنی جامعه ای بی فرهنگ و فرهنگ بی جامعه اصلاً وجود ندارد جامعه شناسان تمایز بین جامعه و فرهنگ را به رغم همپیوندی نزدیک و در درجه اول برای اهداف تحلیلی شان مورد استفاده قرار میدهند چونکه جامعه شناسان در مورد توسعه اجتماعی مستقل در فرهنگ و تغییر فرهنگ ( در فصل آینده با جزئیات اش مورد بحث قرار خواهد گرفت) حتی به آن اندیشه اند که تغییر اجتماعی و توسعه آن مربوط به فرهنگ و به توسعه فرهنگی میباشد .

این فصل بشکل فشرده بعضی از انواع جوامع بشری را که اکنون



موجود است و یا به موجودیت خود دوام میدهد به بحث میگیرد و بگرض درک و شناسایی از همچو جوامع و با در نظر داشت آنچه که پیوسته تغییراتی ساختاری در آن رونمایی گردد و آنچه که این تغییرات برای افراد چه مفهوم و معنی دارد با آن برخورد کلاسیک می نماید.

## توسعه اجتماعی (Societal Development):

از نظر جامعه‌شناختی شناخت و درک از جامعه مبتنی بر توسعه اجتماعی راگیرها رد لینسکی (Gerhard Lenski) در کار تشدید خودچنین یافت لینسکی برخی از ساختارهای سازمانی و یا ارگانیزیشن‌ها را در جوامع بشری بملاحظه گرفت و صنف بندی جوامع بشری را متکی بر دواصل یا عامل برشمرد (یک) - استفاده از امرار معاش (دو) - ساختار سیاسی. این فصل با تمرکز بر روی سیستم امرار معاش در جوامع به جای ساختارهای سیاسی بیشتر عطف توجه می نماید، در حالیکه همچو برخورد را میتوان کمی دورتر از رسیدن به توافق و استدلال برشمرد چونکه تمام جوامع بشری از طریق مراحل ذیل به توسعه پرداخته اند: گروه‌های انسانی و یا انسانهای اولیه که بشکل دستجمعی به شکار می پرداختند به سوی حرفه‌ای چوپانی (pastoralism) یا باغداری (horticulturalism) رو آوردند و بعد از مدت زمانی چندی به شخم زنی و کشاورزی پرداختند و در نهایت بمرحله ویا نتیج صنعتی (که با صرف پوتنسیل خدمات به توسعه و انکشاف صنعتی پیش رفته اند) رو آوردند و البته در اینجا قابل تذکر است که تمام جوامع بشری همزمان و بشکل یکسان همچو مراحل انکشاف و توسعه اجتماعی را نه پیموده اند بعضی از جوامع دریکی از مراحل فوق نسبت کندی اقتصاد بصورت گذری (مثل عشایر بدوی) توقف نموده اند و یا اینکه بعضی از جوامع با استفاده از تکنالوزی جوامع دیگر از مراحل ویا از مرحله‌ای پرش نموده اند و از جانب دیگر همچنان میتواند این نوع کتگوری‌ها یا مفاهیم چندان ارزش نداشته باشد که گروپ‌های انسانی را همانطور که اغلباً در سیستم‌های امرار معاش و معشیت در یک جامعه از هم متمایز می پنداشتند با یک دیگر تداخل داشته باشد. قابل تذکر است که بعضی از جوامع چوپانی و یا باغبانی در عین زمان برعلاوه چوپانی و باغبانی برای حصول مواد

غذایی به کشاورزی نیز پرداخته اند انچنانیکه همین اکنون اکثر جوامع صنعتی پیشرفته به کشاورزی و دام پروری نیز می پردازند. قبل از آنکه داخل بحث شغل انسان های اولی تحت عنوان «شکارچی-گردآورنده» شویم ذیلاً مکتبی بر صنف بندی مراحل توسعه اجتماعی کارل مارکس می شویم :

کارل مارکس را یک فیلسوف، جامعه شناس، اقتصاددان، مورخ، و تیورین سیاسی می دانستند آثار او بیشتر به مساله تضاد و تغییرات اجتماعی اختصاص دارد او نیز یک تکامل اندیش تاریخی است که تکامل بشر را در اوضاع مادی اش می بیند مارکس تاریخ را به پنج مرحله که هر مرحله با یک نوع شیوه تولید خاص مشخص میشود تقسیم میکند این مراحل عبارت اند از :

(1) مالیکیت قبلی، نوع کمونیزم اولیه (2) دوره اشتراکی باستانی و مالیکیت دولتی بر اساس نظم و یا سیستم برده گی (3) فیودالیزم (4) کاپیتالیزم (5) کمونیزم .

البته او از دوره های رکود نسبی در تاریخ بشری بنحوی آگاه بود و میدانست که دوره های در تاریخ وجود دارد که باوقفه و توازن موقتی مشخص میشوند و بشر در تمام جوامع یک سیر کاملاً مشخص و بی توقف نداشته است « نقل قول از سایت پژوهشکده باقر العلوم ».

واژه یا کلمه توسعه و از آن جمله توسعه اجتماعی در بیشتر موارد بخصوص در علوم مثل اقتصاد و سیاست و فرهنگ و جامعه شناسی و با لخصوص در جامعه شناسی بیشتر مورد استفاده قرار میگیرد بیوسته به آن دو مفهوم دیگر هر یک «نوسازی» و « رشد » به نسبت قرابت و نزدیکی که با توسعه دارند نیز بیشتر بکار میرود با در نظر داشت همین دلیل لازم پنداشه میشود که قبل از توضیح مفهوم توسعه به توضیح مفاهیم « نوسازی » و « رشد » بپردازیم :

«نوسازی» و توسعه باهم سه نکته مشترک دارند که عبارت اند از:

**یک** -نوسازی و توسعه هر دو به اوضاع و احوال جامعه نسبت داده میشود، حامیان نظریه نوسازی در بین **جامعه سنتی و جامعه نوین** تمیز قابل میشوند « سنتی یعنی مجموعه از اعتقادات، باورها، نظرات و رفتارهای تکرار در تکرار شونده ای است که در بستر زمان ایجاد میشود و بصورت ارزش های اجتماعی و ملی مورد حمایت و اهتمام مردم و نیز پاسداری اجباری اجتماعی قرار میگیرد و نوسازی یا مدرنیته که بر پایه ای چهار عامل هر یک: خردگرایی، عرفی گرایی، انسان گرایی و علوم باوری استوار میباشند مبحثی است که ایجاب توضیح و تفصیل بیشتر را می نماید و از تحمل این رساله بیرون میباشند اینجا صرفاً چند سخنی در رابطه بین جامعه سنتی و نوسازی مطرح نظر ما بود که توجه ما را به آن مبذول نمودیم . « و نظریه پردازان توسعه نیز از جامعه توسعه یافته توسعه نیافته سخن به میان می آورند.

**دو** - هر دو گروه یعنی نظریه پردازان نوسازی و نظریه توسعه برنامه عملی و مجموعه از اهداف را در کار خود بیان میکنند.

**سه** - هر دو مفهوم در جریان یک روند از حالت پیشین به سمت وضعیت بعدی بکار میروند.

در روند نوسازی تغییراتی در اجتماع صورت میگیرد که میتوان از نمونه های اکتسابی، تحرک جغرافیای و اجتماعی که به روند توسعه نیز اطلاق میشود از آن نام برد. نامول هاتینگتون (9) ویژه گی را برای روند نوسازی برمی شمارد که میتوان این (9) ویژه گی را به روند توسعه نیز اطلاق کرد:

- 1- نوسازی و بطور ضمنی توسعه یک جریان انقلابی است .
- 2- نوسازی و توسعه روند های مغلق و چند بُعدی اند .
- 3- هر دو روند های سیستمی اند یعنی دگرگونی در یک بُعد باعث دگرگونی ها در ابعاد دیگر میشود.
- 4- هر دو روند ، جریانهای جهانی اند.

- 5- هر دو روند جریانهای بلند مدت هستند.
- 6- هر دو روندها مرحله بندی شده اند.
- 7- هر دو روندهای همگون ساز هستند.
- 8- هر دو روندهای مترقی و تکاملی هستند چونکه در جهت بهبودی بشر و ارتقای فرهنگی و اجتماعی و مادی عمل میکنند.
- 9- هر دو روندهای غیر قابل برگشت هستند یعنی که سیر قهقرایی ندارند ( هانتینگتون 1375).
- ساحه یا حوزه نظری نوسازی دربردارنده ای چندین عنصر اساسی ذیل اند :

**الف:** مدل تولید .

**ب-** نظریه تکامل اجتماعی.

**ج-** موانع توسعه.

**مفهوم رشد:** از مفاهیمی که میتوان در زیر مفهوم توسعه بر شمردیکی هم مفهوم رشد است بین این دو مفهوم یعنی «رشد» و «توسعه» تفاوت های ظریفی وجود دارد که درک آنها باعث تمایز این دو مقوله از یک دگر میگردد.

رشد مفهوم یک بُعدی است و منظور از آن «ازدیا د کمی ثروت در جامعه است» و معمولاً با شاخص های نظیر درآمد سرانه اندازه گیری میشود .

**چارلز کیندل برگر**، رشد اقتصادی را فقط به مفهوم کارایی بیشتر و یا تولید محصول بیشتر دانسته است در حالیکه توسعه را به منزله تحول در چگونگی تولید ، تجدید نظر در تخصیص منابع و نیروی کار بشمار آورده است .

**سومیر-** توسعه را عبارت از تغییر مداوم و خود بخودی در کشورهای در حال توسعه میداند بخصوص کشورهاییکه بعد از حصول استقلال



سیاسی تعادل قبلی خود را از دست داده اند. در حالیکه رشد از نظر وی عبارت است از تغییرات آرام و تدریجی در بلند مدت که خود نتیجه افزایش تدریجی نرخ پس انداز جمعیت است.

**تحلیل نظریه توسعه:** چنانچه قبلاً یادآور شدیم بحث توسعه در بخش اقتصاد، علوم سیاسی، فرهنگ و جامعه شناسی بیشتر مورد استفاده قرار میگیرد مثلاً یک اقتصاد دان این مفهوم یا امر را در افزایش سطح زنده گی بصورت ارقامی بکار می برد در حالیکه یک جامعه شناس این مفهوم را مرتبط با نظام و یا سیستمی از ارزشها بکار می برد. توسعه در واقعیت تلاش و کوششی است بمنظور نیل به تعالی که تا کنون تحقق نیافته است.

**میترا توسعه** را چنین تعریف نموده است: توسعه بعنوان یک مفهوم متعالی دستاورد بشری و پدیده ای چند بُعدی است و فی نفسی یک ایدیولوژی میتواند بحساب ایدئو محتوا و نمودار ای مختصات فرهنگی است و بر تحول ارگانیک دلالت میکند، هدف از توسعه ایجاد زنده گی پر ثمری است که توسط فرهنگ تعریف میشود.

برای ادراک معانی درونی توسعه باید حد اقل «سه ارزش» اصلی بعنوان پایهء فکری و رهنمود عملی در نظر گرفته شود: که این ارزشها عبارت اند از: **الف:** ارزش برای معشیت زنده گی. **ب:** ارزش اعتماد به نفس. **ج:** ارزش آزادی و حریت است که نمایندگان هدفهای مشترک است که از سوی تمام افراد و جوامع دنبال میشود اگر تامین نیازهای «بقا» یا «تداوم بخشی زنده گی» نظیر غذا، مسکن، صحت و امنیت وجود نداشته باشد عقب مانده گی همچنان ادامه خواهد یافت.

**ارزش دومی** یعنی اعتماد به نفس، احساس شخصیت کردن، عزت نفس داشتن و الت دست دیگران قرار نگرفتن است **سومین ارزش** یعنی آخرین ارزش همگانی که معنی توسعه را تشکیل میدهد همانا

ارزش آزادی است منظور از آزادی داشتن آزادی سیاسی و یا آزادی ایدئولوژیکی نیست بلکه منظورهایی از شرایط مادی از خود بیگانه کننده زنده گی و آزادی از قیود طبیعت، جهل ، بد بختی نهادها و باورهای جزمی است .

**تحلیل مفهومی توسعه اجتماعی:** بادر نظر داشت ادبیات علوم اجتماعی اولیه ف توسعه اجتماعی تقریباً مترادف تکامل اجتماعی بکار میرفت. در مباحثات جدید تر مفهوم توسعه اجتماعی از فرضیه تکاملی جدا شده و روی موضوعات مربوط به تامین نیاز های بشری و ارتقای کیفیت زندگی تمرکز نموده است در توسعه اجتماعی هدف آن است که بجای تولید ملی همگانی (general national Product) رفاه ملی همگانی (General national welfare) بکار میرود و در برگیرنده موارد ذیل است :

1- جا بجا در تاکید از فرد در اجتماعات بزرگتر که در برگیرنده اکثریت فقیر باشد .

2- تعریف مجدد اهداف اجتماعی برای تامین نیازهای بشر و ارتقای کیفیت زنده گی .

3- تعدیل استراتژی های توسعه ای .

4- ایجاد یک ساختار نهادی غرض نیل به اهداف اجتماعی جدید .

5- ایجاد قواعد و تنظیم شاخص های مناسب برای ارزیابی ترقی اجتماعی .

6- ایجاد راههای برای داشتن یک توسعه پایدار .

7- درشتن قدرت پیش بینی در مورد مسایل توسعه .

8- ایجاد روحیات که در آن تفکر مجدد درباره شکل بندی های اجتماعی و اقدام در جهت بازسازی و تکمیل آنها میسر باشد . ( ماخذ از سایت دانایی گروه علوم اجتماعی ناحیه کرمانشاه) .

مادرورد مبحث توسعه اجتماعی از کار تشدید «گیر هارد لینسکی» صحبت بعمل آوردیم اینک به ادامه گفته های او به توضیح جامعه شکارچی - گردآورنده صحبت خویش را ادامه میدهم :

### شکارچی- گردآورنده (Hunter-gatherer): در جامعه

شکارچی - گردآورنده که اصلی ترین و اساسی ترین ارزش معشیتی آن تغذی مستقیم از گیاهان خوراکی و حیوانات زنده وحشی است و یا بوده چنان جامعه ای بوده که افراد این جامعه در جستجوی گیاه های خوراکی و حیوانات بوده و هرگز تلاش مهمی در بوجود آوردن زراعت و اهلی ساختن حیوانات نبوده بیش از «80%» معشیت این جامعه از طریق جمع آوری فراهم میگردد و از بین جامعه شکارچی گرد آورنده و جوامعی که باتکیه بر اهلی سازی در عصر کشاورزی، چوپانی و باغبانی ورسندگی زنده گی میگردند چندان مشخص نیست چراکه بسیاری جامعه های معاصر یک دگر از روش برای تثبیت جمعیت خود بهره می جستند. بهر صورت جامعه شکارچی گردآورنده متعاقباً نسبتاً کمی از مرزها و موانعی سیال یکجا بحرکت درآمدند و به شکار پرداختند یعنی طور معمول در جامعه شکارچی- گرد آورنده مردان به شکار حیوانات بزرگتر وحشی و زنان به جمع آوری میوه ها، مغزیات، ریشه ها، و دیگر مواد غذایی گیاهی خوراکی و شکار حیوانات کوچک وحشی پرداختند .

شکارچیهای گرد آورنده مواد و وسایل قابل دسترس را بغرض ساختن سر پناه و خانه ها بکار بردند و خود را درین سر پناه ها و خانه ها از یورش درنده ها درمان و مصونیت در آوردند. قابل یاد آوری است که اکثر این جوامع شکارچی - گردآورنده کوچی ها بودند و برای آنها مشکل بود که در تحت سیستم معشیتی مبنی بر دسترسی شان بر یک منبع در یک منطقه و یا حوزه بود و باش میکردند و از جانب آنها متمایل بودند تا با در نظر داشت سیستم معشیتی نفوس کم داشته

باشند. سیستم معشیتی کشاورزی «60» تا «100» مراتب بیشتر نسبت به سیستم معشیتی گردآورنده نفوس رادرتحت پوشش خود قرار میداد و از جانبی همچنان جوامع شکارچی نیز تمایل به داشتن ساختارهای اجتماعی غیر سلسله مراتبی نبودند و آنهم به نسبتی که کوچی و قبایل عشایری بودند و امکان ذخیره مواد غذایی اضافی رانداشتند و بادر نظر داشت همین برهان و دلایل اکثر اوقات رهبران، بروکراتها، و یا هم صنعتگران به ندرت توسط جوامع شکارچی مورد حمایت و پشتیبانی قرار میگرفتند، جوامع شکارچی تمایل داشتند تا برابری و مساوات سلسله مراتبی را بر بنیاد جنسیت نیز گسترش دهند اکثر انسان شناسان (Anthropologists) به این باور اند که مساوات و برابری جنسیتی در جوامع شکارچی ناشی از عدم کنترل بر تولید مواد غذایی، کمبود مواد غذایی اضافی و مازاد (که میتواند برای کنترل استفاده شود) و سهم جنسیتی برابر به بقا (survival) خویشاوندان و فرهنگی است.

شواهد تاریخی اریکولوژیکل (باستان شناسی) امروزی نشان میدهد که قبل از «1300» سال پیش از میلاد تمام انسانها و یا بشریت از مردمان شکارچی گردآورنده و یا دستجمعی بودند بعداً در تعداد و شمارش شان کاهش بعمل آمد و هنوز که تا هنوز است برخی از انسانها در جامعه شکارچی گردآورنده حیات بسر می برند که همچو گروپ های از انسانها میتوان در بیابانهای و جنگلهای انبوه مناطق گرمسیر که در آن اشکال تولیدگر امرار حیات غیر ممکن و بسیار پرهزینه میباشند دریافت



یک بوشمن از نامیبیا کمتر از ده هزار بوشمن  
یا سان (san) همچنان به روش سنتی شکارچی  
گردآورنده زنده گی میکند از دهه (1990) دولت  
بوتسوانا تلاش میکند تا آنان را از سرزمین های  
خود بیرون براند

در اکثر موارد این گروپها از نظر تاریخی به حیات شکارچی گرد آورنده  
شان ادامه نداده اند اجداد آنها به زراعت و دام پروری رو آورده اند  
وزنده گی شکارچی و گردآورنده به نسبت مهاجرتها و جنگها به حاشیه  
رانده شده و بعضاً چنین پنداشته میشود که این انسانها در ماه های  
تابستان به زراعت و در ماه های زمستان به شکار پرداخته و امرار  
معشیت نموده اند که میتوان نمونه ای از همچو انسانهای شکارچی  
را در نزدیکی های جزایر اوقیانوس هند دریافت .



جزایر آندامان (در نقشه فوق نشان داده شده است): گروهی در جزایر واقع در اقیانوس هند بودوباش دارند که بین خلیج بنگال و میانمار موقیعت دارد بیشترین این جزایر بخشی از جزایر آندمان و نیکوبار هند بشمار میروند و تعداد کمی از آنها نیز در شمال متعلق به میانمار هستند و بر طبق امارسال «2001» نفوس جمعیت این جزایر به «314084» نفر میرسد .

خط فاصل میان جوامع زراعت پیشه و شکارچی گردآورنده تاهنوز بشکل قطعی روشن و مبرهن نیست اکثر جامعه شکارچی گردآورنده بصورت آگاهانه با چشم اندازی که داشتند به قطع و سوختاندن گیاهها و درختان که به نظر شان برای آنها مفید نبوده پرداخته اند و هم به رشد و نموی آن درختان و گیاهان که برای شان ارزش داشته مبادرت ورزیده اند و از جانبی هم اکثریت این گروپ های از انسانها در ماه های تا بستان به زراعت و در ماه های زمستان به شکار پرداخته اند و به این شکل امرار معشیت نموده اند .

**گله** (pastoralist): یک جامعهء گله ای به آن جامعه گفته میشود

که معشیت اصلی انسان در آن دام پروری و اهلی سازی حیوانات بود و این جامعه نیز همسان جوامع شکارچی - گردآورنده کوچیها بودند و بادر نظر داشت فصل و موسم سال دائماً برای دریافت چراگاهها و علفزارهای تازه و منابع آب برای حیوانات شان در حرکت و گشت و گذر ربودند، سیستم معشیتی جامعه گله ای اکثراً ناشی از پیا مدهای نفوس کمی متکاثف و بزرگتر بود که در هر دو بخش یعنی درگسترش سلسله مراتب اجتماعی و اختلافات در کار و شغل آنها به احتمال زیاد بر موضوع مواد غذایی مازاد و اضافی بوده .

نمونه های جامعه گله ای تاهنوز در بعضی مناطق جهان وجود دارد بگونه مثال در استرلیا ساحات و میدانهای وسیع نیمه خشک که مسکونین آنرا جمعیت های گله ای تشکیل میدهد وجود دارد که مردم آن مناطق وساحات را با اجتماع گله ای بنام ایستگاه گوسفند می نامند که این ساحات از نظر مساحت دربرگیرنده ای هزارها متر مربع کیلومتر میباشند و به شماری زیادی از حیوانات این فرصت میسر گردیده که با صاحبان شان در آن مناطق بغرض امرار حیات گشت و گذر نمایند ما میتوانیم نمونه ای این مناطق را در جهان امروزی ذیلاً بخاطر آوریم :

\* در ماسای (Maasai) کینیا.

در جنوب ایتوپیا بنام (Borana-oromo) .

\* در کینیا ( turkana )

\* در افریقای شمالی (badourn).

**باغبانی (Horticulturalist) :** جوامع باغبانی به جامعه ای

گفته میشود که اصلی ترین و اساسی ترین معشیت زنده گی آنها را کشت و زرع حبوبات تشکیل میداد که زرع این حبوبات را با وسایل دستی یا الات یدی انجام میدادند مثل جامعه ای گله ای زرع حبوبات

باعث ازدیاد جمعیت و نفوس آنها میگردد و به این دلیل زمینه ای برای مواد غذایی مازاد مساعد میگردد و این فرصت مهیا میگردد که تقسیم کار و شغل به میان آید .

تفاوت بین شغل باغبانی و کسب و کار زراعت در این بود که در کار زراعت حیوانات را بکار می بردند و یا دگر وسایل غیر انسانی و بشری را که در زراعت و کشت حبوبات باعث فراهم اوری تسهیلات میگردد کار باغبانی به آهسته گی با بکار برد وسایل یدی توسط خود انسان صورت میگرفت یعنی زرع حبوبات را خود باغبان با وسایل دستی اش بکار می بست .

**کشاورزی (Agrarian):** جوامع کشاورزی یا زراعت پیشه گی

عبارت از آن جوامع میباشد که در آن وسیله معشیت کشت و یا زرع حبوبات بوده و توسط انسان با وسایل ساده زرع قابل دسترس صورت میگیرد بگونه مثال این وسایل زرع «حیوانات و یاماشین الات» میتواند باشد. کشاورزی یک روند تولیدی است که در آن علوفه ، مواد غذایی ، رشته ها و الیاف و سایر محصولات مورد نظر با زرع گیاهان (قلمه) و تخم حبوبات و پرورش حیوانات (دامپروری) صورت میگیرد معشیت کشاورزی را میتوان با کشاورزی ساده و یا کشاورزی صنعتی برآورده ساخت .

امرار معاش و یا معشیت بواسطه کشاورزی همان کشاورزی و یا زراعت پیشه گی است که در آن تولید و یا ماحاصل مواد غذایی به اندازه کافی باشد تا بتواند رفع احیاجات خوراکه کشاورز و فامیل او را تامین نماید. امرار معشیت با کشاورزی ساده و سازمان یافته میباشد یعنی سیستمی است که برای زرع و کشت بروی یک قطعه زمین از قبل بهترین و سالم ترین تخم ها و دانه های حبوبات ذخیره میشود و با در نظر داشت اکو سیستم (شامل اقلیم ، فصول سال ، نوعیت خاک و زمین قابل زرع ، آب و ریزش باران) همراه با چرخش محصول



ویا سایر روش‌های نسبتاً ساده برای بحد اکثر رساندن حاصلات تلاش صورت می‌گیرد. از نظر تاریخی تا هنوز اکثریت مردم بخصوص در کشورهای رو به توسعه معشیت ویا امرار حیات شان را با حرفه ای دهقانی ویا کشاورزی تامین می نمایند ویا سرو صورت میدهند .

در کشورهای توسعه یافته یک دهقان یا کشاورز ویا یک کشاورز صنعتی معمولاً به کسی گفته میشود که او خود دارای مالکیت بر زمین میباشد و با علاقمندی که دارد خود بمنظور بدست آوردن محصولات اعم از حبوبات و دام پروری و یا هر نوع محصولات تجارتي دگري را که میخواهد از زمین اش بدست آورد برنامه کاری ومد پيريت اش را خودش بدوش میگیرد و تمام مصارف لازمه خود را از فروش وعوايد محصولات خود چه که از فروش غله جات ویا از فروش حیوانات (دام پروری) بدست آورده تامین می نماید اما آن کشاورزی که فاقد مالیکیت بر زمین است و تنها روی زمین کار میکند ومسولیت مدیریت را ندارد این نوع دهقان ویا کشاورز را کشاورز یدی می نامند ولی آن کسی دگر که از محصولات ویا از زمین نظارت بعمل می آورد ویا به کشت یک نوع محصول مبادرت میورزد و در عین زمان به صفت یک مشاورزراعتی کار میکند اورا بنام کشاورز حشر «sharecroppers» یاد می نمایند .

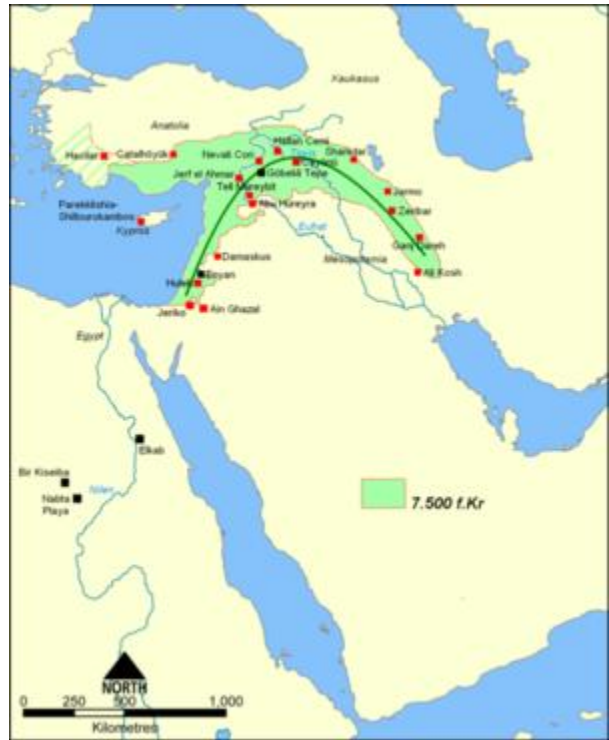
جامعه کشاورزی نسبت به جوامع شکارچی –گردآورنده میتواند زمینه معشیت بیشترین تکاثف نفوس را تامین نماید وهم میتواند آنچنان شرایط رامساعد سازد که کشاورزان مواد خوراکه مازادشان را برای ماه های در فصل زمستان ذخیره ویا بفروش محصولات مازاد خود اقدام نمایند ، توانایی کشاورزان درین است که آنها میتوانند تعداد بیشتر از مردم را بیدون آنکه آنها در تولید مواد خوراکه فعالیت نمایند تغذی مینمایند در حالیکه آنها در تولید وسایل تولید چندان فعالیت نمیکنند فعالیتی که در ازدیاد مواد غذایی اضافی ودانش تخصصی

وتکنالوژی پیشرفته و سلسله مراتب و نابرابری و ارتش دایمی فکتور تعیین کننده میتواند باشد.

## توسعه باغبانی و کشاورزی : باغبانی و کشاورزی دونمونه ای

از معشیتی بود که در حوالی «800 تا 10000» سال قبل از میلاد در میان بشر در حوزه وساحه هلال حاصلخیز (هلال حاصلخیز بمعنی «داسه بارور» نام بخش تاریخی از **خاورمیانه** و دربرگیرنده بخشهای شرقی دریای مدیترانه میان رودان و مصر باستان میباشد این نام نخستین بار از سوی «**جیمز هنری برسند**» باستانشناس پوهنتون شیکاگو برای بخش جهان گذاشته شد. داسه ای باروری با رودهای **نیل**، **دجله** و **فرات** ورود اردن سیراب میشود، این منطقه از باختر به دریای مدیترانه از شمال ه بیابان سوریه و از دگر جوانب به شبیه جزیره عربستان و خلیج فارس و دگر بخشهای مدیترانه محدود میشود **داسه ای بارور** امروزه کشورهای مصر، فلسطین، لبنان و نیز کرانه ای باختر رود اردن و نوار غزه و بخشهای از اردن، سوریه، عراق، جنوب شرق ترکیه، غرب و جنوب غربی ایران را دربرمیگیرد) واقع در شرق میانه رونق و توسعه یافت و این منطقه رابه آن جهت بنام هلال حاصلخیز یاد می نمایند که منطقه مذکور چنانچه در در دونقشه ای ذیل دیده میشود مانند هلال میباشد (توجه شود به دونقشه ای ذیل).

---



## منطقه هلال حاصلخیز

دلیل توسعه و انکشاف باغبانی و کشاورزی تا همین اکنون مورد بحث و گفتگو است ولی آنچه راکه اکثر آدرین روند شامل میدانند مساله تغیر اقلیم و تجمع مواد خوراکه اضافی و مازاد بخاطر درگیری در رقابت و هدیه دادن بوده یعنی مواد غذایی اضافی و مازاد را به دگرها تحفه میدادند و بین خود رقابت میکردند به یقین میتوان گفت که انتقال وضع اقتصادی از جامعه شکارچی-گردآورنده به جامعه کشاورزی مدت زمان طولانی و تدریجی را پیموده است و آن اینکه بعضی از حبوبات و یا غله جات و خوراکه عمدتاً کشت و زرع میگردد و متباقی مواد خوراکه و غذایی را زبین گیاهان خود رو وحشی جمع اوری میکردند، افزون بر آن بصورت عاجل و فوری در منطقه هلال حاصلخیز به ایجاد فارمها در سالهای «6800» قبل از میلاد

پرداختند و به همین سان انسانها در آن زمان در شرق آسیا به زرع برنج و بعداً در امریکایی مرکزی و جنوبی به زرع جوار و کدو و نیز پرداخته شد. همچنان در نیم قاره هند در آن زمان آهسته آهسته فارم های کوچک شخصی زراعتی رونق یافت که هندی ها درین فارم ها بیشتر برنج زرع مینمودند.

وابستگی داخلی کامل به محصولات و حیوانات (بگونه مثال زمانیکه منابع غیر اهلی «مثل گیاهان خود رو و خوراکی» را بمنظور یک جز کمکی از مواد مغذی ناچیز مورد استفاده قرار میدادند) تا عصر مفرغ وجود داشت در اینجالاتم به یاد اوری است که اگر تعریف از عمل کشت و زرع یک فصله در مقیاس کل در زمین و سازماندهی آبیاری مورد بحث باشد میتوان این ابتکار اختراع زرع و کشت را به سامری ها داد که در حدود 5500 سال قبل از میلاد صورت گرفته است یا به عباره دگر سامری ها 5500 سال قبل از میلاد کشت یک فصله را توام با سیستم آبیاری در زمین اختراع و مروج ساختند.

در اوایل سالهای «1800» فعالیت های زراعتی کشت و کار شامل انتخاب کشت غله جات و یا حبوبات سخت و مقاوم مثل «گندم و جوار و نخود .... و غیره» در زمین های قابل زرع «زمینی که بخاطر کشت آماده میگردد یعنی که خاک زمین از نظر زراعت آباد و یا مواد لازمه ای که باعث نموی غله ای زرع شده باشد» حاصلات را به نسبت بازدهی حاصلات ادوار عصر وسطی و قبل از آن چندین بار بیشتر ساخت بخصوص در زمین های بایر واقع در شمال و جنوب امریکا.

## کشاورزی امروز (Agricultur Today):

در عصر کنونی این فهم زراعتی قابل درک میباشد که بخاطر زرع محصولات زراعتی زمین قابل زرع از هر جهت باید آماده زرع گردد «یعنی که زمین باید از مواد مغذی و مینرالها و باکتریایی

(کود) لازم که بتواند نموی غله ویا مواد قابل زرع راسبب شود «  
وتمام گیاه ها و علف های هرزه و خودرو از زمین زرع شده حذف  
ودور گردد و برای نبات زرع شده ساحه رشد ونمو باید مهیا گردد  
که این عمل ویاپرکتس خود یکی از دستاورد های علوم معاصر  
زراعتی میتواند محسوب شود در عین زمان قابل یادآوری است که  
ورود میکانیزاسیون ویا بهتر است گفته شود که بکار افتادن ماشین  
الات زراعتی وضع زراعت را بیشتر بهبود بخشید ودر پهلوی خود  
باعث کاهش نیروی کار انسانی در کشت وزرع گردید ولی جهان  
در حال توسعه به نسبت عدم دسترسی کامل به تکنالوژی زراعتی و  
درک همه جانبه از علوم معاصر بخصوص در فن زراعت تا همین  
اکنون قادر نشده اند که از زمین های زراعتی خود حاصل بیشتری  
در مقیاسه به کشورهاییکه از میکانیزاسیون ویامشین الات زراعتی  
استفاده می نمایند بدست آورند در جهان معاصر اکثریت مردم در بخش  
کشاورزی بعنوان فعالیت اصلی اقتصادی نسبت به هر کار و حرفه  
دگرمشغولیت دارند که تا حال تنها چهار فیصد از تولید ناخالص داخلی  
جهان را در برمیگیرد ، افزایش سریع میکانیزاسیون در قرن بیستم  
بخصوص بابکار افتیدن ترکتور های زراعتی که این خود باعث کاهش  
آنچه که انسانها در کار زراعت عرق ریزی میکردند بهبودی همه  
جانبه را بار آورده است یعنی امروز به کمک ماشین الات زراعتی  
اکثریت کار های و فعالیت های زراعتی اعم از قلبه کردن زمین ، شخم  
زدن ، خرمن کوبی و..... را ماشین الات زراعتی سر سامان میدهد  
یعنی که کاریدی دهقان ویا کشاورز را کاهش داده است . وازجانبی  
میتوان گفت که بابکار اندازی ماشین الات زراعتی محصولات  
زراعتی در مقیاس با محصولات زراعتی که قبل از میکانیزاسیون  
بدست می آمد هرچه بیشتر وبیشتر گردیده است . وهمین انکشافات  
ومیکانیزاسیون زراعتی باعث آن شده است که اشتغالات انسانها را

در کار و حرفه کشاورزی تا «2%» کاهش دهد در چارت ذیل میتوان ملاحظه کرد که کمتر از «2%» امریکایی ها با استفاده از تکنالوژی زراعتی معاصر «98%» امریکایی ها را که مصروف پیشه ای کشاورزی نیستند تغذی می نمایند یعنی که برای آنها مواد غذایی را از کشت و زرع با استفاده از میکابیزاسیون زراعتی تهیه میدارند.

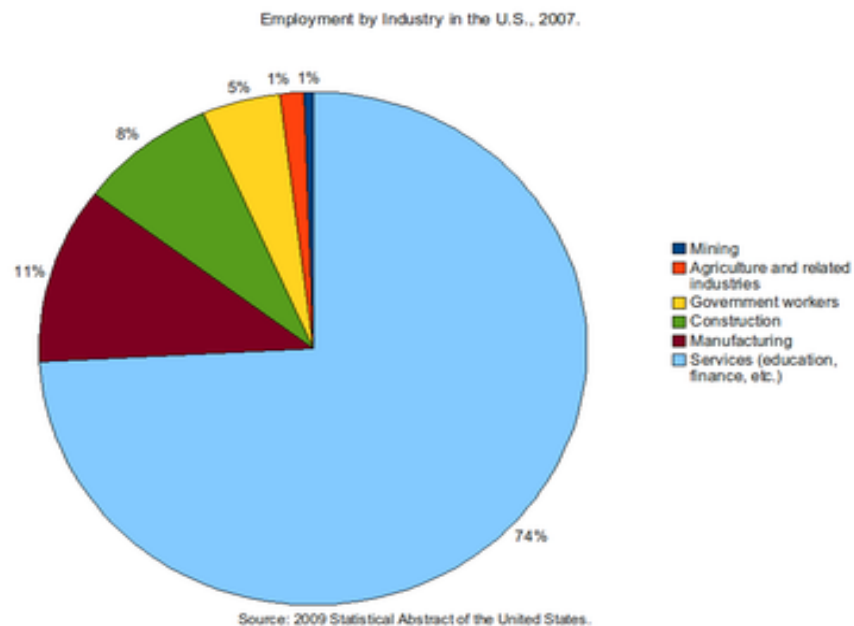
## **صنعتی ( industrial ):** جامعه صنعتی جامعه ایست که در آن

وسیله اصلی معشیت صنعت میبا شد، صنعت یک سیستم تولیدی مختص بخود است که بیشتر متمرکز بر ساخت و تولید اجناس یا کالا استوار میباشد. جوامع صنعتی مانند جوامع کشاورزی تلاش بخرج میدهد تا مواد غذای اضافی را هرچه بیشتر تولید نماید که این خود در نتیجه باعث توسعه ای سلسله مراتب میگردد و از جانبی همچنان میتوان گفت که در جامعه صنعتی تقسیم کاری از شاخص های اساسی آن جامعه شمرده میشود.

طوری که قبلاً خاطر نشان ساختیم و آن اینکه یکی از عناصر عمده و اصلی جامعه صنعتی تقسیم کار میباشد یعنی درین جامعه تفکیک وظایف بوجود آمد که کارکرد آن باعث سازماندهی دوباره روابط بین انسانها ویا کارگران گردید، چنانچه روابط انسانها در جوامع قبل از صنعتی بیشتر در اثر تماس ها هنگام تجمع انسانها در وخت عبادت ویا در مراسم خوشی ویا عذا داری صورت میگرفت حالانکه جامعه صنعتی ای فرصت را مساعد ساخت که انسانها را در محل کار گردهم آورد و با هم در تماس و وظیفوی گردیده یک با دگر روابط دوستی و همنظری را تامین برقرار نمایند.

این کاملاً مشخص است که تراکم ویا انباشت سرمایه زمینه بروز انقلاب صنعتی را به بار اول در قرن هژدهم و نوزدهم در اروپا مساعد ساخت یعنی که انقلاب صنعتی بار اول در اروپا بوقوع پیوست

که بزعم بعضی ها این انقلاب صنعتی را بعداً در تحت عنوان انقلاب صنعتی ثانوی یاد نمودند و چنین پنداشتند که انقلابات صنعتی در کشورهای مختلفه در تحت تاثیر انقلاب صنعتی ایالات متحده امریکا و انقلاب صنعتی اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت و در کار و بار صنعت امروزی فقط محضاً یک درصد از صرف نیروی انسانی در کشورهای پیشرفته (به چات مراجعه شود) زیدخل اند.



ودلیل این کاهش از نیروی انسانی رامیتوان دسترسی بیشتر به تکنالوژی ویامیکانیزاسیون دانست یعنی که بعوض نیروی کار انسان ماشین الات و روباتها بکار می افتد و همان مقدار کالا ویامواد را تولید

مینماید که انسانها با صرف نیروی کارشان در یک مدت زمان معین تولید می نمودند. که این خود نتیجه انتقالی در اکثر کشورهای بیشتر توسعه یافته به پسا صنعتی یا اقتصاد نوع خدماتی میتواند تلقی شود .

## پسا صنعتی (post-industrial society) جامعه پسا صنعتی ،

جامعه ای را گویند که در آن معشیت اصلی واولی از نوع کار خدماتی مشتق شده باشد یعنی جامعه ایست که از نظر معشیتی مغایر جوامع کشاورزی و صنعتی میباشد و آنچه که در اینجا قابل تذکر پنداشته میشود این است که جامعه پسا صنعتی تا هنوز موضوع قابل بحث و منازعه میباشد و مشکل به نظر می آید که بالای این پدیده نام مشخص گذاشته شود و یا از آن تعریف خاصی صورت گیرد. ولی آنچه که میتواند در شناخت این نوع جامعه کمک صورت گیرد به نکات آتیه باید دقت صورت گیرد:

۱- فزایش در کار عرضه بخش خدماتی بجای ایجاد و تولید کالا و اجناس (صنعتی).

- یا استفاده بیشتر از بکار انداختن ماشین الات یا میکانیزاسیون بمنظور تولید بیشتر کالا .

- افزایش در مقدار فناوری یا تکنالوژی اطلاعاتی که اغلباً منجر به عصر اطلاعاتی میگردد .

- اطلاعات، دانش و خلاقیت بعنوان مواد خام جدید در اقتصاد .

اکثریت کشورهای توسعه یافته اکنون کشورهای پسا صنعتی اند که در آن اکثریت نیروی کار خود صرف کارهای خدماتی مثل خدمات مالی، خدمات صحتی، آموزش و پرورش و یا فروشات به جای صنعت کشاورزی که نمونه ای آن را میتوان در چات بالا ملاحظه کرد .

جامعه پسا صنعتی از سوی اکثریت



آنهاییکه در تلاش بازگشت به توسعه صنعت می باشند مورد انتقاد قرار میگیرد .

## تفاوت بین جامعه صنعتی و جامعه پسا صنعتی

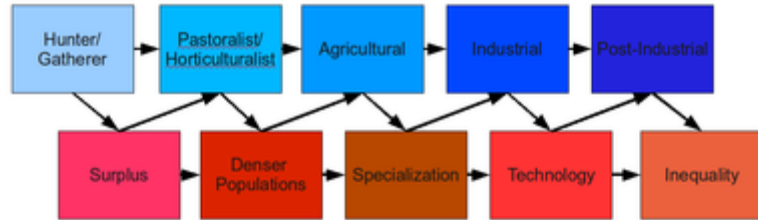
جامعه صنعتی را میتوان به عنوان جنبشی یاد نمود که متصف به سرمایه و نیروی کار میباشد یعنی عناصر متشکله عمده جامعه صنعتی را سرمایه و نیروی کار تشکیل میدهد درحالیکه جامعه پسا صنعتی جنبشی است متصف به کسب اطلاعات و دانش و یافهم بخش عرضه ای خدماتی ، فعالیتهای چندی در زمان فراغت و آموزش و پرورش یعنی « بعنوان نیروهای رهنمودی در ایجاد نوآوری و تغیر » به گفته های دانیل بیل (Daniel bell) مراجعه شود .

تغیرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عمیقاً بمردم شکل و نما میدهد، ساختار صنعتی را فزونی میبخشد، اختراع و نوآوری و پیشرفت های تکنالوژیکی همچو حمل و نقل همه و همه منجر به تجدید مهارت ها و مهاجرت های کتلوی مردم میگردد و درکنار آن بازدهی یا تولید و صادرات و فرصتهای شغلی و غیره هرچه گسترده تر رونق میگیرد. سازمانهای صنعتی از قبیل شرکتهای چند ملیتی از نظر ظرفیت و مقیاس به کمک علوم و روند مدیریتهای گسترده تر میگردد . تغییرات اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی بعد از جنگ باعث شد که اقتصاد و فروشات را گسترش دهد و تبلیغات راهرچه پردامنه تر سازد و درمارکیت صنعتی داخلی تغییراتی را بوجود آورد و به اثر رقابتهای و بحرانهای اقتصادی جامعه را به یک جامعه مصرفی درآورد و این خود بتواند تازمینه را برای گسترش آموزش و تریننگ و انکشاف تکنالوژی ضروری مهیا سازد .

**پیامد های توسعه اجتماعی :** با در نظر داشت توضیحات فوق میتوان گفت که توسعه اجتماعی باعث تغییرات ساختار اجتماعی

میگردد و به این صورت معشیت اولی و اصلی بالای دگر بخش های جامعه تاثیر میگذارد، بگونه مثال: جامعه شکارچی-گردآورنده به جامعه باغبانی و جوپانی گذار میکند یعنی به جامعه ای که در آن مواد غذایی مازاد افزایش می یابد چنانچه امروز در جهان توسعه یافته مازاد مواد غذایی یک امر معمول میباشد، ولی ما بعضاً به اهمیت این امر یعنی افزایش مواد غذایی مازاد کمتر توجه می نمایم و یا اینکه به اهمیت آن چندان توجه نه می نمایم حالانکه در آن جوامع وقتی مواد غذایی مازاد افزایش داشته باشد اطفال آن جوامع به فقدان مواد غذایی مواجهه نمیشوند و به صورت نورمال رشد و تکامل می نمایند یعنی نیروی کار در همچو جوامع بوجود می آید که این خود در جامعه کشاورزی حاصلات و یا تولید مواد غذایی را بیشتر افزایش میدهد یعنی که برای نفوس جامعه مذکور مواد خوراکه به قدر کافی قابل دسترس میگردد و ضرور پنداشته نمیشود که همه افراد در کار زراعت و کشاورزی مصروف گردند بلکه ایجاب میکند که افراد به مهارت های شغلی دگر همت بگمارند و در اینصورت افراد همچو جوامع به ضرورت توسعه تکنالوژی معنقد میگردند و در پی ازدیاد بازدهی و تولید مواد غذایی میشوند و در کنار آن به مهارت های حرفوی خود توجه می نمایند و اکثریت اوقات و وقت خود را صرف آموزش مهارت های تخصصی خود می نمایند. و در ابتدا و یا در آغاز رابطه بین مازاد مواد غذایی و تکنالوژی بصورت اشکار بملاحظه نمی رسد بلکه افزایش مواد غذایی مازاد بوضوح باعث پیشروی و انکشاف تکنالوژی میگردد.» و یا به عباره عامیانه هر گاه شکم سیر باشد هر کار بهتر اجرا میشود.»

شما این تغیرات را در دیاگرام ذیل میتوانید بوضوح مشاهده نماید که جوامع چگونه یکی جای دگری را میگیرند یعنی توسعه جامعه را نشان



میدهد. یعنی دیاگرام توسعه اجتماعی را در امتداد بالا و مفهوم توسعه اجتماعی را در پایین نشان میدهد، قطارهای دونده بین دو ردیف این واقعیت را نشان میدهد که این روابط بسیار مغلق و پیچیده است بگونه مثال: تخصص نه تنها که نتایج حاصله از کشاورزی است بلکه همچنان از جمعیت متراکمتر و مازاد نیز است و به خوشنامی صنعت کمک میکند این جنبه های وابستگی متقابل از توسعه اجتماعی و نتیجه شرکت و یا تکامل باهمی است.

چیزی علاوه گی که در دیاگرام بملاحظه میرسد نابرابری است که در مورد آن بعداً صحبت خواهیم کرد. چیزی که باید آنرا بخاطر داشته باشیم اینست که به هر اندازه که مازاد در جامعه بوجود آید به همان اندازه برای مردم مازاد بزرگ و کلان را بار می آورد.

## نظریات کلاسیک در مورد تغییر اجتماعی: همان سان که

جوامع غربی از اقتصادنوع قبل از صنعتی عمدتاً مبتنی بر کشاورزی انتقال به جوامع صنعتی در قرن نوزدهم نمودند، و این گذار و یا انتقال برای برخی از مردم در مورد تاثیر چنین تغییراتی ناشی از انتقال که بر افراد و جامعه بجا گذاشت نگرانی چندی را بوجود آورد، اما سه شخصیت و یاسه جامعه شناس اولیه هریک وایبر (weber)، مارکس (marx) و دورکهایم (durkheim) تاثیرات ناشی از انقلاب صنعتی را که بر افراد و جامعه بجا گذاشته بود با درک و فهم از انقلاب صنعتی علل و عوامل این تاثیر بخشی را در مقالات و دست نوشته های شان توضیح دادند که فشرده این توضیحات جامعه شناسان اولیه را ذیلاً به

بحث میگیریم:

**ویبر و انطباق با اصول عقلانی:** ماکس ویبر بویژه در مورد انطباق با اصول عقلانی و بوروکراتیزه ای جامعه ناشی از انقلاب صنعتی نگرانی اش را چنین وانمود ساخت: که چگونه این دوتغیر یعنی «عقلانی و بوروکراتیزی» بالای مأموریت و سعادت بشریت تاثیر میگذارد آنطوریکه ویبر با شناخت و درک از جامعه بخصوص در مدت زمان انقلاب صنعتی طی اواخر قرن نوزدهم داشت چونکه او در آن زمان در قید حیات بود چنین معتقد بود که جامعه در حال گذر و یا عبور از ایده های منطقی به فرهنگی است که به نوبه خود این گذار جامعه را به یک نهاد و یا انستیتوت بوروکراتیک در حال فزاینده سوق میدهد. و آن اینطور که بوروکراسی نوع سازمان یا مدیریت سازمان داده شده ای است که به قول ویبر ریشه های این نهاد در اقتدار حقوقی و منطقی غرس شده و یانهفته است، بوروکراسی یک افزار پیچیده ای از مدیریت زنده گی در نهاد های اجتماعی است که شامل قوانین و مقررات و نمونه های است که هر دو بمنظور ساده سازی عملکرد این سازمان پیچیده طرح و تدوین شده است بگونه مثال: از یک بوروکراسی- بکار برداشکال پرداخت مالیات بر عایدات مستلزم معلومات خاص و پروسیجرهای بخصوصی بمنظور درج در اوراق مالیات میباشد که تمام معلومات لازم در فورم ها و یادر اوراق پرداخت مالیات بچشم میخورد که دارای مقررات و قوانین دکته شده میباشد و بحکم این قوانین مالیه دهنده چه میتواند و یا نمیتواند باید مالیه اش را بپردازد پس در اینصورت بوروکراسی روند پرداخت مالیات را از طریق بکار بردن این روش با در نظر داشت ساختار فورمولیک ساده و سهل ساخته اما در عین زمان با علاوه کردن مقررات و قوانین اضافی که حکومت آن را پیشکش نموده و انطباق آن قوانین را میخواهد موضوع را مغلق و پیچیده می

سازد .

ویبر کاملاً به این باور بود که بوروکراسی یکی از قطعی ترین شکل از نهاد دولتی می باشد و ماکس ویبر تاکید می ورزید که قطعی بودن و منطقی بودن این بوروکراسی از آن جهت است که ناشی از جامعه می باشد یابۀ عبارۀ دگر از جامعه مشتق شده و یاما حاصل جامعه می باشد . او همچنان معتقد بود بوروکراسی تا هنگامیکه جامعه را در تحت تسلط خود داشته باشد در حال فزونی و گسترش اش می باشد، و جامعه برای ماکس ویبر تقریباً مترادف به بوروکراسی پنداشته میشد ، از آنجاییکه ماکس ویبر برای بوروکراسی کدام مفهوم مشخص را نتوانست در یابد پس او معتقد شد که بوروکراسی در نهایت امر به قفس آهنی ای میماند که ازین قفس راه بیرون رفت وجود ندارد، و ماکس ویبر این وضع و حالت را برای مردم یک حالت غم افزا و دلگیر کننده توصیف نمود که این وضع ناشی از انقلاب صنعتی تاثیرات اش را بالای مردم میگذارد و ویبر از اینکه کدام نیروی موثر دگر در جامعه پیشبینی کرده نتوانست بر آن شد که لغزش گذاری به بوروکراسی غیر تحریک شده استثنائاً توسط رهبران کارزماتیک صورت گرفته میتواند و او هیچ درمانی بغرض رهایی از قفس آهنی از راه عقلانیت نتوانست سراغ نماید . پس در این صورت جامعه عرصهء وسیع برای بوروکراسی میتواند تلقی شود که بر زنده گی مردم تسلط دارد و ماکس ویبر قادر نگردید تا راه بیرون رفت عقلانی را زین قفس طلایی سراغ نماید . پس اگر منظور از یک جامعه ای کاملاً منطقی باشد در آن صورت ناگذیر میتوان گفت که بوروکراسی عقلانی ترین شکل از مدیریت اجتماعی می باشد و باز هم به نظر ماکس ویبر راه بیرون رفت ازین قفس آهنی وجود ندارد یعنی که چار ویا ناچار باید زیست .

**مارکس و موضوع بیگانگی :** کارل مارکس دیدگاه های را

در مورد تاثیرات ناشی از انقلاب صنعتی بر جامعه و افراد جامعه

پیشکش نموده است . لذا بخاطر درک از دیدگاه مارکس لازم پنداشته میشود تا بدانیم که مارکس چگونه از شادی و خوشی انسان درک و فهمی داشت بگونه مثال : مارکس شادی و خوشی را بمثابه اوج از طبیعت انسان توصیف نموده است ، یعنی گونه بودن «یاشادی و خوشی» بعنوان یک نوع از درک خودی ، خودفهمی و خود شکوفانی است که انسان را به تاسی از کار هد فمند اش در می آورد و از جانبی دیگر افراد بر علاوه از انجام کار هدفمند ضرورت آنرا می بینند که محصول کار خود را خود ببینند و آنچه که به ارتباط محصول کارشان چه به وقوع می پیوندد از آن باخبر و اطلاع کلی داشته باشند ، ولی در جامعه سرمایه داری «با جو دیکه در تکامل انقلاب صنعتی سهم بسزای داشت» بعوض اینکه کارگران ثمره ویا میوه حاصل کار خود را بچشند ویا از آن بهره گیرند آن میوه و ثمره کارشان را سرمایه دار تصاحب مینماید ، کارگران و پرولتاریا تنها و تنها مالک نیروی کار خود میباشند که آنرا بغرض امرار حیات خود و فامیل شان بالای سرمایه دار به فروش میرسانند، چونکه سرمایه داران و بورژوازی کارگران را در مقابل دستمزد ناچیز بکار استخدام می نمایند، درینصورت پرولتاریا از ثمره کار خود بقدر کافی مستفید نمیگردند بلکه از سرنوشت محصول کار خود کاملاً بیگانه میگردند ویا بیگانه ساخته میشوند ، چونکه ما حاصل کارشان در اختیار خود شان قرار نمیگیرد تنها قدرت و توان کار شان در اختیار خود شان باقی می ماند. از آنجائیکه کارل مارکس معتقد گونه بودن «species being» را بعنوان هدف و ایده ال از طبیعت انسان میدانست و گونه های «خوشی ها» انسانها ویا کارگران وقتی تحقق می یابد وقتیکه ثمره کار و کار کرده گی شان بخودشان تعلق گیرد، مارکس ملاحظه می نماید که سرمایه داری در ناراحتی و نارامی ساختن افراد بطور فزاینده پیشروی می نماید ویا به عباره دیگر این سرمایه دار است که خوشی و آرامی

افراد را از نزد شان میگیرد و انسان را دچار شور بختی می سازد و آن اینکه انسانها و کارگران را از ماحاصل کار شان بیگانه می گردند ، و در نتیجه خود را درک نمیکنند و یا بخود متوجه نمیشوند ، به نظر مارکس ، بیگانگی طبقه کارگر از محصولات کار شان یک بخشی از بیگانگی است یعنی بر علاوه بیگانگی از ثمره کار شان آنها همچنان به نسبت در تحت تسلط بودن شان در زیر نظر سرمایه دار یک از دگر نیز بیگانه میشوند و آن اینکه سرمایه دار پرولتاریا رابه نسبت محدودیت های وظیفوی شان از یک دگر بیگانه می سازد چونکه مصروفیت های شغلی و یا به کارگماری در دست سرمایه دار است و سرمایه دار همیشه در تلاش آن میباشد که دستمزد ها را پایین آورد ببدون آنکه کارگران در خارج از ساحه کار شان بتوانند باهم اتحاد نمایند ، سرمایه دار ان شاید در برابر تقاضا های مبنی بر ازدیاد دستمزد های کارگران شان مواجهه کردند یعنی که شاید کارگران خواهان دستمزد های بلندی از سرمایه داران گردند در اینصورت کاری را که سرمایه داران میخواهند آن را انجام دهند کارگران را با یکد گر به رقابت میگذارند و به این شکل نه تنها که آنها را از دوستی و رفاقت به دور نگه میدارند بلکه آنها را از یک دگر بیگانه می سازند . چونکه زمینه نارامی و ناراحتی را برای کارگرن خلق می نمایند .

از آنجاییکه کارل مارکس به ارتباط راه حل این معضله یعنی بیگانگی در آثار خود ندرتاً بتوضیح جزئیات آن پرداخته است ولی یگانه راهی را که مبنی بر بیرون رفت از این معضله پیشنهاد نموده است آن راه وحدت تمام پرولتاریا است یعنی که پرولتاریا باید باهم متحد شوند و از طریق تظاهرات و یا انقلاب « یا با در نظر درشت آزادی های دموکراتیک در جوامع دموکراتیک » بورژوازی را سرنگون سازند و در پی تاسیس یک دولت خودی و مردمی که عبارت از کمونیزم است یک تن واحد و باهم فشرده گردند که این شکل دولت را میتوان در اساس به معنی

دولت اشتراکی یاد نمود که زمینه انکشاف وسایل تولید را مهیا می سازد ناگفته پیدا است که زمینه رشد وسایل تولید از طریق جامعه سرمایه داری میسر می گردد و در این صورت در جامعه خلق شده اشتراکی هر کس وقت آن را خواهد داشت که در هر چه بهتر شدن این نظام نوپا بشکل آزادانه با دگرها تصمیم جمعی گیرد و به این صورت از محصول کار شان اطلاعات بدست آورند ، خوشی های از دست رفته را دوباره بدست آورند و به پرابلم از خود بیگانگی نقطه ای پایانی گذارند .

در اینجا دو نظر اصافی دگر نیز بملاحظه میرسد : اولاً : سیستمهای اقتصادی توسعه یافته در نظام های اتحاد شوروی سابق و چین نوع سیستم های اقتصادی است که مارکس آنرا پیشگویی نه نموده بود ، این سیستم ها را میتوان نظاماتی نامید که بین جوامع سوسیالزم و کمونیزم ممکن قرار داشته باشند ثانیاً : مارکس معتقد بود که سرمایه داری گرچه برای گونه بودن (species being) یاراحتی بودن و خوشی بودن انسان مضر میباشد ولی برای یک مرحله بخاطر انکشاف وسایل تولید ضروری پنداشته میشود که سیر تاریخی خود را ببیماید در نتیجه اگرچه کارل مارکس جامعه سرمایه داری را به شدت انتقاد می نماید ولی در پهلوی آن ضرورت تاریخی موجودیت آن را بخاطر انکشاف وسایل تولید ضروری می پندارد .

در اینجا یادآوری یک موضوع به ارتباط بیگانگی بعید از غنای معلومات نخواهد بود که از آن تذکری بعمل نیاوریم و آن اینکه : کارل مارکس مفهوم بیگانگی را از هگل به عاریت گرفته است ، هگل که بیگانگی را در معانی حقوقی آن بکار می گیرد معتقد است که فکر در جریان سازنده گی ها و تحولات خود بخشی از خویش را به جهان بیرونی منتقل میکند و در این فراگرد یا روند بیرون فگنی خود را با آن بیگانه می یابد .

مارکس نیز با اشاره به فراگرد بیرون افگنی بر این باور است که



انسان در لحظه ای از جریان زنده گی اجتماعی خویش استعدادها و قابلیت های درونی خویش را به بیرون می تراود ، که این خود در لحظه ای دگر منجر به پیدایش نهادها ، ساختارها و نظام اجتماعی میگردد این اشیا و اعیان بیرونی و خارجی پس از پیدایش و تکوین ، وجود خود را بر انسان تحمیل میکند تا بدانجا که از آفرینندگان خویش بیگانه میشوند ، وافریننده خود را آفریده حس میکند ، از این رو در نظر مارکس بیگانگی مبین انفصال وجدانی انسان از خود ، از کار و تولید خویش ، از هم نوع از جامعه و از طبیعت است .

**دورکهایم و همبستگی** : دیدگاه دورکهایم از جامعه و تغییراتی که در آن از باعث صنعتی شدن جامعه بوجود می آید اورا به این باور می سازد که صنعتی شدن جامعه در کنار خود شور بختی را برای انسانها نیز بار می آورد ، دورکهایم معتقد بود بخشی مهمی از زنده گی اجتماعی همانا همبستگی اجتماعی است ، که بعنوان یک حس جامعه قابل درک میباشد دورکهایم در مطالعات کلاسیک خود در تحت عنوان خودکشی چنین استدلال می نماید : که یکی از علل ریشوی و جذری اقدام به خودکشی کاهش و یا تنزل همبستگی در جامعه می باشد ، که او این اصطلاح را نا هنجاری یا اعتقاد به بی نظمی (که در ترجمه از فرانسوی به دری هرج و مرج معنی میدهد) نامید ، او همچنان استدلال می نمود که تاکید بر روی افزایش فردگرایی در پیروان مذهب پروتستانتها نسبت به کاتولیک ها بیشتر است که این افزایش اعتقاد به بی نظمی منجر به میزان بالاتر خودکشی در میان پروتستانتها میگردد .

دورکهایم دریکی از کارهای دگر خود مبنی بر تقسیم کار در جامعه چنین یادآور میشود : که در جوامع قبل از صنعتی مردم همبستگی اجتماعی خود را با در نظر داشت یک مفهوم میکانیکی در جامعه از طریق وابستگی های مذهبی حفظ می نمودند . اکثر مردم و یا بهتر است گفته شود که کل مردم در کار و بار خود مشغول بودند ، طوریکه خودشان به کشت

وزرع می پرداختند و از این طریق تمام احتیاجات و ضروریات زنده گی شان را بشمول لباس خود تهیه می نمودند ، یعنی میتوان گفت که آنها یکسان مصروف کارهای شان بودند و در کنار آن احساس شان را در جامعه شان باهم شریک می ساختند، که از نظر دورکهایم همچو احساس افراد در جامعه برای آنها خوشبختی و خوشحالی را بار می آورد. علاوه بر آن که آنها تقریباً شغل و کسب و کار همسان داشتند « مثلاً کار کشاورزی » اکثریت شان همچنان پیرو یک مذهب و آیین نیز بودند که این خود احساس همبستگی شان را بیشتر و مستحکم تر میساخت.

دورکهایم در جوامع صنعتی موضوع تخصص «مهارت در یک رشته و یا حرفه » بودن را غیر قابل اجتناب می شناخت منظور او از تخصص بدین معنی است که افراد در جوامع صنعتی مشاغل متفاوتی داشته می باشند ، که این تفاوت مشاغل بالای مذهب نیز تاثیر میگذارد، یعنی که در جوامع صنعتی مذهب صرف یک جنبه ای از زنده گی میباشد که بطور فزاینده به محفظه خانواده ، محل کار ، تفریح و سرگرمی و غیره تقسیم میشود .

دورکهایم معتقد بود که در جوامع صنعتی دو مولفه وجود دارد که باعث کاهش همبستگی اجتماعی میگردد، یکی همبستگی ارگانیک و دیگر تلاش و جدوجهد وجدان برای پیدا کردن دوست و رفیق در ساحه کار و فعالیت در حالیکه همبستگی اجتماعی در جوامع قبل از صنعتی از طریق یک حس میکانیکی همسان و تعلقیت توأم با وابستگی مذهبی جمعی نگهداری میشد ولی در جوامع صنعتی همبستگی اجتماعی در همبستگی متقابل از متخصصان با یک دگر نگهداری میشود یعنی اگر یک فرد متخصص مثلاً یک دوکتور زخم و یا جرحه و یا مریضی یک شخص دگر را تداوی میکند مثلاً یک زخم یک کشاورز را چونکه داکتر فرصت آنرا ندارد که در پهلوی شغل داکتری خود برای خود غذا تهیه نماید یا که به کشاورزی نیز پردازد از این رو به همان دهقان و یا کشاورز

در همبستگی و ارتباط قرار می‌گیرد د به همان شکلی که کشاورز به دوکتور در روابط و همبستگی قرار دارد که میتوان این شکل همبستگی را در تحت نام همبستگی ارگانیک یاد کرد اورگانیک به این معنی که بخش های مستقل اعضای بدن یک حیوان با دگر اعضای آن حیوان بخاطر بقا ء حیوان در همبستگی می باشند . علاوه از وابستگی ها در جوامع صنعتی تخصصی که ضامن وابستگی متقابل متخصصان با یک دگر میباشد دورکهایم معتقد بود که تلاش وجدان بمنظور توسعه و ایجاد ورشد دوستی و رفاقت گذار از برادری مذهبی ودینی به دوستی درمحل کار مبدل میشود . افراد متخصص به مقیاس وسیع با کارگران شان در امیزش ودوستی قرار میگیرند آنچنانیکه گویی در جوامع قبل از صنعتی از یک جماعت مذهبی باشند . و از جانبی کارگران نیز میتوانند که درمحل کار وشغل شان دوستی و رفاقت ها را برقرار نمایند به این ترتیب پاسخ دورکهایم به کاهش همبستگی میکانیکی وافزایش اعتقاد به بی نظمی که همبستگی ارگانیک بود در اینصورت همبستگی شغلی وتخصصی دنبال خواهد شد .

\*\*\*\*\*

## 2- فرهنگ چیست؟

فرهنگ را ادوارد تایلور «Edward Tylor» {1832-1917} در کتاب مطبوع اش چنین تعریف می نماید : مجموعه پیچیده از دانش ها ، باورها ، هنرها ، قوانین ، اخلاقیات ، عادات و هرچه که بفرد بعنوان عضو از جامعه آموختانده میشود عبارت میباشد . هر منطقه و هر حوزه ای از یک کشور میتواند فرهنگ متفاوت از دگر مناطق آن کشور داشته باشد ، فرهنگ بوسیله آموزش به نسل بعدی منتقل میشود درحالیکه ژینیتیک بوسیله وراثت منتقل میشود . راه ووسیله سهل وساده به ارتباط شناخت فرهنگ این خواهد بود

که ماباید بین سرشت یا طبیعت «بیالوژی و جن های خود» و در مورد طبیعت و سرشت « محیط و آنچه که ما را احاطه نموده و به هویت ما شکل داده است» تفکر نمایم. چونکه بیالوژی و جن های ما بما شکل و توانایی های بخصوصی داده است ولی سرشت بیالوژیکی ما بصورت تنهایی نمی تواند تعیین نماید که ما کی هستیم، بدین منظور ما ضرورت به فرهنگ داریم پس فرهنگ جنبه های غیربیالوژیکی و زنده گی اجتماعی انسان است. پس در اینصورت هر آنچه که توسط انسان آموخته میشود بخشی از فرهنگ می باشد. دونماد ذیل میتواند موید این نظر و ایده ای ما باشد یا این دونماد به نظریه ما در مورد فرهنگ میتواند ممد واقع شود.



نماد «avatar» طرف دست چپ برهنه بوده صرف یک زیر پوشی به تن دارد و با نماد پهلوی خود در نزدیکی بشکل طبعی ایستاده میباشد که از کدام چیزی نماینده گی نمیکند گرچه چندین چیزهای بظاهر در او ملاحظه میشود که بصورت ثابت و مشخص به کدام فرهنگ خاصی گره نخورده است و یا از کدام فرهنگ بویژه ای نماینده گی نمیکند اما بگونه مثال رنگ جلد روشن اش در واقعیت چنین می رساند که شاید اصل و نسب یک شخص قفقازی را داشته باشد و این گمان اغلباً جنبه بیالوژیکی دارد نه جنبه اجتماعی چونکه در این نماد چیزی بسیار کمتر نشانی ها بملاحظه میرسد که انعکاس دهنده کدام فرهنگ باشد « صرف زیر پوشی کوتاه و ستایل موها که کمی میتواند فرهنگی را انعکاس دهد» ولی نماد دومی که واسکت و پطلون رنگه به تن دارد و تمایز قابل ملاحظه از نماد اولی دارد میتوان گفت که این نماد با لباس های رنگه اش میتواند فرهنگی را انعکاس دهد یعنی که لباس های به رنگ سرخ و سفید و آبی و ستاره ها و نوار های برجسته اش چنین نشان میدهد که این شخص و یا نماد شاید فرهنگ امریکایی را کم و بیش انعکاس دهد و ستایل موهای اش دوره های اواخر سال «1960» و یا اوایل سال «1970» را نشان میدهد و درنمای عقبی این نماد دومی باحروف کلان (Rock and Vote) که بالای یک نوار به خط درشت نوشته شده است و این نمادیکه با موهای شانه نشده و شسته نشده جلوه میکند چنین گمان برده میشود که او شاید موسیقیدان باشد که این خود نماینده گی از فرهنگ فرعی مینماید ولی زیر پوشی کوتاه نماد اولی یا از هیچ یک فرهنگ نماینده گی نمیکند یا بیسار کم نشانی های فرهنگ را جلوه میدهد در حالیکه نماد دومی همه جانبه به معرفی یک فرهنگ می پردازد .

پس بطور کلی عناصر زیرین از زنده گی اجتماعی نماینده گی از

فرهنگ انسان می نماید :

قصه ها ، عقاید ، میدیا ، نظریات ، کار و فعالیت ها ، هنرها ، مذاهب ، فیشن ها ، آداب و رسوم ، دانش های بخصوص و احساس اجتماعی همه شامل فرهنگ میباشند .

در عین زمان گونه و یا نمونه ای از فرهنگ بذات خود نمیتواند مفهوم فرهنگ را بوضوح افاده و ارایه نماید ، لذا فرهنگ بیش از آنکه یک روش و یا سلوک پنداشته شود شامل موضوعات ذیل می باشد :

نورمها و قواعد ، ارزش ها و نماد های بیانی ، قواعد یا هنجارها تقریباً راه و اصولی اند که مردم با در نظر داشت ارزش هایکه در جامعه مدنظر است به آن برخورد میکنند یعنی آنچه که برای آنها عزیز است و یا باورهای شان به آنها حکم میکند ، باورها آنچه که آنها بصورت همگانی در مورد چیزی می اندیشند ، و بصورت نماد های بیانی به نمایندگی از نورم های اجتماعی- ارزش ها و اعتقادات خود را باز نمایی میکنند .

پس بطور خلاصه فرهنگ شامل چیزها و نمادهای می باشد که به ان چیزها و نماد ها مفهوم و معنی داده شده است ، نورمها ، ارزش ها و اعتقادات است که بالای زنده گی اجتماعی تاثیر میگذارد .

پس «تعریف فرهنگ چنین قابل درک است که شامل دو عنصر می باشد: و آن اینکه تفاوت و تمایز یک گروه یا جامعه را از دیگر گروه و یا جامعه می نماید و مفهوم سلوک و یا رفتار اکتسابی می باشد و یا فرا گرفته میشود» بخاطر باید باشد که فرهنگ در هر یک از جامعه لزوم ندارد که در موارد مختلف بیشتر شدید و کاملاً یکنواخت باشد ، فرهنگ تقریباً میتواند استوار باقی بماند « در صورتیکه عملکرد آن از لحاظ ساختاری کارکردگرا باشد»، ولی در عین وخت فرهنگ میتواند در رقابت « حس تضاد» نیز قرار گیرد ، پس میتوان گفت که فرهنگ مجموعه هستی مادی و معنوی جامعه می باشد که در طول سالها کسب گردیده است و یا بمیراث مانده است .

**فرهنگ عالی :** اکثر مردم امروز چنین می اندیشند که فرهنگ طی قرن هژدهم و نوزدهم در اروپا برای خود راه باز کرد ، ولی این مفهوم از فرهنگ ویا این طرز تفکر خودنماینده گی از نابرابری فرهنگی در جوامع اروپای و مستعمرات مربوط به آنها در سطح جهان می نماید این نوع درک از فرهنگ در برابر فرهنگ با تمدن در تضاد و مغایرت قرار میگیرد با توجه به این برداشت از فرهنگ میتوان گفت که برخی از کشورها نسبت به دگر کشورها ویا برخی افراد نسبت به دگر افراد متمدن تر اند ، نظریه پردازان واز آن جمله میتیوارنولد «1822-1888»



رقص بالت از جمله فرهنگ عالی

معتقد بود فرهنگی که به ساده گی و سهل «وقتی که برتری آن در دلها نقش ببندد» خلق شود آنقدر کارایی می افتد که هر آن چیزی در صورتیکه در توافق به آن قرار نگیرد و یا با آن معادل و مناسب نباشد در جامعه هرج و مرج و انارشی را باعث میشود یعنی که فرهنگ اگر در طی مدت طولانی ایجاد میگردد به همان مقیاس دیر پا میماند، پس فرهنگ ازین

دیدگاه به مفهوم «تهذیب» بوده و با اخلاقیات گره خورده می باشد که میتواند به ظرافت های سلوکی انسان ترجمه شود .

فرهنگ در عمل و در اشاره به فعالیت های فرهنگی نخبگان «ارنظر سیاسی و تیوری جامعه شناسی نخبگان به یک گروپ کوچک از مردم در یک جامعه اطلاق میشود که از یک طرف ثروت قابل ملاحظه را در اختیار دارند و از سوی دیگر در عرصه سیاسی موقف بلندی دارند» از قبیل مد و پخت پز و صرف مواد غذایی، مد لباس، بخصوص لباس زنانه، استعداد هنری و موسیقی نظر به دگرها به اصطلاح یک شانه بالاتر میباشند و یا خود را نسبت به دگرها در موقف بالا مینگرند، و از فرهنگ به مردمی که میدانند و در این فعالیت های فرهنگی سهم میگردند خود را فرهنگی می شمارند بگونه مثال با استفاده از فرهنگ موسیقی با این احساس و توافق که موسیقی کلاسیک نسبت به موسیقی که توسط صنفی از مردم بکار برده میشود مانند جاز و یا موسیقی بومی و سنتی قدری تصفیه شده می باشد افرادی که فرهنگ را به این شکل مورد استفاده قرار میدهند متمایل نیستند که آنرا در بین جمع از مردم بکار ببرند آنها معتقد اند که تفاوت و تمایز بین فرهنگ های یکدگر با منطقی که دارند وجود ندارد و هر فرهنگ ارزش خود را دارد و یا هر فرهنگ در یک ستانداردی قرار دارد و یا دارای ظرافت های است که تمام گروه ها پاسخگوی آن میباشند پس اشخاصی که به این باوراند خودشان فرهنگی اند که همچو احساس را دارند و آن بدین معنی نیست که چون آنها معمولاً در شناخت فرهنگ ها تفاوت دارند به آنها گفته شود که آنها بی فرهنگ اند .

**تغیر مفهوم فرهنگ:** در دوران ویا عصر روماننتیک دانشمندان در جرمنی بخصوص آنها که در رابطه به ناسیونالیزم نگران بودند و یا ناسیونالیست افراطی بودند مفهوم فرهنگ را بمتابه دیدگاه جهانی گسترش دادند در اینجا لازم پنداشته میشود تا در مورد ناسیونالیزم با شما



خواننده عزیز کمی مکث نمایم و به توضیح ناسیونالیسم بپردازیم :

**رمانتیسم** یا رمانتیسیسم « به انگلیسی Romanticism » عصری از تاریخ فرهنگ در غرب اروپا است که بیشتر در آثار هنرهای تجسمی، ادبیات و موسیقی نمایان شد یا جهره کشید. رمانتیسم جنبه های احساس و ملموس را دوباره به هنر غرب وارد کرد. هنرمندان رومانیک آزاد از چهارچوب های تصور گرایی های سنتی به تحقق بخشیدن ایده های شخصی خود پرداختند، رمانتیسم را همانطوریکه از نامش پیدا است باید نوعی واکنش احساسی در برابر خرد محوری بشمار آورد تمایلی به برجسته کردن خویشتن انسانی، گرایش بسوی خیال و رویا به سوی گذشته ای تاریخی و بسوی سرزمینهای ناشناخته، از دید انسان رمانیک جهان را به دودسته خردگران « بقول نوالس: جهان اعداد و اشکال» و به دسته احساسات و یا بطور دقیق تر، والاترین ها و زیبایی ها تقسیم می نماید.

رمانتیسم در اصل، جنبشی هنری بود که در اواخر قرن هژدهم نوزدهم در ادبیات و سپس هنرهای تجسمی ف ایتدا در انگلستان و سپس المان، فرانسه و در سراسر اروپا رشد کرد. رمانتیسم تا حدودی بر ضد جامعه اشرفی و دوران روشنگری « بطور بهتر عقلانی» بود. گفته میشود که ایدیولوژی انقلاب فرانسه و نتیجه های آن این طرز تفکر را تحت تاثیر خود قرار داد.

رمانتیسم را جنبش ضد روشنگری میدانند، برلین : بخصوص علاقمند به استفاده از چنین لفظی برای اشاره به این جنبش بود. در حالیکه روشنگری نهضتی فکری بحساب می آمد که با علم و منطق و پیشرفتهای نظام های عقلانی بشری در فهم علوم تجربی و انسانی گره خورده بود. متفکرین و هنر مندان رمانیک تاکید فرهنگی بر خرد را محدود کننده و سرکوبگر روح آدمی میدانستند، و بر مولفه های چون هنر، شور، هیجان، تخیل، مضامین معنوی، مناسک و نمادها تاکید میکردند. در میان اصحاب

رمانتیک امر خاص ارزشمند تر از امر عام بود و خاص بودن فرهنگ‌های بومی، تنوع و تکثر زبان‌های بشری، هویت‌های محلی و منحصر بفرد بودن آدمیان ستایش میشد.

واژه شناسی: ابتدا صفت «رمانتیک» بود که کم‌کم در قرن هفدهم میلادی در بیشتر زبان‌های اروپایی بر سر زبانها افتاد، این صفت که از کلمه لاتینی «رومانتیکس» (Romantics) برگرفته شده بود به داستان‌های گفته میشد که به زبان‌های عامیانه اروپا «ونه به زبان لاتینی» نوشته شده باشند، در شیوه‌ای نوشتار نو باشند و از قوانین کلاسیک پیروی نکنند، در آن زمان که ادبیات {و هنر} بر پایه عقل‌گرایی استوار بود اثر رمانتیک چیزی بود «عجیب و غریب، هوس‌باز، و دروغ‌پرداز» صد سال بعد و ابتدا در انگلستان و در آلمان این واژه بار معنی مثبت یافت و برای نشان دادن «زیبایی و دل‌انگیزی» یک اثر به کار رفت. کمی بعد تر در فرانسه به این مکتب نو که تازه داشت پا می‌گرفت نام رمانتیسیسم داده شد، برخی نیز به پیروی از استاندال از معادل ایتالیایی کلمه رمانتیزم استفاده کردند، اما هرگز توضیح بیشتری درباره آن ندادند، مادام‌دو استال اثری را رمانتیک میدانست که به «نحوی به داستان‌های شهسواری وابسته باشد» گونه آن را در برابر واژه کلاسیک بکار می‌برد، از منظر او رمانتیک هر چیزی بود که بیمار است و کلاسیک در برابر آن سالم است. در اروپای قرن هژدهم، رمانتیزم به گستره‌ای از آثار اشاره داشت که ویژه‌گی‌های گوناگونی داشتند اما در نهایت همه بیانگر حالت روحی آن دوره بودند.

بحث اندیشه رمانتیک را بایستی در مقولاتی چون «قرارداد اجتماعی» و «نظریه اندام وار دولت» جستجو کرد که اولی در آثار افرادی چون روسو، هانر و لاک و دومی در نظریات اندیشمندانی چون هگل مشهور است.

این مکتب زایده تمدن صنعتیو پیشرفت طبقه متوسط در سده نوزدهم

می باشد. رمانتیک ها به رویا و اندیشه خود پیش از هر انگیزه طبیعی و غیرطبعی اهمیت میدادند و آنچه می نوشتند، جلوه های از جهان ناشناخته اندیشه و پندار بود.

خیال پردازان قرن نوزده توده ها را آنگونه که بودند تصور نمی کردند بلکه آن گونه که می خواستند باشد تجسم می ساختند، بنا برین رمانتیزم در برابر واقع گرایی بود.

آنها بر عکس کلاسیکها به خردنمی پرداختند لکن به فرمان احساس و اندیشه گوش میدادند. البته رمانتیک های کاوش عقلی را یکسره بیهوده نمیدانستند، بلکه معتقد بودند که عقل فقط نماینده و جزیی از استعداد های انسان است. بنا براین اغلب آنها برای درک تمامیت عالم به نگرش های زیباشناسانه و شهودی روی می آوردند و اعتقادات شان این بود که بینش عقلی از درک هستی ناتوان است، ژان ژاک روسو از مهمترین متفکرین رمانتیک میگوید «در نهایت عقل راهی را در پیش میگیرد که قلب حکم میکند».

هنرمندان رمانتیک توده را دشمن میدانند و چون از زنده گی در اجتماع خود گریزان اند به دامن خیال ها و اندیشه های خویش پناه می برند و به دوران های باستانی و سده های میانه و روزگار کودکی سرزمین آرزوها و تنهایی باز میگردند.

رمانتیزم فریاد خشم و اعتراض بر ضد بنده گی انسان، کشاکش های سرمایه داری و برگرداندن به شهرهای کارگری و بر ضد صنعتگران سرمایه دار است.

بنیان رمانتیزم

با ایدالیسم نزدیکی دارد و هنر مند رمانتیک زنده گی و اجتماع را زاییده اندیشه میدانند و دگرگونی های توده را «برخلاف واقعگرایان» وابسته به دگرگونی های اندیشه بشری میدانند.

**اصول رمانتیزم** : این اصول عبارت اند از :

- 1- اهمیت دادن به فردیت و احساس هنرمند.
- 2- در این مکتب احساس بخاطر احساس و عاطفه بخاطر عاطفه اهمیت دارد.
- 3- عدم تبعیت از قوانین ثابت و پیروی از امیال ذهنی.
- 4- برتر شمردن عواطف انسانی و مسایل معنوی «رمانتیسیسم در نقاشی با عباره برتری و غلبه احساس بر عقل توصیف میشود».
- 5- استفاده از هنر بعنوان وسیلهء برای تحریک احساسات.
- 6- نایش فضاهاى خیال انگیز و اسرار آمیز و حالت غیر عادى آشفته و گاه جنون آمیز انسان ها.
- 7- نمایش هیجان توفان و طبیعتی سرکش شیوه پر از حرکت و رنگ را می طلبد.
- 8- آزادی بدین معنی که هنر مند هر بخشی از زنده گی را که خواست میتواند آزادانه به تصویر کشد.
- 9- رمانتیک ها با نوع حالت عارفانه به زنده گی می نگرند «کشف و شهود» .
- 10- کوشش برای فرار از واقعیت که افراط رمانتیک ها در این اصل پیدایش جنبش واقع گرایی شد.

## سرمداران رمانتیک:

- 1- **در موسیقی:** ارنست هوفمان- سیهوان – شوین – شویرن - فلیکس مندلسون – شومان – برامس – ایلچ چایکوفسکی و غیره .
- 2- **در ادبیات:**
  - در فرانسه «ویکتور هوگو- بنیانگذار»، ژان ژاک روسو، شاتوبریان لاماتین – استاندال و غیره.
  - در انگلستان – ویلیم وروزان – لروبایرون – ویلیم بلیک .

--- در آلمان - گوته و شیلر .

--- در ایتالیا - مانتسوفی و لیوباردی .

--- در اسپانیا - سوربلیا .

--- روسیه - پوشکین و لرماتوف .

گرچه لازم می‌افتد تا در مورد ناسیونالیسم نیز کمی دقت صورت گیرد ولی صحبت پیرامون آن ممکن است ما را از اصل موضوع به جای دیگری ببرد روی این منظور از توضیح آن در اینجا صرف نظر

می‌نمایم و به اصل موضوع بحث ما که فرهنگ است باز می‌گردیم . در بالا یاد آور شدیم که آنها مفهوم فرهنگ را بیشتر در سطح جهان گسترش دادند و آن بدین مفهوم که هر یک از گروه‌های ایتنیک و قومی جهان بینی متفاوت و متمایز بخصوص به ارتباط فرهنگ دارند، و به همین دلیل است که به آنها اجازه داده شده است تا در تمایز بین فرهنگ‌های جوامع همچو متمدن و بدوی و قبیلوی به بحث و مذاکره بپردازند. در اواخر قرن نوزدهم انسان‌شناسان (anthropologists) مفهوم از فرهنگ را که

شامل طیف وسیع از جوامع را نیز در بر می‌گیرد تغییر داده‌اند و آن بدین معنی که اهداف و نمادها در مفهوم خطوط اصلی فرهنگ بالا و یا عالی نیز تغییر کرده است و این دیدگاه جدید در رابطه به فرهنگ چنین نشان می‌دهد که عنصر ارزیابی از مفهوم فرهنگ را نیز حذف نموده است یعنی بجای اینکه بفرص تمایز بین فرهنگ‌ها طرح و یا پیشنهادی بنماید تمایز درجه بندی فرهنگ‌های مختلف را نیز زدوده است.

بگونه مثال: فرهنگ عالی قشر نخبگان اکنون با فرهنگ مردمی و یا فرهنگ عامه در تضاد و مغایرت قرار می‌گیرد و با در نظر داشت این مفهوم فرهنگ عالی و بالایی را نمیتوان در اشاره با اندیشه و ایده‌ای فرهنگی بودن مستمر مبنی بر اینکه تمام مردم با فرهنگ‌اند ارجاع نمود بلکه فرهنگ عالی را به ساده‌گی میتوان به اهداف، نمادها، نورمها، ارزش‌ها

وباورهای یک گروه خاصی از مردم ارجاع نمود که با فرهنگ مردم می یکسان و همانند باشد.

اکثر دانشمندان علوم اجتماعی بجای اینکه از تعریفی که درباره فرهنگ در بالا بعمل آمد آنرا بپذیرند و یا از آن به مثابه بخشی از حق طبیعی زنده گی اجتماعی انسان حمایت نمایند برعکس فرهنگی بودن را از غیر فرهنگی بودن آن رد می نمایند. آنها یعنی دانشمندان علوم اجتماعی تشخیص میدارند و یا به این باور اند که غیر نخبگان فرهنگی اند که نخبگان اند «و غیر غربی فقط بصفت متمدن» یعنی که آنها به ساده گی فرهنگ های متفاوتی باید داشته باشند.

**ریشه های فرهنگی:** با در نظر داشت تیوری تکامل، انسان شناسان چنین می پندارند که همه انسانها به همان اندازه و یا بطور مساوی تکامل یافته اند که انسان شده اند و این یک واقعیت انکار ناپذیری است که همه فرهنگهای انسانی نتیجه تکامل انسان است، این دانشمندان در عین وقت و با استفاده از بکاربرد تکامل بیالوژیکی برای توضیح تفاوت بین فرهنگهای خاص برخورد محتاطانه می نمایند و چنین افاده میدارند که آن هر دو «نوع تکامل» یک شکل بوده و یا اشکال قانونی تبعیض نژادی، انسان شناسان به این باور اند که تکامل بیالوژیکی خود در فرد مفهوم فرهنگ را بوجود می آورد، مفهومی را که انسان شناسان بکار می برند در صدد دریافت کیفیت برای جوامع بی سواد و جوامع با سواد و کوچی و جوامع غیر متحرک میباشد آنها یعنی انسان شناسان استدلال می نمایند که انسان از طریق روند تکامل خود در دوران تکامل بطور عام به ظرفیت انسانی خود تکامل یافته و آن اینکه تجارب بدست آورده خود را صنف بندی می نماید و برای تامین ارتباطات خود رمزها و سمبولها را بکار میبرد، از هنگامیکه این سیستم نمادین را فرگرفته و یا آنرا آموزش داده است آغاز به انکشاف مستقل تکامل بیالوژیکی خود نموده است» و یا به عباره دیگر یک انسان میتواند بیاموزد، باور مند شود و یا راه انجام

کاری را از دیگران فراگیرد حتی اگر با آنها یعنی از کسانی که راه انجام کار را آموخته روابط بیالوژیکی هم نداشته باشد» (منظور از روابط بیالوژیکی همخون بودن با مادر و پدر و خواهر و برادر است) و این ظرفیت تفکر نمادین و یادگیری که در بالا از آن تذکر بعمل آوردیم بشمول استدلال های واژگونه ای قدیمی تر در مورد طبیعت علیه طبیعت همه محصول تکامل انسان است بنابراین کلفورد گرتیز (clifford geertz) استدلال می نماید که فزیولوژی و نیروی و «سیستم عصبی» انسان بابرقراری روابط و تامین اولین فعالیتهای فرهنگی انکشاف و سیر تکامل خود را پیموده است و همچنان درین مورد میدلتون (middleton) در سال «1990» چنین نتیجه بدست می آورد که غریزه انسان بنیاد فرهنگی دارد یعنی این فرهنگ است که غریزه انسان را بوجود می آورد و آن را رشد میدهد.

از نظر ایده  
و چشم انداز فرهنگی چنین باور و یا استدلال میتواند پیشکش گردد که اگر مردم به گسترش و توسعه فرهنگی منحصر بفرهنگ جدا از یک دگر مبادرت میورزند و یا تلاش مینمایند به نحو از آنها این امکانات نیز میتواند وجود داشته باشد که عناصر از فرهنگ های مختلف به آسانی از یک گروه مردم به دگر از گروه مردم منتقل و یا گسترش نماید چونکه فرهنگ پویا است و میشود که آموختانده شود و یا آموخته شود، و با انطباق سریع اش بطور بالقوه تغییرات چندی را در شرایط فیزیکی میتواند باعث گردد.

از نظر انسان شناسان فرهنگ نه تنها که محصول تکامل بیالوژیکی است بلکه به حیث تکمیل کننده آن نیز میباشد و میتوان آن را عمده ترین وسیله از تطابق انسان با محیط پیرامون طبیعی اش شمرد.

چشم انداز و یا ایده فرهنگ بعنوان سیستم نمادین توام با کردگرایی انطباقی اش که از یک محل تا محل دیگر متفاوت میباشد انسان شناسان را به درک از فرهنگهای که از نظر نمونوی و ساختاری

متمایزی تعریف شده است راهنمایی مینماید با وجود آنکه در ارتباط فرهنگ بصورت خودسرانه به مجموع از تعریفات و مفاهیمی چندی پرداخته شده است که بشکل واقعی و کانکریتی آن از انواع چیزهای مصنوعی مثل از اسطوره ها و آیین ها و آداب و رسوم یا طراحی مسکن و برنامه ریزی از روستا ها بعهده گرفته شده است. انسان شناسان با درک از تذکرات فوق توانسته اند که بین فرهنگ مادی و فرهنگ نمادین تفاوت‌های موجود را تشخیص و تمایز نمایند تشخیص این تمایزات نه به این دلیل اینکه فقط منعکس کننده انواع مختلف از فعالیت های انسانی است بلکه همچنین به این دلیل که آنها به منزله انواع مختلف داده های اند که بغرض مطالعه و انعکاس حقیقت نیاز به آنها دیده میشود .

این دیدگاه از فرهنگ در انسان شناسی بین سالهای جنگ عمومی دوم جهان جایگاه بلند و مبارز بخودکسب کرد و چنان زمینه را مساعد ساخت تا نشان دهد که هر فرهنگ در محدوده خود تا به حال که بعنوان یک کل باید درک شود شرایط خاص خود را دارد که پیامد آن باور مندی به نسبیت فرهنگ است و آن به دین مفهوم که نشان میدهد که در اینجا فرهنگ «بهتر» و یا فرهنگ «بدتر» وجود ندارد، محضاً فرهنگ ها متفاوت اند .

تحقیقات اخیر نشان داد که فرهنگ انسانی در جهت سبب و عامل خود تاثیر معکوس می نماید یابه عباره دیگر فرهنگ انسانی در جهت معکوس عامل خود تاثیر میگذارد، آنطوریکه در بالانشان داده شد که تکامل انسان را تحت تاثیر خود قرار میدهد ، قرار گرفته است. قابل یاد اوری است و آن اینکه یک تصویری همه جانبه شناخته شده همانا گسترش سریع دستورالعمل های ژنیتیکی است و آن اینطور که ژن انسان از خود یک نوع پروتین افراز می نماید و یا پروتینی تولید میکند که انسان را اجازه میدهد تا لکتوز را که در شیر پستانداران مییابد و هنگامیکه شیر توسط



انسان صرف شودلکتوز را هضم نماید، این سازگاری بسرعت در اروپا در حدود «4000» سال قبل از میلاد با اهلی سازی پستانداران گسترش یافت یعنی زمانی که انسان آغاز به صرف شیر از این پستانداران نمود. قبل از این تطابق مبنی بر اینکه ژن پروتینی تولید می نماید تا لکتوز موجود در شیر پستانداران را که توسط انسان صرف شده است هضم می نماید تغییر وقتی رخ میدهد که اطفال را از شیر مادر تجرید و توسط شیر پستانداران تغذی می نمایند، پس در این صورت تغییر در فرهنگ یعنی صرف شیر پستانداران در نهایت امر منجر به تغییر ژن انسان میشود و بجای میرسد که فرهنگ بالای ژن تاثیر میگذارد و ژن را وامیدارد که بخاطر تولید همین پروتین لازمه در خود تغییراتی را بیاورد که معده انسان با صرف شیر پستاندار دیگر نیز تطابق نماید.

### **سطح بندش :** عنصر مهم دیگری که در شناخت و درک از فرهنگ

مدد واقع میشود همان میزان و اندازه انسداد فرهنگ است. محدوده فرهنگ از نظر اهداف فرهنگ «مثلاً درک یک اثر هنری» در سطح تعاملات حداقل بین فردی «یا مثلاً اجتماعی ساختن یک کودک بواسطه پدر و یا مادر کودک» ذریعه نفوذی وسیع و بزرگی که در هر دو اجتماع (خانواده و محیط پیرامون) دارند. «یا بگونه مثال بکار بردن ریشه های خشکه و یابه اصطلاح مقدس تحت نام دموکراسی توسط امریکا بمنظور توجیه صدور دموکراسی و جنگ علیه عراق. بناً در خور اهمیت پنداشته میشود تا بمنظور درک از مفهوم فرهنگ تلاش صورت گیرد و باید در خاطر داشته باشیم که مفهوم فرهنگ میتواند متعدد باشد.

### **رسته بندی تصنعی فرهنگی :** یکی از نکات بسیار

مهم مبنی بر درک از فرهنگ اینست که رسته بندی مصنوعی از عناصر زنده گی اجتماعی را آنطوریکه گراسولد (griswold) بدان اشاره نموده است باید در نظر داشته باشیم :

چنین چیزی همچو فرهنگ ویا جامعه در خارج از دنیای واقعی وجود نخواهد داشت یعنی فرهنگ و جامعه است که در دنیای واقعی وجود دارد یعنی جامعه بی فرهنگ و فرهنگ بی دون جامعه اصلاً وجود ندارد در این دنیای واقعی چیزی که وجود دارد جامعه است که در آن مردم کار میکنند، می خندند ، اطفال را رشد میدهند، عشق می ورزند ، فکر میکنند، مبارزه میکنند و طیف گسترده ای از رفتار و سلوک دارند . صحبت از فرهنگ بعنوان یک چیزی است و از جامعه چیزی دگر که تمایز تحلیلی بین این دو مفهوم ویا پدیده محصول تجارب انسان میباشد یک راه ویا روش برای فکر کردن به ارتباط تمایز این تفاوت اینست که فرهنگ تعین کننده جنبه های افاده وی یا اظهارات بیانی از تجارب انسان است در حالیکه جامعه تعین کننده ای جنبه های ارتباطی (آن هم عملی) بین انسانها است یعنی این جامعه است که انسان ها در آن بینهم ارتباط تامین می نمایند .

در نقل قول بالا گرسولد تاکید می ورزد که تمایز فرهنگ از جامعه به رسته بندی و صنف بندی مصنوعی می ماند چونکه اصلاً نمیتوان جامعه را از فرهنگ و فرهنگ را از جامعه جدا ساخت یعنی که جامعه و فرهنگ دو رخ یک سکه اند ، ولی بعضاً ضرورت می افتد که این دو مفهوم و پدیده را بمنظور بعضی مقاصد بشکل مصنوعی متمایز نمایم مثلاً بمنظور انتقال نورمها و ارزش ها از یک نسل به نسل دگر با در نظر داشت فرهنگ های متفاوتی که مردم دارند .

### **فرهنگ فرعی و فرهنگ های ضدو متقابل: فرهنگ فرعی**

نوعی از فرهنگ است که در آن اقلیتی از مردم با فرهنگ گسترده تر در درون از فرهنگ داخل گردیده ویا اشتراک می نمایند فرهنگ فرعی یک بخشی از فرهنگ گسترده ویا فرهنگ اساسی میباشد ولی در جزئیات ممکن از فرهنگ های دگر متفاوت باشد ، از جانب دگر برخی از فرهنگ های فرعی در صدد دستیابی به موقعیتی میباشد که میخواهند از خود

نام و هویت مشخص داشته باشند مثلاً از جمله فرهنگ های فرعی - فرهنگ دوچرخه سواران - فرهنگ نظامیان و غیره .

اما یک فرهنگ متقابل و مخالف فرهنگی فرعی است که توأم با خود بصورت علاوه گی بعضی از باورها ، ارزش ها و نورم ها را نیز داشته میباشد که به فرهنگ اساسی در تضاد و مخالفت قرار میگیرد . مثال از این نوع فرهنگ را میتوان جنبش هیپی ها در سال «1960» ، جنبش سبزها ، جنبش پولی گامی ها (چند همسری یا چند زنی و چند شوهری) و گروپ طرفدار آزادی زن یاد نمود .

فرهنگ فرعی با خود همفکرانی را همراه دارد که احساس آنها از جامعه نادیده گرفته میشود و ایشان خویشتن را اجازه میدهند تا در خود احساس هویت را توسعه و انکشاف دهند ، فرهنگ فرعی را میتوان از بسی جهات متمایز ساخت مثلاً از نظر عمر و تاریخچه، قومیت ، صنف ، محل ، و یا از نظر جنسیتی که اعضای این فرهنگ دارند و همچنان از نظر کیفی یک فرهنگ فرعی را نیز میتوان با در نظر داشت زبانی ، زیبایی ، مذهبی ، جنسی ، جغرافیای و یا ترکیبی از عوامل متمایز ساخت .

اعضای مربوط فرهنگ فرعی اغلباً عضویت خود را با در نظر داشت تفاوت های چندی و با استفاده مشخص و سبک نمادین که شامل فیشن و سلوک خاص و زبان مخفی است «زبانی که با رمزها و اشارات افهام و تفهیم میشود» بدست می آورند .

**خود محوری و نسبیت فرهنگی :** خود محوری در تمایل به نگرش و چشم انداز یا جهان بینی عمدتاً از منظر یک خود فرهنگی میباشد ، بسیاریها چنین ادعا می نمایند که خود محوری در هر جامعه بشکل جالب آن وجود داشته میباشد ، پس چنین میتوان گفت که خود محوری در همه فرهنگ ها یک پدیده مشترک میتواند باشد .

این اصطلاح خود محوری توسط

یک دانشمند تکامل اجتماعی و پروفیسور علوم سیاسی و اجتماعی

بنام « ویلهم گرا هیم سو منر » (W, Graham Sumner) در پوهنتون یال (Yale) ابداع گردید ، او این اصطلاح را بعنوان احساس همیشگی ، همد می باهمی و اخلاص در گروه و یا جمیعتی که با یک احساس برتر به گروه ای که او به آن گروه و یا جمیعتی تعلق دارد از منافع گروه مربوط بخود در دفاع قرار میگیرد .

خود محوری و در اینجا به معنی وسیع کلمه نژاد پرستی اغلباً مستلزم این باور است که نژاد خود یا گروه های قومی اند که مهمترین و یا اینکه بعضی یا همه جنبه های فرهنگ خود را نسبت به کسانی که از گروه های دیگر اند بلند جلوه میدهند و با داشتن همین اید یولوژی یعنی فرهنگ مختص گروه و یا جمیعت خاص قومی خود بویژه بانگرانی زبان ، رفتار و آداب و رسوم ، مذهب در مورد فرهنگ گروه ها و افراد دیگر جامعه قضاوت می نمایند و یا به اصطلاح عامیانه با ترازوی فرهنگی خود فرهنگ های گروه های قومی دگر جامعه را تول و ترازو میکنند ناگفته نماند که در تفوق طلبی فرهنگی ظرفیت ناتوانی استعداد و فهم را نیز در نظر میگردند ولی اذعان این مطلب به هیچ صورت به معنی تحقیر و پایین زدن فرهنگ گروه های متفاوت ایتنیکی دیگر نباید باشد .

جامعه شناسان مبنی بر مطالعات شان دریافته اند که خود محوری در بساجهات و جنبه های زنده گی انسان اعم از فعالیت های سیاسی تا اعمال تروریستی تائر میگذارد و با در نظر داشت همین دلیل جامعه شناسان در حمایت از آن تلاش ها میباشند که بتوانند تعصبات پنهانی کسانی را که درگیر خود محوری اند افشا و بر ملا سازند که همچو افشاگری ها میتواند بعضاً به نفع همبستگی اجتماعی و تامین روابط صلح آمیز انسانی بانجامد .

### **نسبیت فرهنگی:**

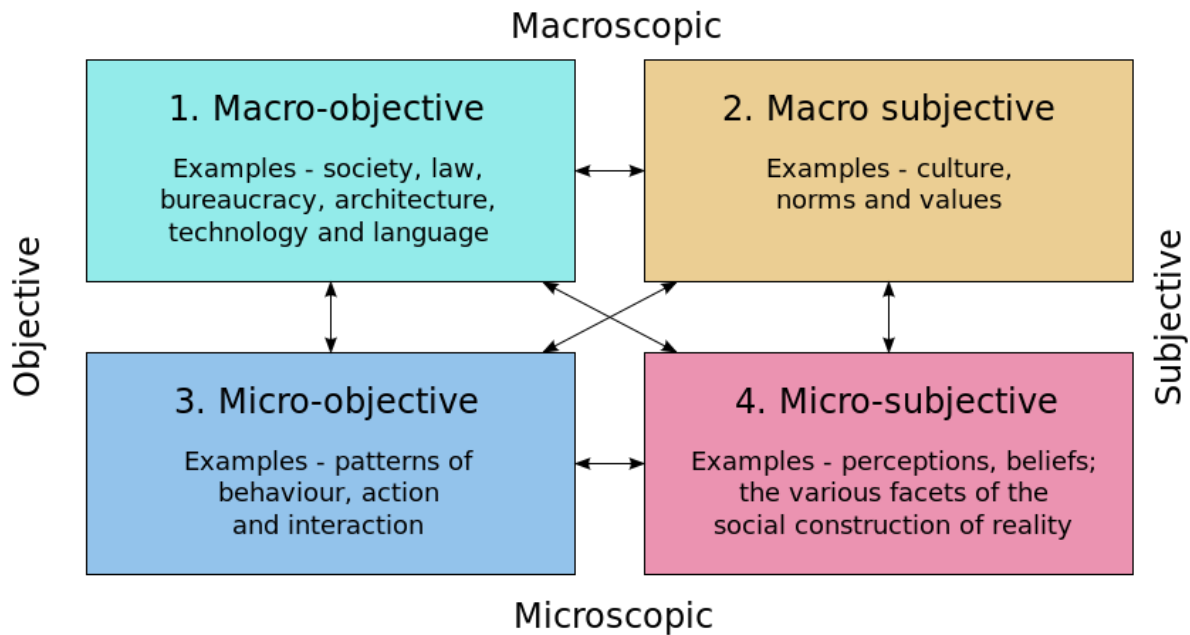
چنین باور مندی وجود دارد که مفهوم و ارزش فرهنگی را نمیتوان بطور کامل ترجمه و تفسیر نمود و یا نمیتوان مفهوم کلی آن را با کمک زبانهای

دیگر درک نمود (مثل آین) چونکه یک محصول فرهنگی خاصی است و درک آن با استفاده از سیستم نمادین بزرگتر از آن است که یک بخشی آن درک شود.

یک نمونه ای از نسبیت فرهنگی ممکن است شامل کلمات عامیانه در یک زبان خاص (ویا همراه بایک لهجه خاص زبانی) باشد مثلاً کلمه (tranquilo) از اسپانوی مستقیماً اگر به زبان انگلیسی برگردانیده شود معنی «calm» یا «آرام» را میدهد ویا اینکه این کلمه را چونکه اسم صفت است میتوان در بسی موارد آنرا بکار برد مثلاً (the seas are calm) یعنی «بحر آرام». همچنان کلمه (tranquilo) را میتوان بعضاً به عنوان یک امریه، فرمان ویا هم بصورت یک پیشنهاد بخاطر تشویق کس بکار برد مثلاً کسی را به آرامش دعوت کردن ویا بعضاً میتوان این واژه را بخاطر کاهش تنش بکاربرد مثل «همه باید آرام» گیرند، یا که این کلمه را میتوان بخاطر نشان دادن درجه خونسردی ارایه نمود مثل اینکه گفته شود «من آرام هستم». بناً در زبان انگلیسی ترجمه ای روشنی ازین واژه وجود ندارد، و بخاطر درک کامل آن از نسبیت فرهنگی استفاده میشود و درمورد چنین استدلال میشود که بخاطر بکاربرد این کلمه باید در فرهنگ خودی ویا فرهنگ خود بیشتر تعمق نمود تا جای مناسب به استعمال وکاربرد واژه موردنظر را دریافت.

## نظریه های فرهنگ: درحالیکه برخورد های نظری بمنظور

### Ritzer's integrative (micro-macro) theory of social analysis.



درک «فرهنگ» وجود دارد و یا اینکه باید این تیورهای فرهنگی درست درک شود در اینجا با استفاده از جدول و یا شیمای فوق صرف یک مدل را خاطر نشان می سازیم که جامعه شناسان چگونه مفهوم جامعه شناختی را درک مینمایند و آن را چطور تفهیم می نمایند ، جامعه شناسان به اتفاق نظر از مدل که توسط ریتزر (Ritzer) ابداع گردیده است حمایت می نمایند که شامل چهاربخش و یا عنصر میباشد که یک با دیگر در ارتباط ناگسستنی قرار دارند : هدف کلان «Macro- objective» - چگونه مثال «یک» کلان عینی ( جامعه- قانون- بیروکراسی- مهندسی- تکنالوژی و زبان) — «دو» کلان ذهنی چگونه مثال ( کلچر- نورمها و ارزشها) — هدف خورد «Micro objective» - «سوم» خورد عینی مثلاً (نمونه های رفتار- عملکردها و تعاملات بینهم) - «چهارم» خورد ذهنی مثلاً (درک- اعتقادات- برداشتها از ساختارهای واقعی جامعه). منظور از بکار برد این مدل به خاطر درک از نقش خاص

فرهنگ در پژوهش های جامعه شناختی می باشد چونکه این مدل دو محور را بغرض درک از فرهنگ پیشکش می نماید : یکی از عینی بودن (جامعه) تا ذهنی (فرهنگ و تفسیر فرهنگ) بودن و دیگری گرفته شده از سطح کلان (نورمها یا هنجارها) تا سطح کوچک (باورها در سطح فردی)، در صورتیکه برای درک یک پدیده خاص فرهنگی مورد استفاده قرار گیرد مانند نمایش هنر انتزاعی پس در آن صورت این مدل نشان میدهد که چگونه هنجارهای فرهنگی میتواند رفتار و سلوک فرد را تحت تاثیر قرار دهد، این مدل همچنان نشان میدهد که ظرفیت ارزش فردی، باورها، و رفتار میتواند در نوبه خود بالای سطح فرهنگی کلان (Macro) نیز تاثیر گذارد البته این یک بخش و یا قسمتی از واقعیت است که آن را داوید هالی «David Halle» دریافت نموده : البته این کاملاً مشخص است که تفاوت فرهنگ های مختلف بر مبنای طبقه و یا طبقات موجود در جامعه از هم متفاوت میباشد یعنی که برای همه اصناف و یا طبقات متفاوت یکسان نیست و آن اینکه نمایش دهنده گان هنر انتزاعی نه تنها که به طبقات بالای جامعه متمایل اند و یا به آنها در تعلیق قرار میگیرند بلکه هنر همچنان در مشاغل تولید هنری نیز بکار برده میشود و این بدان معنی است که سطوح مختلف تاثیر گذاری و یا نفوذ در برگیرنده و یا شامل سلیقه هنری هر دو هنجارهای فرهنگی گسترده و وسیع و سویه نورمها و هنجارهای فرهنگ حرفه ای کوچک بر علاوه ترجیحات شخصی نیز میباشد.

**تعامل فرهنگ:** فرهنگ همچنان میتواند که در زندگی اجتماعی کارکردی داشته باشد بر اساس نظریه ای گر سولد «Griswold» تجزیه و تحلیل جامعه شناختی از فرهنگ درین فرضیه آغاز میشود که فرهنگ جهت و سمت، بخشی خاموش از هرج و مرج سمت و سوی رفتار بسوی خطوط خاصی از عمل را بدور از دیگران فراهم میسازد .

گراسولد این نکته را چنین توضیح میدهد: «گره ها و جوامع» نیاز به نماینده گان جمعی خویش دارند تا از همدیگر حمایت متقابل نمایند و هر کدام از آنها باید دارای الهام احساسات و وحدت و یک پارچگی باشند که البته این خواست و آرزوی آنها را فرهنگ مشترک میتواند برآورده سازد یا به عباره دیگر فرهنگ میتواند یک کارکرد خاصی را به ارتباط شریک سازی درک و معنی و تجارب بدست آمده گروهها تدارک ببندد و با حفظ یک نظم خاص در درک و تبادل تجارب بدست آمده گروهها نقش مثری را بازی نماید .

**تغیر فرهنگ:** با این باورمندی که فرهنگ خود یک علامت و یا یک رمز نمادین و سمبولیک شده است و یا فرهنگ مجموعه از هستی مادی و معنوی یک جامعه میباشد و از این رو در نتیجه در می یابیم که فرهنگ مبنی بر تفکر از یک فرد به فرد دیگر با وجود محدود بودنش میتواند دستخوش تغییری گردد، یعنی که فرهنگ ها تحول می نمایند اما میزان سرعت، کمیت، کیفیت، و چگونگی توزیع تغییرات، نوع تغییرات و بسیاری مولفه های دیگر این فرهنگ ها مختلف و در مقاطع زمانی و مکانی یک فرهنگ واحد هرگز یک سان و ثابت باقی نمی ماند و بوسیله تاثیرگذاری مولونها عوامل درونی و بیرونی تغییر میکند یعنی که فرهنگ بشری فنا پذیرند و با نابودی نژاد و با گذر زمان یا از بین میرود و یا دستخوش تغییر میگردد اما در اکثریت فرهنگ های بشری حقایقی وجود داشته میباشد که باید حفظ گردد، فرهنگ در هر دو جهت چه در حال نگهداری فرهنگ (بمنظور تداوم فرهنگ از خود مقاومت نشان دادن) و چه در حال از دست دادن (عدم مقاومت) مستعد به تغییر و تحول میباشد - مقاومت فرهنگی میتواند شامل شاخص های عادات، مذهب یک پارچگی و همبستگی و صفات مختلفه افراد و یا جمعیت ها باشد که در حفظ فرهنگی شان تلاش بخرج میدهند بهر صورت باید خاطر نشان ساخت که مردان و زنان در بسیاری از فرهنگها هر یک به نوبه خود نقش



عمده و کاملی را با زی می کنند مثلاً یک جنس «sex» ممکن است به نسبت تاثیرگذاری جنس متقابل مایل به تغییر فرهنگی اش گردد و یا ممکن جنس متقابل از خود مقاومت نشان دهد یعنی بخاطریکه نفوذ مادی اش در جامعه کاسته نشود به مقاومت می پردازد و یا اینکه جنس متقابل بخاطر آوردن تغییر و برداشتن سد فرهنگی که مانع آزادی و اهداف اش میگردد دست به تشکل زند (مثلاً جنبش زن طی قرن بیستم در اروپا). تغییر فرهنگ عوامل بیشتر دارد یا به عباره دیگر فرهنگ در اثر عوامل مختلفه مواجهه به تغییر میگردد، که شامل محیط زیست « آب و هوا شرایط اقتصادی ، اجتماعی ... ) تجاوز بیگانگان (مثل که انگلیس با تسلط سه صد ساله اش زبان مردم هند را تغییر داد) ، و یا تماس با فرهنگ بیگانه و اجنبی رامیتوان تذکر داد بگونه مثال ، در پایان آخرین دوره یخبندان از نظر زمانی شرایط چنان شد که کشاورزی اختراع شد آنچنان اختراعی که بطور قابل ملاحظه در اکثر جوانب زنده گی بشری تغییرات چندی فرهنگی را موجب گردید بخصوص توسعه قرص های ضد حاملگی بمنظور کنترل تولدات که این خود از نظر فرهنگی تمایل خانمها را به مناسبات جنسی بی خطر افزایش داد زیرا قبل از استعمال و یا عدم دسترسی به قرص های ضد حاملگی تشویش خانمها به ارتباط فعالیت های جنسی چه در محدوده ای زنا شویی و چه هم در خارج از محدوده ای ازدواج و زنا شوی بیشتر بود و خانمها را و امیداشت تا در اجرای فعالیت های جنسی شان بسیار محتاط باشند بخصوص در فعالیتهای جنسی خارج از حلقه ای ازدواج « بویژه در پیروان اسلام و بودایی و.....» اما با دسترسی به قرص های ضد حاملگی و کنترل ولادت ها این تشویش و پیامدهای ناشی از آن کاهش یافت و کاملاً باعث تغییر و تحول فرهنگ گردید و یا به همین منوال میتوان تذکر داد که اختراع و با بکار اندازی تلویزیون بویژه در ایالات متحده امریکا چنان تغییرات فرهنگی را موجب گردید که

امریکایی ها بعداً در فعالیت های زنده گی مدنی کمتر اشتراک می ورزند .

درک تغییرات چند فرهنگی را که چگونه در فرهنگ های مختلف انسانها بوجود می آید میتوان از مطالعه تاریخ انسان شناسی (Anthropology) درک کرد، مثلاً گسترش تیوری یا شکل و صورت یک شی و انتقال آن از یک حوزه فرهنگی به حوزه دیگر فرهنگی و جابجا شدن آن را میتوان در نظر گرفت ولی این بدان معنی هم نیست که این انتقال فرهنگی به بسیار آسانی صورت گیرد بلکه مستلزم زمان و شرایطی میباشد مثلاً سمبول انک «Ankh» که بنا بر اعتقادات مصری ها بنام کلید زنده گی – کلید نیل و یا به اصطلاح یونانی ها صلیب معنی میدهد سمبول فرهنگی است که بعد از مدت های چندی در بسیاری فرهنگ های دیگر نیز گسترش یافته است .



که معنی و مفهوم

سمبول (Ankh)

اصلی این سمبول ممکن است که اکنون از بین رفته باشد ، ولی بهر صورت اکنون این سمبول توسط اکثریت دوکتوران پیروی مذهب

عصر جدید بعنوان یک نماد محرمانه ای از قدرت ویا نیروهای زنده گی استفاده میشود .

تماس بین فرهنگها نیز میتواند موجب انتقال فرهنگ گردد، نقل و انتقال دادن فرهنگ از یک جامعه به کسانی در جامعه دیگر معنی و مفهوم گوناگون و طرز انتقال متفاوتی دارد و یکی از شیوه های انتقال فرهنگ همانا اشغال سر زمین های دیگر میباشد مثل آنکه اروپا یان سرزمین امریکا را اشغال کردند و فرهنگ خود را جاگزین فرهنگ سرخپوستان بومی امریکایی نمودند ویا اینکه امریکایی های بومی هنجارها و نورمهای رشد و تربیه اطفال را از ارکان مذهبی اروپایان آموختند . البته روند و جریان روابط در سطح فردی و ادغام فرهنگ در هر دو جهت اشاره به اقتباس از فرهنگ های مختلف توسط یک فرد میتواند باشد .

گریسولد (Griswold) به ارتباط تغییر فرهنگ در جامعه شناختی یک برخورد و رویکرد دیگری را پیشکش نمود ، او خاطر نشان ساخت که اکثریت چنین می پندارند که فرهنگ از یک فرد به میان می آید ویا فرد میدا ء فرهنگ میتواند باشد ولی در اینجا میتوان از فرهنگ جمعی و فرهنگ دراز مدت نام برد که فرد به هیچ وجه توان ایجاد همچو فرهنگ را نداشته یعنی که این فرهنگ قبل و یا بعد از فرد بشری وجود داشت و او در همچو فرهنگ به حیث یک فرد میتواند مشارکت نماید ، نویسنده در اینمورد از یک دیدگاه دیگری جامعه شناسی به حل این تفاوت یعنی که فرهنگ منشا فردی دارد ویا جمعی چنین می پردازد : او میگوید که جامعه شناسی برای هر دوی این ناراضایتی و یا عدم قناعت یک جاگزینی ویا الترناتیف رانشان میدهد راه ی را که همواره چنین بوده است یکی از این راه همانا نمایش نبوغ حد اکثر فردی و غیر جامعه شناختی نسبت به دیگری است، از ارایه این مطلب چنین نتیجه میگیریم که راه حل فرهنگ واثار فرهنگی مستلزم کار جمعی میباشد

نه کار فردی و یا اینکه فرداً خلاق فرهنگ جمعی نمیتواند باشد بلکه فرهنگ و آثار فرهنگی من حیث المجموع ثمره فعالیت های فرهنگی د ستجمعی میباشد.

گراسولد درین مورد خاطر نشان می سازد که محتوی و مضمون فرهنگ در اثر و یا بتاسی از وابستگی اجتماعی افراد معروض به تغیر و دگرگونی میگردد ، نفوذ فرهنگ در سطح و سویه بالا و یا بلند فردی بنوبه خود بالای فرهنگ میتواند تاثیر گذارد او اضافه می نماید که منطق این اثر گذاری کمی دایروی و یا چرخ می باشد و چنین وانمود میسازد که فرهنگ چگونه در طول زمان تغیر می کند و در عین حال تا حدودی در جای خود ثابت باقی می ماند.

نباید فراموش کرد و یا از آن به ساده گی گذشت و آن اینکه آنچه را که گراسولد به ارتباط موضوع تغیر فرهنگ صحبت نموده است مهم نه نگریست و به درک موضوع نپرداخت ، گراسولد در واقعیت امر به ارتباط تغیر فرهنگ و تغیر ریشه های فرهنگی ( طوری که هیچ فرهنگی وجود ندارد و سپس ناگهان وجود دارد) به خوبی و درستی صریحاً روشنی نه انداخته است ، یعنی او نتوانسته است که بین فرهنگ و ریشه های فرهنگی تغیرات بوجود آمده را و یا تغیراتی که ممکن بوجود خواهد آمد را صریحاً روشن سازد و به این سبب برخورد او به ارتباط تغیر فرهنگ خود نمایندگی از اندیشه های جامعه شناختی دقیق نمی نماید چونکه او نتوانسته است ریشه های این تغیر فرهنگی را کاملاً روشن سازد. فرهنگ خود همچو جامعه از هنگام تکوین انسان و بشریت وجود داشته (بشریت اجتماعی و موجودیت فرهنگی لازم و ملزوم یکدیگر اند) است ، تا زمانیکه ما وجود داریم و یا به احتمال زیاد تا هنگامیکه وجود داشته باشیم جامعه و فرهنگ پهلو در پهلو همدیگر مشترکاً وجود خواهد داشت .

**فرهنگ جامعه شناختی : تحقیق فرهنگ : جامعه شناسان**

فرهنگ راجسان ویا چگونه مطالعه می نمایند؟ یک برخورد به ارتباط فرهنگ مطالعه ای فرهنگ است که در تحت عنوان «فرهنگ جامعه شناختی» قرار میگیرد که ترکیبی از مطالعه فرهنگ و فهم (پدیده) های فرهنگی میباشد، چنانچه «گراسولد» این موضوع را توضیح داده که جامعه شناسان فرهنگی در تحقیقات خود به فرهنگ چسان ویا چطور برخورد می نمایند:

..... اگر کسی به تلاش و مجاهدت یک گروه خاصی از مردم گروهی که آنها با اشکال و اظهار بیان چندی از خویشتن خودشان نمایده گی میکنند بنگرد و آن رادرک نماید چنین در خواهد یافت که جامعه شناسان به اتفاق نظرتن در خواهند داد که روند این از خود نمایندگی دستجمعی از جهات دیگر بتاسی از تحلیل و تجزیه یک شی فرهنگی خاص آنچنانی خواهد بود آنطوری که مابا تلاش در پی درک و فهم آن میباشیم و ما خواهیم دید که برخی از این گروه چسان از گروه خویش نمایندگی میکنند. جامعه شناسان فرهنگی طوری می نگرند ویا در پی ملاحظه میباشند که مردم معنی زنده گی شان را خارج از عناصر و بخش های متفاوت فرهنگی که ایشان را احاطه کرده است چسان درک میکنند ویا به زنده گی شان چه مفهوم و معنی میدهند برای توضیح این موضوع بویژه یک مثال خاص و روشن از جامعه شناختی فرهنگی را میتوان از محتوی مطالعه ای علیجا اندرس «Elijah Anderson» که نامبرده قریه بنام نرتتون «Northton» را بررسی نموده است در اینجا تذکر دهیم: او در کتاب خود شماری از مطالب دلچسپ را گوشزد نموده است که باید آنرا بدانیم او در مورد دو مولفه فرهنگی بیشتر مکث نموده است. اولاً: او یعنی اندرسن به دنبال معلومات چند مرزی و سراغ موجودیت تفاوت های محل همجوار قریه مذکور از نظر فرهنگی و اقتصادی اجتماعی کمی مکث نموده و پیرامون آن می اندیشد چونکه این دو محل همجوار بواسطه یک خط مرزی از هم جدا گردیده بود و این تحقیق و ریسرچ او فرصت

های مناسب و متعددی را برای توضیح و تفسیر موضوعات فرهنگی بدست داد و آن اینکه ابدأً تعجب اور نخواهد بود که تفاوت فرهنگی خود یک سناریو ارمانی و دلخواهانه را برای استثمار و تداخل فرهنگی مساعد میسازد ، اندرسن موضوع دلچسپی دیگری را چنین یاد دهانی می نماید : و آن اینکه افراد درین همسایگی و همجواری چگونه به مذاکره بینهم می پردازند ، بخصوص هنگامیکه افراد روستا یا قریه مذکور و ادار (اعضای بالای طبقه متوسط عمدتاً سفید پوستان) میگردند که با اعضای قریه نارت تون (Northton) داخل تعامل و داد و ستد میشوند ( طبقه پایین سیاه پوستان ) .

روش اندرسن در این تحقیق و ریسرچ یک روش ترکیبی مشتمل از مشاهدات و مصاحبه ها با افراد و اشخاصی که در ضیافتها و گردهمایی ها اشتراک می ورزیدند بود او در پرتو نظریات و مشاهدات گراسوالد که از او در فوق تذکر بعمل آوردیم در توضیحات خود چنین وانمود ساخت و گفت : من توجه بیشتر خود را در خود از خود نمایندگی کردن و یا خودنمایی کردن افرادی که با آنها مصاحبه می نمایم و یا مشاهداتی را که در برخورد با اشخاص در می یابم معطوف میسازم ، بهر صورت اندرسن در ادامه تحقیق خویش به نمونه های لباس ، طرز سلوک و رفتار و باورها و برخورد های افراد مصاحبه شونده بیشتر عطف توجه می نمود او همچنان بطور خاص چشم دیدش را از اشخاص اهل حرفه ، طرز لباس پوشی شان در هنگام کار و هم نمونه های از لباس افراد جوان شیک پوش شهری و یا آنهاییکه با سگ های شان در فرصت های فارغ به هوا خوری می پرداختند چشم دید خود را به ارتباط آن قریه مذکور چنین افاده میدارد : آنها علاقمندی بیشتر به بلند بردن ارزش و قیمت املاک شان داشتند و اکثراً علاقمند بودند و یا هستند که در بخش های مختلف سرمایه گذاری نمایند .

یکی دیگری از نمونه های مبنی بر اهمیت و ارزش فرهنگی و تفاوت

های فرهنگی را میتوان به ارتباط طرز لباس پوشی و نمونه های لباس در مردان کهن سال سیا هان و سفید پوستان آن محله در اینجا تذکر داد و این که مردان کهن سال اکثراً پیراهن های باد کمه های کلان مسطح و صفحوی مانندی را به دلیل نمادگرایی فرهنگی شان می پوشیدند تا بدین وسیله از کسانی که دریشی ویا کرتی و پطلون می پوشیدند ویا از آنها یکه لباس های ورزشی به تن میکردند ویا بالاخره از یونیفورم کسانی که در کنترل مواد مخدره اطراف واکناف قریه نارتون (Northton) موظف بودند متمایز گردند.

در نهایت این تحقیقات اندرسن هدفی را برای خود بمنظور شناخت از یک نوع از نوع شناسی از افرادی که در کوچه و خیابان در گشت و گذر و داد و معامله بینهم بودند تعیین کردتا این اشخاص را از نقاط نظر مختلف و بویژه از نظر داشته های فرهنگی بیشتر بشناسد ، چونکه مردم عامه از برخورد این نوع افراد خیابانی که آنها ایشان را مردمان بی سر و بی پای می نامیدند واز آنها ناراحت بوده ویا شکوه می نمودند درک درستی بنماید تحت مطالعه اش قرار دادولی به ارتباط شناخت همچو اشخاص به توضیحات همه جانبه پرداخت اما قبل از همه اولاً چیزی مهمی را که اودر تحقیقات خود دریافت همانا کشمکش های فرهنگی مرزی بود که او آنرا بنام اختلافات فرهنگی یاد نمود بخصوص وقتیکه اشخاص دوطرف مرز به مذاکره می نشستند و یک نوع الفاظ زشت و نیشدار (کوور) را در هنگام مذاکره بینهم رد و بدل میکردند درک کرد که درک این نوع پدیده های فرهنگی برای جامعه شناسان به هیچ وجه بی اهمیت نبوده بلکه باعث غنای دانش ایشان میگردد همچنان اندرسن در هر دو بخش انتقال و امیزش فرهنگی را از یک نسل به نسل دیگر نیز مشاهده کرد مثل ( اجتماعی شدن ، از خود - خود نمایندگی کردن و مسایل را بزبان فرهنگی افاده کردن.) و در عین زمان ستایل زنده گی ( مانند لباس ولباس پوشی و سلوک وروش ...) آنها را نیز ملاحظه

نمود ، اندرسن در طول مدت یک سال مشاهدات خود به بیساری پدیده های فرهنگی آن محل اشنایی کامل پیدا کرد تاکه اوتوانست که تمام مشاهدات اش را در اینجا کتباً ذکر نماید .

\*\*\*\*\*

## 3- اجتماعی شدن

# Socialization

### 3-1 عناصر متشکله اجتماعی شدن : اجتماعی شدن

یکی از مفهوم اساسی و بنیادی جامعه شناسی بوده که متشکل از تعدادی از عناصر میباشند ولی هر جامعه شناس به این نظریه موافق نبوده که عناصر بیشتر مهم پنداشته شود و یا حتی در مورد اینکه چگونه برخی از این عناصر اجتماعی تعریف گردد. ولی با آنهم عناصر بیرون نویس شده و ذیل ممکن است بتواند در روشن ساختن مفهوم اجتماعی شدن کمک نماید





## کودکستان در افغانستان

1-1-3- اهداف اجتماعی : ارنیت « Arnett » به

ارتباط درک معنی و مفهوم اجتماعی شدن تیوری جدیدی را که دربرگیرنده ای سه هدف مشخص میباشد آنطوریکه اوبدان معتقد است ذیلاً پیشکش می نماید .

**1-** کنترل انگیزه و توسعه وجدان (انگیزه رامیتوان بعنوان یک نیروی ضرب مقدار زمانی که در همان مدت عمل صورت میگیرتعریف نمود ویا اینکه انگیزه میتواند به عنوان جدایی ناپذیر از نیروبا توجه در زمان محاسبه شود اما وجدان را میتوان به نیروی درونی هر فرد که کردار خوب و بد را بوسیله ای آن درک میکند تعریف نمود).

**2-** آماده گی برای نقش عملکرد ، از جمله نقش های شغلی ، نقش های جنسیتی ، و نقش در نهادهای مانند ازدواج و ووالدین شدن .

**3-** کشت منابع معنی ( کشت در اینجا خود یک مفهوم اجتماعی دارد واجتماعی خود یک چارچوب نظری است که برای مطالعه وتفسیر پدیده های اجتماعی دریک مکتب فکری خاص بکار میرود و معنی

در اینجا عبارت از تامین روابط بواسطه زبان می باشد ) و یا آنچه که در زنده گی کوتاه مدت ارزش را در نظر گرفت و آن را مهم تلقی کرد اجتماعی شدن در واقعیت یک روندی است که انسان در زنده گی اجتماعی خود برای عملکرد اش آماده گی میگیرد . باید تصریح کرد که اجتماعی شدن در اینجا از نظر فرهنگی مفهوم نسبی دارد ، مردم با داشتن فرهنگ های متنوع بشکل متمایز اجتماعی شده اند و یا اجتماعی میگردند ، ولی این تمایز به هیچ وجه نباید فطرتاً با مجبوریت و زور در ارزیابی اجتماعی شدن مورد وقضاوت قرار گیرد و آن به دلیل اینکه فرهنگ قبول شده و اختیاری نسبت به فرهنگ های دیگر میتواند متفاوت باشد، اجتماعی شدن در هر دو روند بعنوان دستاورد یا پیامدی است یعنی که بهتر بودن و یا بدتر بودن در هر یکی از فرهنگها کاملاً خاص نیست و از جانبی دیگر نیز باید بخاطر سپرده شود و آن اینکه اجتماعی شدن یا جامعه پذیری کلید روند جامعه شناختی در انکشاف و رشد افرادی که در جامعه بشری عمل می نمایند می باشد یعنی این عمل انسانی است که او را اجتماعی میسازد و در اجتماع خود با دیگران داخل آمیزش میگردد ولی نه در هر جنبه از رفتار آنچه که انسان می آموزد بگونه مثال : بتاسی از مطالعات چندی یک سلسله شواهد و مدارکی بدست آمده است که اکثریت اطفال به آن افرادی که درد ورنج می کشند و به نظر آنها از نزد همچو افراد اعمال اشتباه آمیز سر میزند به آنها بصورت ذاتی همدلی نشان میدهند و این بدان معنی است که برخی از جنبه های رفتار و سلوک انسان مانند فرا گیری همدلی و اخلاقیات در واقع ممکن است از نظر بیالوژیکی از قبل تعیین شده باشد. در اینجا جای پرسش و سوالی است که سلوک و رفتار انسان در پرتو آموزش و فرا گیری تا چه حد از نظر بیالوژیکی از قبل تعیین شده می باشد سوالی است که تا هنوز در مطالعه رفتار و سلوک انسان جایگاه خاصی بخود دارد.

چنانچه در اثر تحقیقات و پژوهشهای - پژوهشگران معلوم شده است

که انسان وزنده گی انسان از نظریا لوژیکی ارتباط باهمی و نزدیک باجبرگرایی جنیتیکی (genetic determinism) دارد و یا به عباره دیگر جبرگرایی بیالوژیکی فرضیه ای (hypothesis) است که فکتورهای بیالوژیکی مثل جن های عضوی فرد (در تضاد و مخالفت به فکتورهای اجتماعی و یا محیطی) کاملاً طوری تعیین میگرد که یک سیستم چطور وجود دارد و چطور در طول زمان از بین میرود فکتورهای که تاثیر خود را بالای روش و سلوک انسان میگذارد عبارت اند از جن ها، نورمها اجتماعی، فرهنگ و برخورد ها پس در اینصورت لازم پنداشته میشود تا در بحث های بعدی خویش روی این موضوع کمی مکث نمایم و موضوع قابل بحث را بیشتر مورد تدقیق قرار دهیم .

### 1-2-3- اجتماعی شدن اولیه و ثانویه: اجتماعی شدن یک

روند زنده گی است که بطور کلی مشتمل از دو بخش میباشد :  
اجتماعی شدن اولیه که در هنگام حیات کودکی و نوجوانی و اجتماعی شدن ثانوی که در سراسر طول حیات یک فرد بوقوع می پیوندد و یا رخ میدهد ، اجتماعی شدن در هر دو بخش چه در زمان کودکی و نوجوانی و یا که یک گروه جدیدی از انسانها نیاز به اجتماعی شدن داشته می باشند یعنی نیاز دارند که در اجتماع زنده گی نمایند و اجتماعی شوند . موضوع روشن است و از جانبی دیگر اکثریت دانشمندان چنین استدلال می نمایند که صرف یک یا هر دو بخش از این حالت اجتماعی شدن با هم یکجا با در نظر داشت این استدلال که هویت اصلی یک فرد در هنگام اجتماعی شدن اولیه رخ میدهد و بعداً توام با تغییرات خاص میباشد باور مندهستند اجتماعی شدن ثانویه یا دومی در واکنش به دریافت و یا کسب و ادغام با گروه های دستجمعی و نقش آن گروه ها و در موقعیتهای متفاوت ساختار اجتماعی نسج میگیرد و نیاز به زنده گی اجتماعی شدن بعدی ممکن است ناشی از افزایش پیچیدگی جامعه با فزونی و یک لزوم دید مناسب

در ارتباط به نقش‌ها و مسولیت‌های متنوع در جامعه باشد مورتیمر «Mortimer» و سیمونس «Simmons» سه راه خاصی ازین دو قسمت اجتماعی شدن را ذیلاً پیرو نویس کرده اند :

**1- محتوی (content):** چنین فکر میشود که اجتماعی شدن در دوران کودکی ناشی از نگرانی منظم انگیزه‌ای بیالوژیکی میباشد اما اجتماعی شدن در دوران نوجوانی اغلباً با توسعه و انکشاف ارزشهای فراگیر و تصورات خودی توأم میباشد، اما اجتماعی شدن در دوران کهن سالی یا کهولت شامل هنجاره و روش‌های اشکارتر و خاص می باشد مانند آنهاییکه به نقش کارو همچنین بیشتر به ویژه گی‌های شخصیتی سطحی تر در وابستگی قرار میداشته باشند .

**2- زمینه (context):** زمینه اجتماعی شدن (شخصی که اجتماعی میشود) را در دوره‌های مقدم و اولیه «زمان کودکی» آموزش و فراگیری در محیط خانواده گی و مکتب و تماس با گروه همسالان تشکیل میدهد که بیشتر کرکتر عاطفی دارد یعنی همه موضوعات اجتماعی به یک کودک باید با برخورد‌های عاطفی آموختانده شود و از جانب دیگر هر قدر که در دوره‌های مقدم زنده گی با دیگران روابط تأمین گردد به همان اندازه بیشتر زمینه فراگیری موضوعات اجتماعی میسر میشود و در تغییر و وضع اجتماعی شخص موثریت چشمگیری داشته میباشد .

زمینه اجتماعی شدن را در سن کهولت دوران تعلیمی و تحصیلی تشکیل میدهد یعنی که دوران تعلیمی و تحصیلی در اجتماعی شدن شخص اجتماعی شونده نقش بسزای دارد افت‌های بیشتر اجتماعی شدن بعد از آنکه یک شخص کاملاً اجتماعی شده باشد رخ میدهد ناگفته نباید گذاشت که سن کهولت و یا کاهل شدن خود نیز در اجتماعی شدن شخص نقش بویژه‌ای دارد بخصوص موقف‌های رسمی و تأمین مناسبات با همکاران و محیط اداری و محل کار فکتور عمده‌ای در اجتماعی شدن

فرد میتواند محسوب شود .

**3- واکنش (response):** اطفال ونوجوانان نسبت به کاهلان در فراگیری و آموزش موضوعات اجتماعی ومسایل زنده گی بیشتر ملایم وانعطاف پذیر اند درحالیکه روند اجتماعی شدن کاهلان بیشتر خود اغاز ودواطلبانه میباشد ویک شخص کاهل میتواند که در هر زمان روند اجتماعی شدن خودرا متوقف سازد وازبرخورد وتامین ارتباط با دیگران بکاهد چونکه اجتماعی شدن خود یک روند اجتماعی شدن است، یعنی به این ترتیب میتوان گفت که اجتماعی شدن شامل دادوستدوفاعل وانفعالات در بین مردم است ودر اشاره به تمایز وتفاوت بین اجتماعی شدن اولیه وثانیویه که ناشی از شرایط وزمینه های گوناگون واز جمله یکی هم ازین زمینه ها را میتوان تماس بین تعدا گروپ ها دانست که در اجتماعی شدن شخص اجتماعی شده سهم قابل ارزنده ء دارد ، البته این گروپ ها شامل مادر وپدر «.الدین» ، خواهر وبرادر، دوستان ، همسن وسالان مکاتب وهمکاران میباشد که باید فرهنگ این گروپ ها توسط شخصی که اجتماعی میشود تا یک درجه ای فرا گرفته شود تا مورد پذیرش گروپ ها مذکور قرار گیرد .

### 3-1-3- اجتماعی شدن گسترده ومحدود: پیشنهادجالب تمایز

بین تنوع اجتماعی شدن ارنیت «Arnett» هرچند یکه به ندرت مورد استفاده قرار میگردد ولی باآنها تمایز بین اجتماعی شدن وسیع ومحدود را چنین به توضیح میگردد .

**\* اجتماعی شدن وسیع ویا گسترده :** اجتماعی شدن وسیع یا گسترده بیشتر متمایل به استقلالیت ، فردگرایی، بیان واطهار نظر خودی و دوبله یا توصیف گسترده میباشد چونکه این نوع اجتماعی شدن ماحاصل بالقوه طیف گسترده ای از نتیجه ای حد ودرجه گسترده آن می باشد .

\* **اجتماعی شدن محدود:** بیشتر متمایل به اشاعه و ترویج اطاعت و همنوایی و دوبله یا توصیف محدود می‌باشد چونکه دستاورد آن در حد و درجه ای محدود بملاحظه میرسد .

این تمایز اجتماعی شدن بین اجتماعی شدن گسترده و اجتماعی شدن محدود توسط «ارنیت» پیشکش گردیده است که چنین است: تمام روند اجتماعی شدن توسط یک فرد از هنگام تولد با پتانسیلهای سلوک و رفتار از محدوده ای فوق العاده وسیع که محدود به یک طیف تنگ و باریک میشود برای او زمانی قابل پذیرش می‌باشد که با استاندارد گروه متعلقه اش قابل انطباق باشد «ارنیت» توضیح میدهد که دانستگی از اجتماعی شدن نباید تنها با مفهوم دوگزینیش وسیع و محدود درک شود یا محدود بماندنویسنده استدلال مینماید که اجتماعی شدن با در نظر داشت هفت عامل اجتماعی شدن که او آن عوامل (محیط فامیلی، مادر و پدر، خواهر و برادر و مکتب و دوستان و همکاران و ساحه کار) را بیرون نویس نموده است گسترده و یا محدود میتواند باشد زیرا که هر عامل بذات خود میتواند گسترده و یا محدود باشد و یا در اینجا امکان موجودیت از ترکیب و تنوع وسیع اجتماعی شدن گسترده و محدود نیز میتواند بملاحظه رسد، سرانجام «ارنیت» دو مثال را خاطر نشان می‌سازد که تمایز آنها نسبی است اولاً: «ارنیت» کاملاً موافق است که با در نظر داشت جنس اکثراً در روند اجتماعی شدن تفاوت های چندی موجود می‌باشد که این تفاوت ها با در نظر داشت توضیح «ارنیت» برای جنس زن نسبت به مرد محدود می‌باشد او همچنان استدلال می نماید که اجتماعی شدن جاپانی ها نسبت موجودیت فشارهای بیشتر اطاعت و همنوایی و از خود گذری ناشی از فرهنگ شان محدود و تنگ می‌باشد «ارنیت» اضافه می نماید که این محدودیت اجتماعی شدن در چپان ممکن ناشی از پایان بودن درجه و گراف جرایم در آن کشور باشد .

3-1-4- **نهاد های جمعی:** قبل از آنکه به توضیح نهاد کل و یا

موسسه کل پردازیم لازم دانسته میشود نا بعضی از اصطلاحات



یک محبس رنگ شده

مربوط به این نهاد را ذیلاً به توضیح بگیریم :

\*- اصطلاح نهاد کل یا موسسه جمعی و یا محل جمعی را جامعه شناس مشهور امریکایی ایربنگ گوفمان (Erving Goffman) ابداع و چنین تعریف کرد:

یک نهاد کل یا موسسه جمعی محل و یا جای است که در آن گروه از مردم و یا انسانها را از جامعه گسترده و همگانی بغرض تجدید اجتماعی شدن شان تجرید نموده و تمام نیاز های شان را در تحت کنترل بیروکراتیک در می آورند.

\* - اجتماعی شدن دوباره و یا مجدد عبارت از تغیر اساسی شخصیت یک نفر شخص تجرید شده و یا زندانی میباشند که محیط پیرامون او دقیقاً تحت کنترل قرار داده میشود .

\*- اجتماعی شدن مجدد در واقعیت روند دوبعدی و یا دوبخشی دارد :  
اولاً- کارکنان این نهاد بمنظور تضعیف هویت و سلب آزادی مسکونین و یا اجابجا شدگان نهاد و یا این محل تلاش می ورزند ثانیاً- روند دوباره اجتماعی شدن شامل تلاش و مساعی سیستمیکی است و آنهم بغرض

ساخت و اعاده شخصیت های گوناگون و یا شخصیت خودی .

**\*- ایربنگ گوفمان** (11 جون، 1922- 19 نومبر 1982) متولد در

کانادا -جامعه شناس و نویسنده ای برجسته و هفتاد سومین ریس انجمن جامعه شناسان امریکا میباشد او یکی از براننده ترین جامعه شناسی میباشد که در غنی بخشی تیوری و نظرات جامعه شناسی سهم قابل ملاحظه داشته بویژه در بخش مطالعات و تاثیر متقابل و فعل و انفعالات (interactions) نمادین اش بیشتر شهرت دارد بخصوص در شکل تجزیه و تحلیل دراماتورژی ( نمایش های تیاتری) اش شخص فراموش ناشدنی است او در کتاب مطبوع سال «1959» خود به معرفی زنده گی روزمره اش دست بکار شده است .

**\*- ایربنگ گوفمان** موسسات یا نهاد های کلی را به پنج نوع تقسیم نموده است :

**1-** موسسات و یا محلات رهائشی بمنظور مراقبت مردم بی ضرر و ناتوان شامل- (پرورشگاه ها «یتیم خانها»- دارالمساکین و شیرخوارگاهها)

**2-** موسسات بمنظور مراقبت از مردم که قادر نیستند و یا نمیتوانند از خود مراقبت و یا واریسی نمایند و یا اینکه اگر آنها از نظر دور انداخته شوند باعث ازار و اذیت جامعه میگردند مثل مردمان در جزام خانه ها و یا مردم در سناتوریم های توبرکلوزی و یا در شفاخانه های عقلی و عصبی .

**3-** موسساتیکه بمنظور وقایه جامعه از خطرات رویداد های بین المللی اشخاص و افراد را در آنجا منزوی و یا جابجا می سازند و یا اینکه از نظر جهانیان و انظار مردم تجرید میسازند تا مردم از دیدن و وضع رقتبار آنها دچار تشویش نشوند مانند اردوگاه های کار اجباری- زندان ها و محابس.

**4-** نهادها و تاسیسات به ظاهر عادی و نورمل بخاطر تعقیب برخی وظایف خطیر و مرموز از جمله کولونی ها ، اردو گاه های کار ، مراکز تعلیم و تربیت و تربیت شبانه و کشتی ها.

**5-** تاسیسات پوشیده از نظر بخاطر ترینگ موضوعات مذهبی از



فبیل تکیه خانه ها - صومعه ها- خاناقاها-و .....

هدف از ساخت و ایجاد همچو تاسیسات ، اجتماعی ساختن مجدد انسان ویا افرادی میباشد که بصورت کامل و بهتر اجتماعی نشده اند روی این منظور محیط پیرامون شخص مورد نظر دستکاری می نمایند ویا محیط او را برای اجتماعی شدن مجددش مساعد می سازند که مثال کلیدی آنرا میتوان محیط نظامی پنداشت و آن اینکه یک شخص را مطابق مقررات و اصول تعلیم و تربیه نظامی شخص منضبط و با دسپلین بار می آورد .

بعد از توضیحات فوق میتوان بالای اصل موضوع که عبارت از تا سیسات ویا نهاد های جمعی ویا کل است قدری مکث نمود و آن اینکه اجتماعی شدن یا جامعه پذیرا شدن نه دواطلبا نه میباشد و نه هم کاملاً اجتماعی شونده ای موفقانه ، در اینجا اجزا و بخش های جامعه بشکل خاص برای اجتماعی شدن مجدد افرادی در نظر گرفته میشود ویا ایجاد میشود که آنها در آغاز بصورت موفقانه و کامل نتوانسته اند ویا شرایط برای آنها آماده ساخته نشده بود که اجتماعی ویا جامعه پذیر شوند .

این نوع تاسیسات عبارت اند از محابس و دیپارتمنتهای صحت دماغی بعضی ازین تاسیسات دارای معیار های بلند و همه جانبه میباشد که اکثر نیازمندیهای اجتماعی شدن مجدد را دارا میباشد و با در نظر داشت مطالعه کلاسیک نهاد جمعی بخاطر اجتماعی شدن ، اربنگ کوفمن پنج وصف و کرکتر را برای یک نهاد جمعی بشکل ذیل پیشکش می نماید :

**1-** تمام جنبه های حیات در تحت یک سقف و در تحت انضباط یکسان باید مدنظر باشد ویا برآورده شود .

**2 -** فرد در نهاد عضو یک اجتماع بزرگ کوهارت «» میباشد که مثل همگان باید از او واریسی بعمل آید .

**3-** تمام فعالیت های روزانه « در مدت زمان 24 ساعت » بای درست

و همه جانبه سکجول گردد .

**4-** در اینجا دوگانگی و یا تضاعف کوچک و وظیفوی بین نظارت گر و عضو سهمگیرنده بملاحظه میرسد .

**5-** معلومات در مورد سرنوشت فرد باید در دسترس باشد .

مثالهای کلیدی و مهم همچو نهاد ها و یا تاسیسات جمعی شامل موسسات صحت دماغی - محاسب - و محیط نظامی میباشد و علاوه بر این تاسیسات میتوان موسسات دیگری را نیز در نظر داشت .

هدف از ایجاد همچو موسسات و نهادها ، بمنظور اجتماعی ساختن مجدد افرادی که کاملاً اجتماعی نشده اند می باشد . یعنی که در این تاسیسات و نهاد ها توسط ستاف و یا متخصصین ورزیده با دستکاری در محیط پیرامون شخص که باید مجدداً اجتماعی شود و در شخصیت او تغییرات جذری بوجود آید تلاش صورت میگیرد . محیط او را تغییر میدهند که مثال کلیدی آن که باعث اجتماعی شدن مجدد میگردد میتوان محیط نظامی را نام برد . محنتی که با در نظر داشت مقرارت و اصول نامه های نظامی چونکه بالای همه منسوبین اردو یکسان تطبیق میشود شخص را منضبط و با دسپلین و با پروگرام میسازد .

مور تیمر و سینمونس در ارتباط

میتودولوژی متفاوت اجتماعی شدن از انواع موسسات و نهاد های اجتماعی شدن مجدد چنین خاطر نشان می سازند . وقتی هدف یک نهاد اجتماعی شدن ( اولیه و ثانویه ) باشد در آن صورت نهاد مذکور از فشار های هنجاری و یا نورمهای طبیعی استفاده می نماید ولی اگر هدف نهاد اجتماعی شدن مجدد شخص باشد در آن صورت بخاطر اصلاح و اجتماعی شدن منحرفین فشار های جبری را مورد استفاده قرار میدهد یعنی که بالای افراد جبراً فشار وارد می نمایند تا اوامر داده شده را بپذیرد و یا آن را عملی نماید .

**5-1-3- اهمیت اجتماعی شدن :** کودک در خلال بازی به

کشف محیط اطراف خودمی پردازد، و نخستین قدم ها را برای اجتماعی شدنش بر میدارد. تماس با محیط خارج از راه بازی و کسب تجربیات جدید باعث میشود تا دنیای کنجکاوی کودک وسعت بیشتریافته و جهان بیرونی را مستقیماً تجربه کند، آشیا و پدیده های دیگر را بشناسد و به آنها معنی و مفهوم دهد.

بنا براین ادراک مفاهیم و ارزشهای اخلاقی از طریق بازی برای کودک میسر است، زیرا گرچه کودک در خانه و در مکتب با ارزشهای اخلاق آشنا میشود اما درونی شدن (جابجا شدن) ارزشهای اخلاقی بیشتر از طریق بازی میسر است. بازی عاملی است برای ایجاد مراد و دوستی میان کودکان. بازی خصومت بین والدین و کودک و میان خواهر و برادرها را کاهش میدهد و منتهی به محیط خانوادگی سالم میشود. از طریق بازی است که کودک یادگیری که چگونه با بیگانه ها روابط اجتماعی برقرار کند، بازیهای مناسب سبب رشد بلوغ اجتماعی کودکان شده و باعث آن میگردد که کودکان نقش خود را در زندگی دریابند و با اعتماد به نفس با این نقش مواجه گردند، بازی سازنده انسان اجتماعی است، کودک از طریق بازی و همانند سازی خود با بزرگ سالان به نقش آینده خود بعنوان شهروند سالم که باید مسوولیتها و وظایف مناسبی را در جامعه بعهده بگیرد گسترش میدهد.

همچنان باید خاطر نشان ساخت که

برای اجتماعی شدن یکی از رایج ترین روش را برای آنهایکه با تاسف در مواردچندی در اجتماعی شدن کودکان سهل انگاری می نمایند و یا بصورت عمدی نمی خواهند اطفال را در روند اجتماعی شدن کمک نمایند نشان داد. آنچنانیکه در فوق به تفصیل از آن ذکر بعمل آوردیم چه در غیر آن صورت اگر کودکان را بحال خودشان رها نمایم و یا به آنها فرصت ندهیم تا از طریق بازی و تماس با محیط بیرونی تجاربی را بدست آورند و یا در پروسه اجتماعی شدن

خود اقدام نمایند کاری ناگواری را مرتکب خواهیم شد و زمینه را چنان مساعد خواهیم ساخت که کودک لجوج ، گوشه نشین ، نا اهل ، بی تفاوت و خشن با ر آید . بخصوص آن کودکان که از مهر پدر و مادر در ایام رشد به نحو از آن محروم گردیده باشند و یا اشخاص و افرادی که کودکان را از محیط اجتماعی شان به دور نگهدارد.

### 2-3- درک تیورتیکی اجتماعی شدن : مفهوم اجتماعی شدن

در ارزیابی ها و تحقیقات که وقتاً و فوقاً صورت گرفته و نظریه اساسی که از بخش مهم مفهوم اجتماعی شدن درک شده است ماحصل آن جمع از تعاریفات و تیورهای متفاوت اجتماعی شدن میباشد که بعضی از این برخوردها و یا رویکردها رابا تعاریفات متفاوت آنها که اغلباً انفورمتیب (حاوی اطلاعات مفید) میباشد ذیلاً به تعریف میگیریم .

#### \*- **کنش متقابل نمادین (symbolic interactionism)** : انکشاف

و توسعه خود یک نتیجه ای از تعاملات اجتماعی شدن میباشد، و از جانبی اجتماعی شدن خود وابسته به شرایطی میباشد که در آن بازیگر چه زن باشد و یا چه مرد خود را می یابد و یا با در نظر داشت شرایط مناسب به حال خود بگرض اجتماعی شدن اش در جامعه ای که او حیات بسر می برد به اقدامات لازم دست می زند پس میتوان از درک جملات فوق چنین استدلال را بدست آورد که اجتماعی شدن یک روند طولانی و مادام العمر میباشد.

#### \*- **تیوری نقش (role theory)** : اجتماعی شدن یک روند اکتسابی

نورمها و هنجارهای مناسب میباشد که شامل نگرش ها، تصاویر خودی ، ارزشها و نقش رفتار و سلوک بوده که یک گروه را قادر به پذیرش آن می سازد تا نقش موثر شان را در روند اجتماعی شدن و یا اجتماعی ساختن بکار بیاندازند نباید فراموش کرد که در این روند اجتماعی شدن نیروهای محافظه کار را نیز میتوان دید که به نوبه خود در سازمان

اجتماعی فعالیت و نقش افراد را در طول زمان بیشتر اجازه تداوم می‌دهند  
\*- **تیوری تقویت (reinforcement theory)**: توسعه خود بعنوان یک  
دست‌آورد از ارزیابی شناختی از هزینه‌ها و منافع می‌تواند باشد، درک این  
فرضیه که شخص اجتماعی شده در برخورد و یا در نزد یک شدن  
با اعضای گروه بمنظور ایفای نقش‌های جدید اش خالی از مزایا و منافع  
مستقل نمی‌باشد.

\*- **نظریه درونی (internalization theory)**: اجتماعی شدن مجموعه  
ای از مراحل است، که در آن یک فرد می‌آموزد که باید او در کدام یک  
از سطوح مختلف از سازمانهای اجتماعی عضویت حاصل نماید و یا  
اشتراک نماید این تیوری باورمند و معتقد است که کودک با در نظر  
داشت یک چارچوب در روابط میان فردی (interpersonal) بر علاوه  
شناخت درونی او می‌تواند از سیستم مشترک و نمادهای بیانی و یا  
اظهارات نظری نیز آگاهی کاملی را در طول زمان حاصل نماید و یا آنرا  
فرا گیرد این تیوری و یا نظریه توسط **تال کات پارسون (Talcott Parsons)**  
با در نظر داشت پژوهشهای تازه ای که در این اواخر صورت  
گرفته است حمایت و پشتیبانی گردید. تحقیقات اخیر حاکی از آن است  
که برای فرزندان و یا اطفال انسان بس مشکل و سخت است تا دقیقاً نقش  
بزرگ سالان را تقلید نمایند و از جمله به اقدامات که بیشتر عملگرا باشد  
دست زنند، چونکه این نوع اقدام و عمل را بعنوان «تقلید بیش از حد»  
می‌نامند تا جایکه از دیدگاه تکاملی به ظاهر همه جانبه ناسازگار  
و ناممکن به نظر می‌آید و این خود یکی از ویژگی‌های انسان است  
که این فرهنگ از نسلی به نسلی در انتقال می‌باشد.

\*- **تیوری اجتماعی شدن سیاسی (من در تحت این عنوان مقاله ای**

میکال راش را که توسط منوچهر صبوری ترجمه شده است بیدون

تصرف و کم و کاست ذیلاً بدست نشر می‌سپارم):

**تعریف اجتماعی شدن سیاسی: اجتماعی شدن سیاسی را میتوان روند**

ویا فرایند تعریف کرد که بوسیله آن افراد در جامعه ای اجتماعی معین با نظام سیاسی آشنا میشوند و تا اندازه ء قابل توجهی ادراک شان از سیاست و واکنش های شان نسبت به پدیده های سیاسی تعیین می شود . اجتماعی شدن سیاسی در دهه های «1960» و «1970» بسیار مورد توجه صاحب نظران قرار گرفت، اما بعداً هنگامی که کوشش برای فراهم ساختن اساس تجربی مستحکمتری برای آن با مشکلات گوناگونی رو به رو گردید به صورت موضوعی برای مجادله و انتقاد درآمد.



این امر به نا دیده گرفتن نسبی آن منجر گردیده است به این معنا که برای بدیهی دانستن اجتماعی شدن سیاسی یا ناچیز شمردن نقش آن بتدریج که کاستیهای آن در عمل آشکار شوند گرایش به وجود آمده است . این امر مایه تاسف است از این جهت که در رفتار اجتماعی به طور کلی مفهوم اجتماعی شدن به طور گسترده ای پذیرفته شده است و این به تنهایی مورد موجهی برای ربط آن با رفتار سیاسی ایجاد میکند . کتاب اجتماعی شدن سیاسی (1) هربرت هایمن (2) «1959» نخستین بحث نظام یافته در باره اجتماعی شدن سیاسی توسط یک دانشمند سیاسی است هایمن از مطالعاتی که قبلاً در انسان شناسی و روانشناسی انجام شده بود سود جست ، اما بتدریج دونوع تعریف به وجود آمد که یکی محدود و دیگری کلی بود این تعاریف توسط برد گرینشتاین (3) بوجود آمد که یکی محدود و دیگری کلی بود . این تعاریف توسط فرد گرینشتاین (3) «1968، ص 551» بخوبی خلاصه شده است : « القای

تعمدی اطلاعات ، ارزشها و شیوه های عملی سیاسی به وسیله عوامل نهادی ای که رسماً این مسولیت به آنها داده شده است » و «تمام یاد گیری سیاسی، رسمی و غیر رسمی ، عمدی و برنامه ریزی نشده در هر مرحله از دوره زندگی ، شامل یاد گیری آشکار سیاسی و هم یادگیری ظاهراً غیر سیاسی ویژگیهایی که از نظر سیاسی ذی ربط هستند».

این تعریف اخیرگاهی از این جهت که بیش از حد کلی و وسیع است مورد انتقاد قرار میگیرد ، اما تمایز میان اجتماعی شدن آگاهانه و عمدی از یک سو و اجتماعی شدن نا آگاهانه و محیطی را از سوی دیگر نشان میدهد ، تعریف محدود اجتماعی شدن سیاسی در کوششهای آشکار جوامع توتالیتر برای القای ارزشهای معین از طریق نظام آموزشی همانگونه که **لنین و هیتلر** گفته اند بخوبی روشن می شود: تنها با تغییر شکل اساسی آموزش ، سازماندهی و تربیت جوانان ، خواهیم توانست تضمین کنیم که نتایج تلاشهای نسل جوان ایجاد جامعه ای متفاوت با جامعه قدیم ، یعنی جامعه ای کمونیستی ، باشد « سنخترانی لنین برای اتحادیه جوانان کمونیست «2م اکتوبر «1920»».

هنگامیکه یکی از مخالفان اعلام می کند (من در کنار شما قرار نخواهم گرفت) «من به ارامی میگویم : «فرزند شما هم اکنون به ما تعلق دارد.. شما چه هستید ؟ شما در میگذرید ، اما فرزندان شما اکنون در اردوی جدید قرار دارند . در (زمانی کوتاه آنها هیچ چیز دیگری را به جز اجتماع جدید نخواهند شناخت) «سنخترانی هیتلر ، شش نوامبر ، 1933 ما ترزیک روح این اجتماع را از سنن بسیار پایین در جوانانمان وظیفه خود قرار داده ایم .... و این رایش جدید جوانان خود را به هیچ کس نخواهد داد ، بلکه خود به جوانان روی می آورد و آموزش و تربیت خود را به آنان القا میکند «سنخترانی هیتلر اول ماه می 1937). در آلمان نازی به کودکان یاد داده می شود که در درجه نخست باید به دولت آن گونه که در پیشوا یعنی آدولف تجسم یافته است وفا دار باشند .

همه کتاب های درسی می بایست با ایدیولوژی نازی هماهنگ باشند و حتی در کتابهای درسی ریاضی از مثالهای «مناسب» استفاده میشد . این مثالها شامل محاسبه مساحت و جمعیت مستعمراتی که «المان در جنگ جهانی اول از دست داده بود ، ظرفیت و عملکرد هواپیماهای نظامی و مسایل مربوط به «مساله یهود مثل تعداد ونسبت یهودیان در المان می شد . خارج از مکتب و مدرسه برای کودکان بین سنن ده و چهارده سال، اجتماعی کردن به طور گسترده از طریق یونگ فولک (4) و برای پسران و دختران بالاتر از چهارده سال به ترتیب از طریق **هتلر یوگند** (5) و **بوند دویچر میدل** (6) اجرا میگردد، اتفاقاً در رژیم کمونیستی المان شرقی نیز از مثالهای نظامی برای مسایل ریاضی استفاده می شد .

### **الگوهای مشابه در شوروی**

**وجود داشت :** تمام کتاب های درسی و آموزشی می بایست از خط رسمی یا فرایندی که کودکان تا آموزش عالی استمرار می یافت تبعیت میکرد . همان گونه که مثالهای نقل شده توسط یک خبرنگار سابق (7) **نیویارک تایمز** در مسکو نشان میدهند ، مسایل ریاضی نیز آشکاراً بمنظور اجتماعی کردن مورد استفاده قرار می گرفتند :

رفیق یوری گاگارین ، نخستین کیهان نورد ، یک شهروند شوروی بود. او ظرفیت «108» دقیقه بدور کره زمین پرواز کرد . نخستین پرواز به دور زمین چند ساعت و چند دقیقه طول کشید ؟ لنین – نخستین یخ شکن اتمی جهان ، در کشور ما ساخته شد . اگر بدانیم که  $1/8$  طول آن «16» مترو «75» سانتیمتر و « $1/5$ » عرض آن «5» مترو «52» سانتیمتر است ، در آن صورت طول و عرض این یخ شکن چیست ؟

یک دسته از کارگران نفت باید سالانه «6» کیلو متر و «650» متر حفاری کنند ، آنها در شش ماه نخست از سال اول «4» کیلو متر و «900» مترو در شش ماه دوم «1» کیلومتر و «50» متر کمتر حفاری



کردند. آیا این دسته برنامه سالانه خود را اجرا کرده اند؟ اگر از هدف های برنامه جلوتر رفته اند، حساب کنید بچه میزانی بوده است؟  
«ساوخوز» (8) {مزرعه دولتی} تعهد کرد «3350» تن پنبه به دولت بدهد، اما «4500» تن پنبه تحویل داد و سپس «1/10» دیگر از این مقدار را بر آن افزود. این ساوخوز چند تن بیشتر از میزان تعهد خود پنبه تحویل داده است؟ «شیلر 1985 ص 104».

اجتماعی کردن در شوروی از طریق سا زمان پیش آهنگان جوان (9) که تقریباً همه کودکان بین نه تا چهارده سال عضو آن بودند بیشتر تقویت میگردید، اما عضویت در سازمان اصلی جوانان یعنی «کامسو مول» (10) گزینشگرانه تر بود و به معرفی یک عضو حزب کمونیست یا دو عضو «کامسو مول» نیاز داشت. «کامسو مول» یک کانال مهم گزینش برای عضویت در خود حزب کمونیست بود و اعضای آن تحت آموزش سیاسی مستقیم و آموزشهای دیگر قرار می گرفتند. همچنین همه مردان در شوروی از طریق خدمت نظام وظیفه در معرض اجتماعی شدن قرار می گرفتند.

شباهتهای با فرایند اجتماعی در آلمان نازی به چشم می خورد ایوان ولگایز (11) «1975» در کتاب اجتماعی کردن سیاسی در اروپای شرقی (12) یاد آور میگردد که مسایل ریاضی اغلب به موضوعاتی مانند ساعت کار و اخلاق کار سوسیالیستی مربوط بودند و در تمام دولت های کمونیستی درسهای جداگانه ای درباره ایدئولوژی وجود داشت. ولگایز دریافت که تاکید بر مسایل ایدئولوژیک از یک کشور به کشور دیگر فرق می کرد، اما موضوعاتی مشترکی پدید آمده بود که شامل ساختمان سوسیالیسم، ضد امپریالیسم، اخلاق سوسیالیستی و میهن پرستی بود «درسال «1990» روزنامهها گزارش کردند که دانشجویانی که از کشورهای اروپای شرقی به کره شمالی بازمی گشتند و سقوط

رژیمهای کمونیستی ورها کردن ایدیولوژیهای کمونیستی را دیده بودند ملزم بودند به منظور تضمین قابلیت اطمینان ایدیولوژیک و وفاداری شان به رژیم کیم ایل سونگ یک دوره باز آموزی « را بگذرانند».

تعریف وسیع جامعه شناسی سیاسی هم شامل اجتماعی کردن آگاهانه یا آشکار و هم اجتماعی شدن ناآگاهانه یا پنهان است. بنا بر این اجتماعی شدن دارای رابطه نیرومندی با مفهوم فرهنگ سیاسی است، اگرچه با آن مترادف نیست. فرهنگ سیاسی توسط آلموندوربا (1963 ص 14) در کتاب فرهنگ های مدنی به «نظام سیاسی آن گونه که در شناخت، احساسات و ارزیابیهای فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام سیاسی، تعریف شده است. در کتاب ذهنی و مشارکتی، فرهنگ (فرهنگ مدنی، آلموندوربا سه نوع فرهنگ سیاسی را مطرح کرده اند: کوتاه بینانه سیاسی (13) کوتاه بینانه یا آگاهی اندک از حکومت، انتظارات اندک از حکومت و میزان مشارکت سیاسی اندک مشخص می گردد، فرهنگ سیاسی ذهنی با میزان آگاهی و انتظار بالاتر، اما میزان مشارکت اندک، و فرهنگ مشارکتی با میزان آگاهی، انتظار و مشارکت زیاد مشخص می گردد. آنها نمونه های آرمانی وبری (14) در نظر گرفته می شدند. اما از میان پنج کشوری که در مطالعه آلموندوربا بررسی گردیده بودند مکزیک به فرهنگ کوتاه بینانه، ایتالیا و آلمان غربی به فرهنگ ذهنی و بریتانیا و ایالات متحده آمریکا به فرهنگ مشارکتی نزدیک بودند، اگرچه آنها تصدیق میکردند که همه شکلهای فرهنگ سیاسی در عمل در هم آمیخته هستند.

آلموندوربا به علت این فرض که ارزشهای مشابهی بر هر پنج کشور قابل تطبیق است، مورد انتقاد قرار گرفته اند، اما مفهوم فرهنگ سیاسی همچنان مهم است، بویژه که خود این انتقاد بطور ضمنی نشان میدهد که ارزشها از یک جامعه به جامعه دیگر فرق می کنند و اینکه در نظر نگرفتن آن ارزشها خطر عدم درک آن جامعه را به همراه

دارد. همچنین گفته شده است که آلموندوربا فرهنگ سیاسی یکسانی را در یک جامعه معین فرض می‌کند. باوجود این در حالی که گرایشهایی در آن جهت وجود دارند آنها تصدیق می‌کنند که فرهنگ سیاسی یک جامعه ممکن است چند پاره باشد به میزانی که نه تنها تضادهایی در درون یک فرهنگ سیاسی وجود دارند، بلکه فرهنگهای سیاسی جایگزینی نیز ممکن است وجود داشته باشند. آنچه که باید تصدیق شود این است که در بیشتر جوامع یک یا چند فرهنگ سیاسی جایگزین وجود خواهند داشت شاید معقول نباشد که اجتماعی شدن سیاسی مترادف با فرهنگ سیاسی در نظر گرفته شود بلکه باید فرهنگ سیاسی را نتیجه اجتماعی شدن سیاسی دانست. این بدان معنی است که اجتماعی شدن سیاسی باید به گونه ای گسترده تر وسیله ای تعریف شود که به کمک آن افراد معرفت سیاسی (15) یا اطلاعات، ارزشهای سیاسی یا باورهای اساسی و نگرشهای سیاسی یا عقایدی را درباره موضوعات معینی کسب می‌کنند. بنا بر این بررسی بیشتر اجتماعی شدن سیاسی بصورت جستجوی برای پاسخ به این چهار سوال مرتبط با یکدیگر در می‌آید:

- 1- چه چیزی یاد گرفته می‌شود؟
  - 2- چه زمانی یاد گرفته می‌شود؟
  - 3- چگونه یاد گرفته می‌شود؟
  - 4- چه رابطه‌ای میان اجتماعی شدن سیاسی و رفتار سیاسی وجود دارد؟
- تحقیقات زیادی درباره پرسشهای دوم و سوم و تحقیقات نسبتاً قابل توجهی درباره پرسش اول انجام شده است (ریک لانگتن، 1969 و داسون، پرویت و داسون 1077)، اما سوال عمده و سوالی که پاسخ به آن از همه دشوارتر است پرسش آخر است و علاوه، بیشتر تحقیقات درباره اجتماعی شدن سیاسی در ایالات متحده امریکا و در مورد این کشور انجام شده است و اگر چه تحقیقات فراوانی درباره کشورهای دیگر انجام

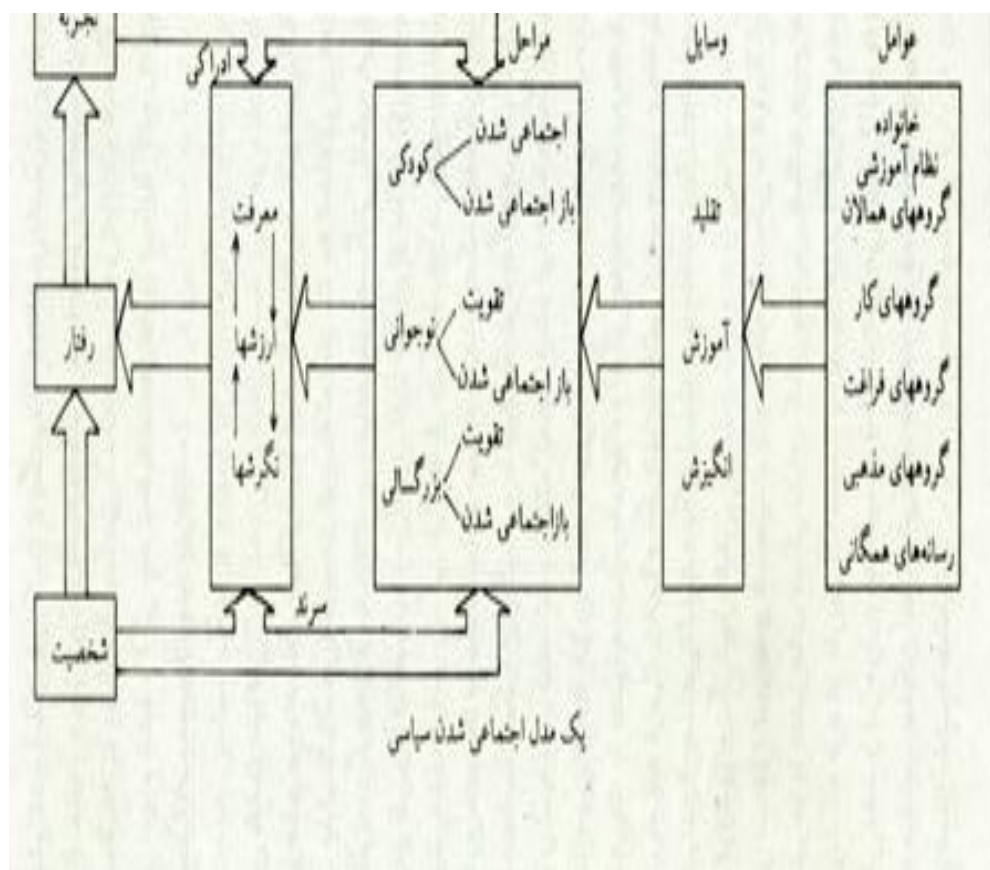
گردیده ، این تحقیقات معمولاً چند پاره اند .

## نظریه اجتماعی شدن سیاسی: شکل «1-5» متغیرها و فرایندهای

را که به اجتماعی شدن سیاسی کمک میکنند بصورت این مدل نشان میدهد . درای مدل نخست به تعدادی از عوامل اجتماعی شدن ، مانند خانواده ، گروههای همسالان و رسانه های همگانی اشاره میشود که فرایند اجتماعی شدن از طریق آنها صورت میگیرد . این عوامل از سه طریق عمده ، یعنی تقلید، آموزش و انگیزش ، در سراسر زندگی فرد عمل می کنند . اما در هیچ جا اشاره نشده است که هر یک از این متغیرها به یک اندازه مهم هستند ، برعکس ، ممکن است اهمیت آنها از یک جامعه به جامعه دیگر ، از یک فرد یا گروه به فرد یا گروهی دیگر و در هر حال در طول زمانم متفاوت باشد .

گفته شده است که معرفت ، ارزشها و نگرشها یک فرد به میزان قابل توجهی نتیجه فرایند اجتماعی شدن است . در هر حال ، این مدل نیز می کوشد اجتماعی شدن را فرایندی پویا و مداوم (اگرچه نه لزوماً پیوسته ) تعریف نماید که ممکن است به پایداری ارزشها و نگرشهای معینی و همچنین به تعدیل و تغییر آنها کمک کند . بنا بر این اجتماعی شدن ممکن است هم متضمن باز اجتماعی شدن (16) و هم مستلزم تقویت ارزشها و نگرشها باشد .

مستقل تجربه و شخصیت فرد رابطه نزدیکی با فرایند اجتماعی شدن دارند و این متغیرها با متغیرهای دیگر دارای کنش متقابل هستند و سرندی «توانا و سخت» ادراکی را به وجود می آورند که فرد از طریق آن نسبت به پدیده ها و انگیزه های سیلسی خارجی واکنش نشان میدهد و در موارد مناسب به فعالیت سیاسی می پردازد . بدیهی است ، درین زمینه رفتار مناسب ممکن است شرکت نکردن در فعالیت سیاسی باشد .



1- چه چیزی یاد گرفته می شود؟ فرض نیرومندی در پژوهش های اجتماعی شدن وجود دارد مبنی بر اینکه اساس بسیاری از رفتارهای سیاسی و در یکی از مطالعات مهم اجتماعی شدن سیاسی در دوران کودکی، اجتماعی در مراحل اولیه زندگی برا گرفته می شود. چهار مرحله را در فرایند اجتماعی شدن مطرح می کنند. پژوهش « ایستن و دنیس » (1969) که در ایالات متحده امریکا انجام گردید به این نتیجه رسید که کودکان در مرحله اول وجود اقتدار را تشخیص می دادند، یعنی کسی را که حق داشت فرمان صادر کند یا دستور بدهد، مانند پدر و مادر، پلیس، معلم و از نظر سیاسی ریس جمهور، اما به مرور آنها از تمایز بین اقتدار درونی یا خصوصی پدر و مادر و معلم و اقتدار بیرونی یا عمومی پلیس و ریس جمهور به دنبال آن

پی می برند که نهاد های سیاسی غیر شخصی ای مانند کنگره ، دستگاه قانون گذاری و دیوان و آگاه میگردیدند عالی و فرایندهایی مانند رای دادن وجود دارند. سر انجام ، این آگاهی بدست می آید که تمایز میان این گونه نهادها و فرایندها و افرادی وجود دارد که در آنها دخیل هستند یا آنها را اداره میکنند - اینکه در نهایت نهادها دیر پای تر و فراتر از افراد هستند- بطوری که تصویرهای ذهنی آرمانی شده افراد خاص، مانند ریس جمهور یا یک سناتور، به ریاست جمهوری یا کنگره انتقال داده می شوند:

- 1- باز شناختن اقتدار فردی .
  - 2- باز شناختن وجود تمایز میان اقتدار درونی و بیرونی .
  - 3- باز شناختن اقتدار سیاسی غیر شخصی .
  - 4- باز شناختن وجود تمایز میان نهادها و افراد مربوط به آنها.
- (مراحل اجتماعی شدن سیاسی دوران کودکی «منبع ایستن و دنیس 1969») مراحل مشابه توسعه در مطالعه جوامع دیگر نیز مشاهده شده است. اما هم در ایالات متحده امریکا و هم در کشورهای دیگر، تفاوت های به لحاظ سن و سال، پایگاه اجتماعی اقتصادی (17) جنسیت، ضریب هوشی مذهب وجود دارد. مهمترین این تفاوتها در سطوح «اثر بخشی سیاسی» (18) می توان یافت، یعنی میزانی که افراد احساس می کنند می توانند در سیاست تاثیر بگذارند که اساساً بسته به پایگاه اجتماعی اقتصادی و ضریب هوشی فرق میکند «میلبرات و گودل» 1977 ص 60». به طور کلی، تصویری پدید آمده از آنچه یاد گرفته می شود تصویری از پیشروی از ساده به پیچیده از مفهوم محدود سیاست و نهادهای سیاسی به مفهوم گسترده آنها و از همانند (19)

باکشورهای خاص و باز شناختن نمادهای آشکار افراد به درجات متفاوت، درباره اقتدار سیاسی به مفاهیم انتزاعی تر مانند رای دادن، دموکراسی، و ایدیولوژی است سیاست معرفت کسب می کنند. اما این معرفت اساس اندیشه ها و پدیده های سیاسی آنهاست و با ارزشهای گوناگونی که درباره اندیشه ها و پدیده های سیاسی دارند تفسیر می گردد که خود اساس نگرشها یا عقاید خاص را تشکیل می دهد.

## 2- چه زمانی یاد گرفته می شود: پاسخ کوتاه به این

پرسش که اجتماعی شدن سیاسی چه زمانی رخ میدهد این است که در سراسر زندگی، اما در عمل همانگونه که بحث بالا نشان می دهد دوران کودکی و تا اندازه کمتری دوره نوجوانی بطور کلی مهمتر از دوران بزرگسالی در نظر گرفته می شوند. با این همه، توجه فرایندهای اجتماعی شدن در دوران بزرگسالی ابراز گردیده است، و نیز به این اندیشه که اجتماعی شدن فرایندی است که در سراسر زندگی ادامه می یابد، نه اینکه به بیست و چند سال نخست زندگی محدود باشد، هر چند که ممکن است این سالهای نخستین برای بیشتر مردم در بیشتر جوامع مهم باشد. ولگایز (1975 ص 3-1) در مطالعه خود درباره اروپای شرقی به «اجتماعی شدن نسلی» (20) «یعنی مرحله» اجتماعی کردن خود آگاه یا ناخود آگاه کودکان توسط بزرگسالان» و به «باز اجتماعی شدن» که آن را به دو انقلابی (21) و «مرحله پیوسته» (22) تقسیم میکند اشاره می کند به گفته او هنگامی که یک رژیم جدید با ارزشهای ایدیولوژیک متفاوتی به قدرت می رسد می کوشد نه تنها نسل جدید را اجتماعی کند، بلکه نسل قدیم را نیز باز اجتماعی کند و

ارز شهایشان را از ایدیولوژی قدیم به ایدیولوژی جدید تغییر دهد. اما علاوه بر آن رژیم کوشش می کند کنترل ایدیولوژیک خود را به وسیله یک فرایند مداوم اجتماعی کردن و بویژه در محل کار و رسانهها تقویت کند. در چنین شرایطی تمام فعالیت‌های جامعه اصولاً و به میزان قابل توجهی عملاً تابع ارزیابی ایدیولوژیک قرار می گیرند و بنابراین انتظار می رود که رفتار و افعای ظاهر آنها آماج‌های آشکار ایدیولوژیک هم‌نوا باشند. بنابراین، اجتماعی شدن همان گونه که در مورد دانشجویان کره شمالی پیشتر گفته شد، تا اندازه زیادی آگاهانه و آشکار است چنین تصویری در جوامع توتالیتر قابل تشخیص است، اما اجتماعی کردن بزرگسالان تا چه اندازه بر جوامع دیگر قابل تطبیق است؟ گرایش به در نظر داشت اجتماعی شدن به منزله پدیده ای است که منحصر بدوران کودکی و نوجوانی است اشکاراً توسط تعدادی از جامعه شناسان و تلویحاً توسط نظریه پردازان مارکسیست مورد حمله قرار گرفته است. گروه اول به اجتماعی شدن همچون فرایندی می نگرند که در سراسر زندگی ادامه دارد و به فرد کمک می کند تا خود را با شرایط و وضعیت‌های متغیر انطباق دهد. این دیدگاه به طور گسترده و اگر چه نه منحصرأباً آنچه به «دیدگاه کنش متقابل نمادی» (23) معروف شده و توسط وایت (1977 ص 5-6) در مطالعه اش درباره اجتماعی شدن جمع‌بندی گردیده است در ارتباط است: «اجتماعی شدن مادام‌العمر بصورت فرایند اندیشه شونده ای درمی آید که به وسیله آن فرد می تواند رفتار ارز شها، نگرشها و کنشهای اجتماعی ایجاد می شود و کنشگر اجتماعی می تواند از همه آنها با هم استفاده کند تا با نیازهای موقعیت‌های نقش در حال دگرگونی» (24).

سازگار گردد. بنا بر این استدلال می شود که در درون خانواده



، گروه همسالان ، گروه کار و گروه های فراغت ، کنش متقابلی  
میان افراد وجود دارد که به سازگاری رفتارپیش از تجربه  
و در نتیجه تجزیه منجر می شود . برای مثال در زنا شویی میان  
طرفهای ازدواج و همین گونه در خانواده میان والدین و کودک  
و کودک و والدین اجتماعی شدن وجود دارد که لزوماً بر اساسی  
برابر مبتنی نیست . کنشهای متقابل دیگر میان کارفرمایان  
و کارکنان ، میان کارکنان ، میان دوستان و آشنایان و در سازمانهای  
دوطلبانه مانند اتحادیه های کارگری و سازمانهای اجتماعی  
و ورزشی مانند آنها رخ میدهد . مشکل اجتماعی شدن سیاسی این  
است که به جای اینکه آشکار باشد تا اندازه زیادی نا آشکار  
است . اما بویژه تشخیص اینکه چه چیزی دقیقاً سیاسی است می  
تواند حتی دشوارتر باشد . اما این مساله توجه را به جنبه مهمی  
از اجتماعی شدن معطوف می کند که برای برد بیشتر فرایند جامع  
است تا مجزا و جزیی از تجربه فرداست این بدان معنی نیست  
که جنبه های معینی از اجتماعی شدن ، سیاسی و یا غیرسیاسی ،  
آشکار نیست ، یا حتی بویژه به خانواده ، گروه همسالان ، موقعیت  
کاری با سیاست و یا هر چیز دیگری مربوط نمی شود بلکه  
منظور این است که آنها بطور مجزا بوقوع نمی پیوندند برای  
مثال: کسی که به حزب سیاسی می پیوندد و یک عضو فعالی  
می شود با الگوهای رفتارگوناگون و هنجارهای که شیوه  
حزب را منعکس می کند آشنا خواهد شد . در بعضی از  
موارد این الگوها و هنجارها به صورت قواعد رسمی درمی  
آیند و بنا براین تا اندازه زیادی آشکارند ، اما بسیاری از رفتارها  
غیر رسمی خواهند بود ، مانند استفاده از زبان مناسب ، « که بوسیله  
شیوه های مخاطب قراردادن افراد نشان داده می شود –  
مانند «رفقا» ، «برادران و خواهران» ، « همکاران » ، « خانم ها

وآقایان «یا «دوستان»، یا اشاره به رقیبان و مخالفان مانند «توریها» (25) یا «سوسیالیستها» مثالی از باز اجتماعی شدن را می توان در دو مجلس پارلمان انگلستان مشاهده کرد. مجلس عوام آیینها و ترتیبات مفصل و پیچیده تری از مجلس اعیان دارد. علت آن تا اندازه قابل توجهی این است که نبرد حزبی در مجلس عوام شدید تر است، در صورتیکه مجلس اعیان می تواند بیشتر به محدودیتهای غیررسمی اتکا کند این امر در واقعیت بازتاب یافته است که ریس مجلس عوام از اقتدار قابل ملاحظه و اختیارات کاملاً مشخصی برای تحمیل آن برخوردار است. در صورتیکه ریس مجلس اعیان چنین اقتداری ندارد و بحثها تا اندازه زیادی خود به خود تنظیم می شوند بدینسان نمایندگان سابق که به غوغا و جنجال مجلس عوام عادت دارند و مقام اعیانی به آنها عطا میگردد و عضو مجلس اعیان می شوند، معمولاً به سرعت هنجارها رفتار متفاوت را یاد میگیرند و به طور خلاصه اجتماعی می شوند یا بطور دقیق تر در زمینه آموزش رفتار مناسب باز اجتماعی می شوند.

دیدگاه مارکسیستی از این جهت بی شباهت با دیدگاه کارکردی نیست که بطور ضمنی امانه آشکار استدلال می کند که اجتماعی شدن فرایند مستمر و لزوماً این گونه است، چون طبقه حاکم باید مطمئن باشد که عقایدش در جامعه مسلط بنا بر این گاهی آگاهانه و آشکارا، اما اغلب ناآگاهانه و پنهان ایدیولوژی مسلط تا اندازه ای از طریق اجتماعی، است کردن مداوم جامعه، در آغاز از طریق نظام آموزشی و بعداً از طریق شیوه تولید غالب، حفظ می شود. اساساً، مفهوم سرگردگی گرامشی و مفهوم دستگاہای ایدیولوژیک دولتی «التوسر» و واقع شکلهایی از نظریه اجتماعی شدن هستند که از طریق آنها ایدیولوژی حاکم

میتواند مسلط گردد.

درحقیقت شباهت غریبی بین دستگاه مارکسیستی و دیدگاه کارکردگر ادراک باره اجتماعی شدن سیاسی وجود دارد. ازینجهت که هر دو اجتماعی شدن را وسیله ای در نظر می گیرند که به کمک آن یک جامعه خود را دایمی سازد با این حال، از دیدگاه کارکردگرایانه اجتماعی شدن بخشی از تبیین ثبات یا تعادل اجتماعی است و بنا براین باید مثبتی به آن نگریسته می شود، در صورتیکه از دیدگاه مارکسیستی اجتماعی شدن مانعی در راه دگرگونی جامعه است، یعنی چیزی که باید از میان برداشته شود، نه اینکه پذیرفته شود. تا این حد دیدگاه مارکسیستی اجتماعی کردن سیاسی، ابزاری (26) و جبرگرایانه (27) است اما تنها تا آنجا که به محض آگاه شدن طبقه استثمار شده از استثمارش فروپاشی فرایند قدیمی اجتماعی شدن آغاز میگردد و فرایند جدید شروع می شود. دیدگاه کنش متقابل برعکس نه تنها امکان دگرگونی را تصدیق می کند، بلکه آن را نتیجه طبیعی و اگرچه نه اجتناب ناپذیر اجتماعی شدن از طریق تجربه در نظر می گیرد افراد رفتارشان را طبق تجربه انطباق میدهند و تعدیل می کنند و در نتیجه جامعه ممکن است تغییر کند تا آنجا که به اجتماعی شدن سیاسی مربوط می شود، تحقیقات نشان میدهد که افراد ممکن است ارزشها و نگرشهای خود را از طریق تحرک اجتماعی و جغرافیایی تغییر دهند. برای مثال انتقال از یک محله به محله دیگر بویژه در مواردی که این تحرک تغییری را در دیدگاه اجتماعی-اقتصادی منعکس می کند، ممکن است ادراک سیاسی و رفتارهای سیاسی فرد تاثیر گذارد. بدینسان تحقیقات در ایالات متحده امریکا گرایش را در جهت تغییر احساس تعلق حزبی در میان دموکراتهایی نشان داده است

که در نواحی جمهوری خواه سکونت می‌گزینند، اگرچه عکس آن نشان دادنشده است در نظر نگرفتن تداوم اجتماعی شدن در دوره بزرگسالی و در سراسر زندگی به طور مشخصی گمراه کننده به نظر می‌رسد. تا اندازه زیادی این اجتماعی شدن به جای اینکه ارزشها و نگرشها را به طور بنیادی تغییر دهد، ممکن است تجربیات قبلی را تقویت کند، اما اهمیت آنرا کاهش نمی‌دهد.

### 3- چگونه یاد گرفته می‌شود: بسیاری از تحقیقات در

مورد اجتماعی شدن به طور کلی و بویژه اجتماعی شدن سیاسی همانگونه که بیشتر ملاحظه شد بر دوران کودکی متمرکز گردیده اند و همانگونه که میتوان انتظار داشت تاکید قابل ملاحظه ای بر نقش خانواده و مکتب بمنزله عوامل اجتماعی شدن کرده اند، اما دیدگاه گسترده تر اجتماعی شدن استدلال می‌کند که هر چند خانواده و مکتب ممکن است مهم باشند عوامل دیگری نیز وجود دارند - مانند گروه‌های همسالان، گروه‌های کار، گروه‌های فراغت، گروه‌های مذهبی، و رسانه‌ها، اگر این مساله که پارامترهای اساسی رفتار در طی دوران کودکی و تا اندازه کمتری در دوره نوجوانی شکل می‌گیرد درست باشد، در آن صورت خانواده و مکتب ممکن است مهمترین عوامل اجتماعی شدن در بیشتر جوامع مدرن باشند.

اما اهمیت نسبی عوامل گوناگون، باید با دقت ارزیابی شود. برای مثال در یک جامعه یا بخشی ز جامعه که بسیار مذهبی است کلیسا یا مسجد یا گروه‌بندی‌های دیگر مذهبی ممکن است از نخستین مراحل زنده گی فرد نقش اجتماعی کننده مهمی بازی کند. اینکه این امر ممکن است نگرشهای مذهبی خانواده یا جامعه را تقویات کند ربطی به موضوع ندارد، همچنین تاثیر بعدی عوامل دیگر هرچه باشد، نباید این تصور را ایجاد کند که بویژه اگر

این کار با زور انجام شود خانواده و مکتب لزوماً سازگارند، آنها ممکن است کاملاً در تضاد با همدیگر باشند همانگونه که در بعضی از خانواده‌های مذهبی در آلمان نازی و برای بسیاری از لهستانی‌ها و چکها در رژیم‌های کمونیستی مسلماً چنین بود. بویژه فرقه‌های مذهبی اغلب درمی‌یابند که ارزشهایشان با ارزشهای جامعه در تعارض است تا آنجا که در صدد برمی‌آیند خود را از آن جامعه جدا سازند و بطور موثر کنترل خود را بر فرایند اجتماعی شدن حفظ کنند. این گونه تعارضها در ایجاد بعضی از کوچ‌نشینها (28) امریکایی، در تاریخ گروه‌هایی مانند هیوگناتها (29) و مورمونها (30)، در توسعه و دوام موجودیت کوچ‌نشینها یا اجتماعات امیش (31) و هاتری (32) در ایالات متحده امریکا و کانادا و شاید مهم‌تر از همه در تاریخ یهودیان و تاسیس دولت اسراییل (33) مهم بودند.

علاوه بر این هر چند که ممکن است خانواده و مکتب در مراحل اولیه اجتماعی شدن مهم باشند، عوامل دیگری ممکن است بعداً اهمیت بیشتری پیدا کنند. نقش گروه‌های همسالان در بسیاری از جوامع ابتدایی با پژوهشهای انسان‌شناسی بخوبی اثبات گردیده است، اما گروه‌های همسالان نیز در زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی و بویژه در رابطه با منزلت اجتماعی و اغلب از طریق گروه‌های کار فراغت و گروه‌های مذهبی عمل می‌کنند هر چند با آنها مترادف نیستند. مشاغل گوناگون با سبک‌های زندگی معینی در ارتباط هستند و اغلب در نمادهای منزلت (34) بازتاب می‌یابند. رسانه‌های همگانی بطور گسترده یک عامل مهم اجتماعی شدن بطور کلی، و بویژه عامل مهم اجتماعی شدن سیاسی دانسته می‌شوند. در جوامع مدرن رسانه‌ها منبع اصلی

اطلاعات مردم درباره آنچه در جامعه آنها و در جهان بطور کلی رخ میدهد هستند. حکومتها از هر نوع و از هر شکل نه تنها به این مساله توجه دارند ، بلکه به درجات متفاوت برای انتقال دیدگاههایشان از رسانه ها استفاده می کنند و همه حکومت های کوشند در رسانه ها تاثیر بگذارند و برخی درصد کنترل آنها بر می آیند. شکی نیست که در جوامع توتالیتر کنترل رسانه ها برای تداوم سلطه رژیم است و علاوه بر این به منزله یک عامل مهم اجتماعی کردن سیاسی، بسیار مهم و اساسی در نظر گرفته می شود. تنها موضوع منفی سانسور مطرح نیست ، بلکه موضوع مثبت تقویت و القای مستمر ایدئولوژی رژیم است که اهمیت اساسی دارد . کلیه اطلاعاتی که به وسیله رسانه ها انتشار می یابد باید با ایدئولوژی حاکم همخوان باشد. انتشار اطلاعاتی که نتواند همخوان گردد ممنوع می شود و رابطه بین واقعیت و گزارش تضعیف می شود تا آنجا که در صورت لزوم افسانه و واقعیت می شود و واقعیت جدیدی خلق میگردد. تعجبی نداشت که ویلیم شایرر (35) «1960» نویسنده کتاب ظهور و سقوط رایش سوم (36) که بعنوان یک خبرنگار در آلمان نازی در دهه «1930» حضور داشت گاهی در تعیین اینکه چه چیزی حقیقت است و چه چیزی حقیقت نیست خود را ناتوان می یافت .

نقش رسانه ها در اجتماعی کردن سیاسی در جوامع دیگر تا اندازه زیادی به دلیل پیچیدگی بیشتر آن کمتر روشن است در بعضی از جوامع سانسور رسانه ها گسترده است ، اما در بسیاری از جوامع دیگر حکومت ها فاقد کنترل بر رسانه ها ، آنگونه که در جوامع دیکتاتوری و توتالیتر دیده می شود ، هستند. درین جوامع اغلب رسانه های رقیب یکدیگر وجود دارند که نماینده دیدگاه های هم ستیز هستند یا منابع اطلاعات جاگزین را فراهم می کنند . با

وجود این هرگونه اجتماعی کردن بزرگسالان باید شامل جایگاهی برای رسانه ها باشد. اطلاعات یک کالای بیطرف نیست که از منابع خود یا رسانه ای که از طریق آن به مخاطبان خود می رسد رنگ نپذیرد. اطلاعات باید انتخاب، بسته بندی و مهمتر از همه تفسیر شود. روزنامه ها و برنامه های رادیویی و تلویزیونی تا اندازه قابل توجهی ارزشها و نگرشهایی را منعکس خواهند کرد که مردم بیشتر و تا اندازه ای از طریق فرایند اجتماعی شدن فرا گرفته اند. رسانه ها خود، آن ارزشها و نگرشها را تقویت و تعدیل می کنند و به فرایند اجتماعی شدن و باز اجتماعی شدن استمرار می بخشد. وسایلی که از طریق آنها اجتماعی شدن رخ میدهد به سه دسته تقسیم می شوند: تقلید (37)، آموزش (38) و انگیزش (39). تقلید نسخه برداری از رفتار افراد یا گروههای دیگر است و به طور کلی بیشتر از همه در دوران کودکی اهمیت دارد. آموزش، یادگیری کم و بیش عمدی رفتار مناسب از طریق تحصیلات رسمی و به طور کمتر رسمی از طریق گروههای بحث و مطالعه فعالیتها و دیگرمانند کار آموزی حرفه ای است. انگیزش، یادگیری رفتار مناسب به وسیله تجربه و از طریق فرایند آزمایش و خطا است. آموزش بروشنی بیش از همه در دوره کودکی و نوجوانی مهم است، اما ممکن است هر از چند گاه در زندگی بزرگسالی نیز مهم باشد در حالیکه انگیزش در تمام دوره زندگی معمول است.

### رابطه بین اجتماعی شدن سیاسی و رفتار سیاسی:

بررسی رابطه میان اجتماعی شدن و رفتار دشوارترین جنبه نظریه اجتماعی شدن است. بیشتر پژوهشهایی که در باره آن انجام شده بر داده های استنتاجی استوار است که اصولاً داده های اجتماعی - اقتصادی را با رفتار واقعی تطبیق می دهند. این شیوه

بویژه در مطالعات رفتار انتخاباتی معمول است که در آن از همبستگی‌های بین ویژگی‌های اجتماعی-اقتصادی مانند شغل و تحصیلات و رفتار رای دادن برای تایید این استدلال استفاده می‌شود که، رفتار رای دادن به میزان قابل توجهی نتیجه اجتماعی کردن سیاسی است. برای مثال: مطالعات رفتار انتخاباتی بریتانیا بیهار وابط همبستگی نیرومند و پایداری میان ترجیحات حزبی و طبقه اجتماعی یافته است. در واقع، در اوایل دهه «1960» پیتر پولزر (40) (1967، ص 88) تا آنجا پیش رفت که اعلام کرد «طبقه اساس سیاست حزبی بریتانیا را تشکیل میدهد، بقیه پیرایه است» بالتر و استوکس (41) (1969) به گونه‌ای مشخص تر در مطالعه خود موسوم به دگرگونی سیاسی در بریتانیا (42) درباره رفتار انتخاباتی، بین حزبی که پاسخگویانشان از آن پشتیبانی میکردند هنگامی که برای نخستین بار رای دادند و ترجیحات حزبی والدین آنها همبستگی‌های بسیار زیادی یافتند با وجود این مطالعات جدیدتر دیگری گاهی اشکار در رای دادن بر حسب طبقه فرانکلین «1985»؛ رزومک آلیستر «1986» (تا اندازه‌ای این کاهش به تغییرات قابل توجه اجتماعی را نشان داده اند در ترکیب اجتماعی انتخاب کنندگان، بویژه گاهی در ابعاد طبقه کارگر و تا اندازه‌ای به آنچه «صف بندی زدایی حزبی (43)» یعنی گسیختگی جزئی ارتباط بین ترجیحات حزبی و طبقه نامیده شده نسبت داده شده است) کرو و دگران؛ «1977» کرو (1984)، فرانکلین، رزومک آلیستر برآنند که یکی از دلایل اصلی صف بندی زدایی حزبی تمایل زیادتر از جانب رای دهندگان برای قرار دادن گزینش انتخاباتی خود بر مسایل سیاسی بوده است تا احزاب مسلماً بین سالهای «1964 و 1987» کاهش قابل توجهی در نسبت



توجهی در نسبت رای دهندگانی که احساس یگانگی و تعلق بسیار به احزابشان نشان میدادند و در نسبت انتخابات کنندگانی که ازدو حزب عمده محافظه کار کارگر حمایت میکردند وجود داشت. توافق گسترده ای درباره تاثیرتغییرات در ترکیب اجتماعی انتخاب کنندگان نیز وجود دارد :

«آنها اکنون بیشتر از طبقه متوسط کمتر مذهبی ، تحصیل کرده تر و برابرتر اند» (هیت و دیگران « 1991 » ، ص 200) و اینکه آن تغییرات به سود محافظه کاران و دموکراتهای لیبرال (و پیشینیان آنها) بوده است تا حزب کارگر اما در مورد رای دادن بر اساس طبقه اجتماعی فراتر از این ، توافق کمتری وجود دارد .

با وجود این همه این مطالعات مدارک و شواهدی را در تایید این نظر ارایه نمی کند که اجتماعی شدن سیاسی عامل مهمی در رفتار انتخاباتی در برینانیا و شاید رفتار سیاسی بطور کلی است اما آنها مدارک و شواهدی در تایید این نظر نیز ارایه میدهند که عوامل دیگر نیز مهم هستند - بویژه عوامل کوتاه مدت مانند مسایل و نگرشهای خاص در مورد شایستگی حکومت و توانایی آن در اداره امور . در واقع ، انتخاباتی و ترجیحات حزبی والدین و افزایش اهمیت (نگرشهای رای دهندگان در تعیین رفتار انتخاباتی ارایه می نمایند ) همچنین ر.ک دنور (48) ، «1989» همبستگیهای با نیروی متفاوت بین ویژگی های اجتماعی - اقتصادی و رفتار انتخاباتی وجود دارند و به هیچ وجه به جوامع صنعتی با دموکراسیهای لیبرالی محدود نمی شود . برای مثال انتخابات در بسیاری از جوامع جهان سوم از نظر میزان بالای آرای قبیله ای یا قومی قابل توجه است . مطالعات دیگر ، همبستگیهایی میان ویژگیهای اجتماعی -

اقتصادی و مفاهیم مشابه آنها یافته اند . اما یک مساله تجربی عمده هنوز وجود دارد و آنهم (46) و احساس بی تفاوتی، بیگانگی اثبات اینکه رابطه میان ویژگیهای اجتماعی - اقتصادی معین و رفتار سیاسی به طور کلی یک رابطه علی به میزان قابل ملاحظه ای نتیجه اجتماعی شدن سیاسی است. همچنین شگاف تجربی مهمی بین مطالعات روانشناسی که معمولاً توجه خود را بر فرد متمرکز می سازند و مطالعات جامعه شناسی که توجهشان را بر گروهها متمرکز می سازند وجود دارد. با این همه اینکه اکثر قریب به اتفاق این گونه روابط به ویژه در مواردی که از نظر آماری نیرومندند غیر واقعی باشند، مورد تردید است و بنا بر این نیازمند تبیین هستند اجتماعی کردن سیاسی دست کم تبیین جزئی ارایه می کند هم مارکسیستها و هم غیر مارکسیستها اجتماعی شدن سیاسی را به طور گسترده ای تبیین عمده مشروعیت نیز در نظریه می گیرند. مساله پایانی جامعه (47) برای نظریه اجتماعی شدن دارای اهمیت اساسی است ، چون بطور مستدل ، انتقال دانش ، ارزشها و نگرشها از یک نسل به نسلی دیگر است که توانایی یک نظام سیاسی را برای بقا از طریق پذیرش گسترده آن در جامعه و دست یافتن به مشروعیت و حفظ تبیین می کند اما این خطر وجود دارد که به پیوند میان اجتماعی شدن سیاسی و مشروعیت بگونه ای بیش از حد جبرگرایانه نگریده شود ، به گونه ای که راه را بردگرگونی اجتماعی ببیند ، تا چه رسد به تبیین آن ، بدیهی است یک پاسخ این است که تغییرات بنیادی در جامعه نتیجه گسیختگی اجتماعی کردن سیاسی است که در بعضی از جوامع و نمایانتر از همه در جوامعی که دارای گرایشهای توتالیتر هستند ممکن است کاملاً درست باشد یک رهیافت دیگر این است که استدلال شود که

در بیشتر جوامع اجتماعی نیست، بلکه تضادهای گوناگونی را که در یک جامعه معین یافت می‌شوند تا آنجا که (کردن سیاسی یکپارچه (48) فرایند های اجتماعی شدن جاگزین یارقیب وجود داشته باشند بازتاب میدهد. به علاوه با اثبات این مطلب که اجتماعی شدن فرایند مادامالعمر است و اینکه شخصیت و تجربه متغیرهای اصلی در آن فرایند هستند می‌توان استدلال کرد که اجتماعی شدن سیاسی ممکن است هم در دگرگون ساختن جامعه و هم در حفظ آن نقشی ایفا کند. دومی مثال چنین دیدگاهی را روشن می‌کند. نخستین مثال ناشی از مطالعاتی است که در طی دهه «1950» درباره پناه جویان شوروی انجام شده است. یکی از این مطالعات نشان داد که پاسخگویان جوانتر که در رژیم شوروی بزرگ شده بودند معمولاً نظام شوروی را در آغاز می‌پذیرفتند و بندرت همیشه مخالف با رژیم بودند. علاوه بر این آنها عموماً تعهدات مهم ایدیولوژیک مانند حمایت از دولت رفاه و مالکیت دولتی صنایع گوناگون را حفظ میکردند و برای «1955» (سر خوردگی خود معمولاً «رهبری» شوروی را مقصر می‌دانستند، نه «نظام سیاسی» را باور (49) مثال دوم به تغیر نگرشها نسبت به جمهوری فدرال المان در سالهای پس از تاسیس آن در سال «1949» مربوط می‌شود. در سال «1951» نظر سنجیها نشان داد که تنها «32» درصد از پاسخگویان با این نظر موافق بودند که المان در به راه انداختن جنگ جهانی دوم مقصر است، اما در سال «1962» این نسبت به «62» درصد افزایش یافت. به همین گونه درباره «چهار آزادی» مشهور روزولت - یعنی آزادی مذهب، آزادی بیان، آزادی از ترس و آزادی از نیازمندی - بین سالهای (1949-

1965) هنگامی که از پاسخگویان سوال شد که کدام یک از آنها رامهتر میدانند تغییرات قابل توجهی در مورد همه آنها بجز مذهب بوجود آمده بود، در سال «1949» ترتیب رتبه بندی عبارت بود از: «آزادی از نیاز مندی» (35%)، «آزادی مذهب» - (12%)، در صورتیکه در سال «1965» این نسبت ها عبارت بودند از «آزادی بیان» (54%)، «آزادی از نیاز مندی» (19%)، «آزادی مذهب» (14%) و «آزادی از ترس» (10%) (امیند 1967).

در مورد نخست میتوان استدلال کرد که نظام شوروی و برخی از ارزشهای ایدیولوژیک مهم آن به رغم سرخوردگی از جهات دیگر هنوز به میزان قابل توجهی مشروعیت خود را حفظ کرده بودند و در مورد دوم می توان گفت که در طول یک دهه ونیم المان غربی بتدریج مشروعیت بطور قابل ملاحظه بیشتری کسب کرد که با تاکید بسیار بیشتر بر ارزشهای ارمانگرایانه لیبرال-دموکراتیک و کاهش اشکار در توجه مادینگرانه به بقا مشخص میگردد. منطق این استدلال اینست که بنا به تعریف اجتماعی شدن سیاسی فرایند نسبتاً کندی است، اما فرایندی است که تواند دست کم با وجود این در بعضی از موارد فرایند «قدیمی» اجتماعی شدن در رابطه با مشروعیت، با دگرگونی ارتباط داده شود ممکن است بسیار نیرومند باشد و رژیم جدید ممکن است هرگز چیزی بیش از مشروعیت محدود کسب نکند یا ممکن است تحت فشار، مشروعیت خود را از دست بدهد، جمهوری وایمار المان «1933-1999» رامیتوان نمونه ای از مورد نخست و جمهوری چهارم فرانسه «1946-1958» را نمونه ای از مورد دوم نام برد.

آنچه این موضوع نشان می‌دهد این است که اگر شگاف بین فرایند اجتماعی شدن و واقعیت هرگز برطرف نشود یا بسیار زیاد شود، نظام سیاسی زیر فشار فزاینده‌ای قرار می‌گیرد و ممکن است سقوط کند یا دست کم دگرگونی مهمی شود و میتوان استدلال کرد که این بخشی از تبیین رخدادی است که در اروپای شرقی در سال «1989» و در شوروی سابق روی داده است. در واقع در سال «1990» پیش از یکی شدن دو آلمان، گزارشهای از آلمان شرقی حاکی از آن بود که می‌بایست در نظام آموزشی اطلاعات عمده‌ای صورت پذیرد تا این نظام بتواند تصویر «قدیم» غرب را کنار بگذارد و خود را با جانشین «جدید» آن انطباق دهد. کودکان کم‌سال‌تر در پذیرش تغییراتی که رخ داده بود با دشواری روبرو بودند، چون این تغییرات با بسیاری از آنچه به آنها آموخته شده بود تناقض داشتند. بویژه سازگاری روانی لازم برای تغییر تصویر حزب کمونیست و رهبرانش از تصویر خوب به تصویر بد قابل ملاحظه بود.

**نقد نظریه اجتماعی شدن سیاسی :** یک انتقاد عمده از اجتماعی شدن سیاسی این است که بسیاری از تحقیقات در مورد آن تا اندازه زیادی متمرکز بر تجربه امریکایی و بنا بر این قوم مدارانه است. این انتقاد تا اندازه‌ای قانع‌کننده است، بویژه هنگامیکه در ارتباط با تغییر کارکرد گرایانه (50)، باشد که معمولاً می‌کوشد نوعی برتری ذاتی را در نظام سیاسی امریکا نشان بدهد. اما در نهایت به چیزی بیشتر از یک هشدار نمی‌انجامد مبنی بر اینکه نباید فرض کرد که تجربه امریکا عمومیت دارد. با این حال، این خود به انتقاد مهمتری منجر می‌گردد که عبارت است از اینکه چون بخش عمده‌ای از تجربه امریکا تجانس گسترده‌ای را نشان می‌دهد، این مساله که اجتماعی شدن سیاسی متغیر یا چندپاره بیشتر یک فرهنگ سیاسی هم‌سنتز بوجود می‌آورد و نه متجانس، به اندازه کافی در نظر گرفته

نشده است حتی ازین مهتر همان گونه که قبلاً بحث شد این امر دشواریهای خاصی را در ربط دادن اجتماعی شدن سیاسی با دگرگونی در جامعه ارایه می کند. دوید مارش (51) «1971» انتقادات بسیار شدیدی را مطرح کرده است و یاد آور می شود بیشتر تحقیقات در باره اجتماعی شدن سیاسی بر فرایند اجتماعی شدن متمرکز گردیده اند، نه بر نتایج آن، به سخن دیگر، تاثیر اجتماعی شدن در رفتار سیاسی و نظام سیاسی مسلم فرض شده است. او همچنین استدلال می کند که در این تحقیقات معمولاً فرض بر این است که ارزشها و نگرشها بزرگسالان اساساً نتیجه اجتماعی شدن دوران کودکی هستند و اینکه عقیده فردی اثری جمعی در عملکرد سیاست دارد. او همچنین میگوید که عوامل شخصی یا موقعیتی که در آن زمان موثر بوده اند کمتر در نظر گرفته شده یا بکلی نادیده گرفته شده اند.

سرانجام، مارش به درستی از نبود کلی مطالعات طولی یا پاتل (52) که ارزشها، نگرشها و رفتار همان افراد را در فواصل منظم در طول یک دوره زمانی نسبتاً طولانی بررسی میکند اظهار تاسف می کند.

انتقاد های مارش و دیگران هم معقول و هم موثر اند، اما این خطر وجود دارد که کاستیهای تجربی اصل نظریه را زیر سوال ببرند. آنچه ضروری است تحقیقات بیشتر بهتر و بویژه مطالعات طولی است مسلماً بسیاری از نظریه سازیهای اولیه ناکافی و بیش از اندازه بر اجتماعی شدن در در دوره کودکی متمرکز بوده اند. این نظریه سازیها مانند بسیاری از پژوهشهای رفتار سیاسی بر داده های استنباطی متکی بوده و همچنان هستند و بجای تبیین برپیش بینی تاکید می کردند با وجود این، نه این انتقادهای و نه ناکافی بودن پژوهشها مانع بوجود آمدن یک نظریه اجتماعی شدن سیاسی که دگرگونی را در برگیرد نیست، بویژه نظریه ای که تجربه و شخصیت را به حساب آورد. چنین نظریه ای باید بر نقش متغیرها تقویت کننده و هم ستیز (53) و محیط دراز مدت و کوتاه مدت (54) فرد تاکید ورزد. بطور خلاصه آنچه ضروری است یک نظریه ای اجتماعی شدن سیاسی است که با جنبه های دیگر رفتار سیاسی مربوط باشد بویژه مشارکت و گزینش.

- Herbert Hyman .2
- Fred Greenstein .3
- Yungvolk .4
- Hitler-Jugend .5
- Bund Deutscher Madel .6
- New york Tines .7
- sovkhoz .8
- young pioneers .9
- komsomol .10
- Ivan volgyes .11
- political socialisation in Eastern Europe .12
- parochial .13
- weberian ideal types .14
- political knowledge .15
- resocialisation .16
- socio-economic status (SES) .17
- political efficacy .18
- identity .19
- generational socialisation .20
- revolutionary phase .21
- continuum phase .22
- symbolic interactionist view .23
- changing role situation .24
- Tories .25
- instrumental .26
- deterministic .27
- colonies .28
- Huguenots .29 ، فرقه پروتستان فرانسوی قرنهای 16 و 17 (م).
- Mormons .30 ، فرقه ای مذهبی که در قرن 19 در امریکا توسط جوزف اسمیت تأسیس شد (م).
- Amish .31 ، فرقه ای مذهبی که در قرن 17 توسط جکوب امان تأسیس شد (م).
- Hutterite .32 ، فرقه ای مذهبی که در قرن 16 توسط جکوب هاتر اتریشی تأسیس شد. (م).
- .33 به شهادت قطعی تاریخ، دولت اسرائیل با زور کشورهای استعمارگر غربی پدید آمده و به همین جهت جمهوری اسلامی ایران، آن را به رسمیت نمی شناسد. آمدن نام آن در کتاب هم از باب توصیف چیزی است که هست- هرچند ظالمانه و غصبی است- و هرگز به معنای قبول آن نیست (سمت).
- status symbols .34
- william shirer .35
- The Rise and Fall of the Third Reich .36
- imitation .37
- instruction .38
- motivation .39
- peter pulzer .40
- Butler and stokes .41
- political change in Britain .42
- partisan de-alignment .43
- Heath .44
- Denver .45
- alienation .46
- societal persistence .47
- monolithic .48
- Bauer .49
- functionalist interpretation .50
- David Marsh .51
- longitudianl or panel studies .52

## 1-2-3- اجتماعی شدن به مفهوم پیوستن به گروه ها :

مفهوم اجتماعی شدن بطور سنتی خطاب و یا یادآوری به اشخاص و به افرادی است بـغرض تنظیم مشکل که آنها به آن در جامعه شان مواجهه اند؛ یا به سخن دیگر مفهوم اجتماعی شدن بطور عنعنوی فرد را بخاطر سازگاری و چیره شدن اش به مشکلات و پرابلم های که در جامعه دامنگر او شده است یا ری می‌رساند، چنانچه اکثر این روشها را بخاطر اجتماعی شدن فرد در بالا تذکر دادیم ولی با آنهم اجتماعی شدن از یک راه و یا راه های دیگری در واقعیت اشاره به این ایده و نظریه است که آن جامعه افراد و یا اعضای خود را چطور شکل و صورت میدهد و یا آماده می‌سازد که آنها چسان باید در فراهم آوری نیازمندیهای شان باهم دیگر در جامعه به همکاری بپردازند طوری که این همکاریها در مطابقت با رفع نیازمندیهای شان بمنظور کاهش سردرگمی، توسعه روش پژوهشی برای اندازه گیری اجتماعی شدن و بطور بالقوه کسب و دسترسی به یافته های تحقیقات از مطالعات مختلف باشد. «لانگ و هادن» بجای آنکه اجتماعی شدن را از فرهنگ بیاموزیم و یا از چیزی دیگری آن را اقتباس نمایم بهتر است که به ارتباط اجتماعی شدن تجدید نظر صورت گیرد، آنها هر دو اجتماعی شدن را مجدداً چنین قالب بندی کردند و آن اینکه: جامعه در واقعیت به حیث یک میانگین و یا وسیله ای برای اعضای تازه وارد واجد شرایط یک گروه و یا یک جمعیت میباشد و قابل یادآوری است که قبل از بحث پیرامون اجتماعی شدن بهتر است تا برخی از ویژگی های این برخورد انتقادی این هر دو جامعه شناس را که ممکن عاری از مفاد نخواهد بود بیرون نویس سازیم: با ملاحظه روش ها و برخوردهای تازه دم «لانگ و هادن» اجتماعی شدن یعنی اجتماعی شدن گسترده هر بخشی از زندگی اجتماعی است که بعنوان یک



دست آورد برای هرکس باید بتواند باشد یعنی هرکس باید بتواند در برخورد با دیگران هر دو عامل اجتماعی « اجتماعی کننده و اجتماعی شده » را در نظر داشته باشد. با در نظر داشت روش های تازه دم « لانگ و هایدن » به اجتماعی شدن وسعت و گسترش اجتماعی شدن به هر بخشی از زندگی اجتماعی شدن است که بعنوان یک دستاورد برای هرکس میتواند باشد یعنی که هرکس میتواند در برخورد با دیگران هر دو عامل اجتماعی شدن « اجتماعی کننده » و « اجتماعی شده » را در نظر داشته باشد. ترک این مفهوم اجتماعی شدن ببدون یک خانه اجتماعی آن در همه جا هست ولی نه در هیچ جای خاص، یکی دیگری نقد از روش قبلی این است که آنها اجازه هر چیزی را به اجتماعی شدن میدهند یعنی که اجتماعی شدن را شامل هر چیزی می سازند و یا بخشی از روندی در یک زمان می پندارند که ممکن است آن دیگری را حذف نماید؛ با در نظر داشت این مفهوم و معنی هر پدیده ممکن است در روند اجتماعی شدن ببدون آنکه در اجزای متشکله آن تغییری رخ دهد؛ تغییر وضعیت می نماید یا به سخن دیگر اجتماعی شدن تقریباً شامل هر چیزی و یا حذف هیچ چیزی بوده و پیامد آن ممکن منوط به تغییر شرایط باشد؛ افزون بر آن برخورد های گذشته به اجتماعی شدن فاقد ویژگی های به ارتباط فعالیت های طبیعی اجتماعی شدن بود و تصریح مفهوم و تعریف ماهیت روند اجتماعی شدن با پیامد آن غیر ضروری پنداشته شده چونکه اجتماعی شدن را به این و آن نسبت میدهند ولی درک و فهم واقعی از اجتماعی شدن در نظر گرفتن محل و از آن کمی فراتر در نظر گرفتن عوامل اجتماعی میباشد و همچنان در نظر گرفتن یک دسته از عوامل اجتماعی که در حال انجام روند اجتماعی شدن اند نیز باید مدنظر باشد.

یکی دیگری از اشکال جدی از روشهای پیشین و یا قبلی این است که این رابطه جز روند اجتماعی شدن آنها است؛ انجام این کار محدود مفهوم اجتماعی شدن در درجه اول به اشتغال و به حیث یک شغل موقت تک کاره دسته بندی و تفسیر شده است که باید مورد استفاده قرار گیرد و یک وام و یا بدهکار اهمیت یافته ای است برای تعریف و توسعه در شرایط دیگر که با در نظر داشت همین مفهوم این هر دو

جامعه شناس « لانگ و هادن » خود را به توضیح و تفسیر دو وظیفه مضاعف مکلف میدانند :

\* اجتماعی شدن محلی و مرزهای دقیق تر اجتماعی شدن آن . \*

تمایز خاص ملکیتها که بتواند آن را از پدیده مربوطه ای آن متمایز سازد .

تکمیل این مفهوم و موضوع «لانگ و هادن» به توسعه ای یک درک مجدد از اجتماعی شدن پرداختند و آن اینکه « اجتماعی شدن رایک روند ایجاد گری و تشریک مساعی بین اعضای گروه دانستند که از یک پول « مخزن» برای تازه واردین به اجرا در می آید. و انجام آن توسط اعضای گروه و متحدان آنها با درک و فهم عامل اصلی اجتماعی شدن آن که همانا تمرین و گواهی اعضای گروه تازه کار که اجتماعی شده اند هستند. بخاطر باید باشد که در اینجا محضاً آن گواهی یک راه کوتاه برای گبتن است » یک عضو تایید شده اجتماعی از گروه» ، پس در نتیجه «لانگ و هادن» درک و فهم تجدید نظر در اجتماعی شدن را در هر دو فرایند چه در پیوستن و چه در نتایج بدست آمده گروه ملاحظه نمودند.

### 3-3 نمونه های تحقیقی : نمونه های متعددی از پژوهشها

و تحقیقات پیرامون اجتماعی شدن را درین بخش پیشکش می نمایم که یکی از ساحات بسیار مهم تحقیقات همانا به ارتباط اجتماعی شدن شامل تفاوت های اجتماعی شدن جنسی است که روی آن در اینجا کمی فشرده تر به بحث می پردازیم سه نمونه ای از تحقیقات رویهمرفته دلچسپ حسب ذیل میباشد : که تصریح کننده ای اجتماعی شدن هر دو نوع یعنی نوع اجتماعی شدن اولی و ثانوی بوده که بیشتر مورد بحث قرار میگیرد .

#### 1-3-3- اجتماعی شدن و طبقه اجتماعی : ایلس «Ellis»

ولی «Lee» و «Peterson» اجندا و موضوع تحقیقات را که میلیبن «Melvin L. Kohn» آغاز نموده بود توسعه و گسترش داده توضیح نمودند که والدین چسان اطفال خود را با در نظر داشت روابط اجتماعی طبقه مربوطه شان بزرگ میسازند، میلیبن دریافت که

والدین مربوط به طبقه ویا کلاس پائینی بیشتر برجانبه های انطباقی و تطابقی رشد اولاد خویش میباشند یعنی تلاش می ورزند که اطفال شان در فعالیت های خود برجانبه تطابقی عمل شان توجه داشته باشند درحالیکه والدین از طبقه میانگین تلاش می ورزند که اطفال شان خود به ایجاد گری و اعتماد بخود بزرگ شوند الیس و همراهان تایید می نمایند که والدین مربوط طبقه پایین به دلیل اینکه خودشان در کارهای روزمره تجارب هنگفتی را کسب کرده اند و به همین وجهه تلاش می نمایند که اطفال شان بیشتر در فعالیت های روزمره خود جنبه انطباقی و تطابقی کار را در نظر داشته باشند بگونه مثال : کار در کارخانه بیشتر جنبه ای انطباقی دارد نظر به جنبه نوآوری .

مطالعه دیگری در همین ساحه مشابه بیشتر به توضیح تفاوت های اجزای موجود در ارتباط ویا روابط را مورد مذاقه قرار میدهد.

ایرلانگر (Erlanger's) علاقمندی اش را در رابطه بین طبقه اجتماعی و فزیک نشان داد ولی اونتوانست که یک رابطه قوی و استواری را که نشان دهنده افراد مربوط به طبقه پایین که بیشتر اطفال شان را در صورت انجام کارهای ناخوش آیند توام با خشونت مجازات نمایند ویا بشکل فزیک اطفال شان را سرزنش کنند اودرین مورد یک سلسله شواهد کاملاً منسوخ شده در مورد پیشکش نمود .

یافته های ایرلانگر «Erlanger» عبارت اند از :

\* مجازات جسمی ویا فزیک به استبداد (authoritarianism) طبقه کارگر نمی گراید .

\* تجربه مجازات ویا تنبه نمودن کودک به احتمال بیشتر موجب توضیح کار بزرگسالان طبقه کارگر نشده ، مخالف بزرگسالان طبقه متوسط بوده که ممکن مرتکب قتل ویا کشتار گردد.

\* مجازات جسمی اطفال مقدمه ویا سرآغاز سوء استفاده از کودک نیست .

\* بکاربرد تنبه ویا مجازات جسمی بخشی از ارزیابی مثبت و خرده خشونت نمی باشد .

باید توجه داشت که این یک توضیح از مطالعه گذشته است ؛ ولی

یافته اخیر و یا تازه در مورد این مسایل و موضوعات روشنی بیشتر گذاشته است. افزون بر آن این را نیز باید بخاطر داشت که الانگر در پرتویافته های خود به آسانی اشاره میکند که این یافته ها بر مبنای حمایت قوی و حمایت ضعیف از داده ها بدست آمده است یا به سخن دیگر حمایت داده های قوی و یا داده های ضعیف در کسب یافته ها نقش داشته است؛ خواندن یافته های ارلانگرمورد علاقمندی مستقیم جمیعتی « به بعوض که پیرامون تفاوت های ظریفانه خاص آن تکیه شود برخلاف آن اتکا صورت گرفت » قرار گرفت.

### 2-3-3- اجتماعی کردن و آمادگی برای مردن :

مارشال با عده از متقاعدین و باز نشستگان در خانه های شان مستقیماً به مصاحبه پرداخته و منظور از این مصاحبه این بود تا دانسته شود که فکتور های محیط زیست در ارتباط مرگ و مردن بالای اندیشه و طرز تفکر باز نشستگان چه تاثیر داشته و یا چه تاثیر میتواند داشته باشد، مارشال در اصل در پی بررسی اجتماعی شدن ثانوی و ارتباط آن با مرگ و مردن بوده که اقدام به همچو مصاحبه نمود. مارشال بعداً دریافت که ترکیبی از روابط، تغییرات در سلوک و رفتار، فرهنگ خانه و باز نشستگی به باز نشستگان این کمک را نموده که آنها معنی و مفهوم مرگ را بدانند و در پرتو همین فهم آنها به پذیرش این واقعیت تلخ نه آنکه باید تن در هند بلکه جرات آنرا نیز دارند که از مرگ نه هراسند. این باز نشستگان خاص و مسکون در منازل شان زمان و فرصت بیشتر در اختیار دارند تا در مورد مرگ و مردن بیاندیشند چونکه آنها دیگر در فکر حفظ مراقبت منازل شان نیستند و یا اصلاً توان بیشتر کار را ندارند، افزون بر آن آنها خود را با مردم در یک موقعیت مشابه در حال محاصره می بینند یعنی که در بین مردم هستند. آنها اساساً بخاطر اخذ اتمامات و آماده گی وقت مردن شان به سوی خانه باز نشستگی در حرکت می افزند، چون شیوع سالمندی خود زمینه گفتگو را در ارتباط تامین تسهیلات مرگ چنان آماده می سازد که از نظر معاشرتی به آنها این کمک را می نماید که تن به پذیرش این واقعیت تلخ یعنی مرگ بدهند.

### 3-3-3- صنف های آمادگی پوهنتون اختلاف را بار

**می آورد؟** علاقمندی روزین بووم «Rosenbaum» به ارتباط تاثیرگذاری آهنگ مکاتب عالی بر معیارزکاتوت «IQ» شاگردان در سطوح مختلف ویا در انواع دوره های تحصیلی نشان میدهد که یک دانش آموز را این آهنگ مکاتب عالی چسان توان می بخشد ، بگونه مثال اکنون اکثر مکاتب عالی شامل آماده گی برای کالج ویا آهنگ تعلیمات عمومی و غیره . فرضیه و هایپوتیزس روزین بووم چنین وانمودمی سازد که آن عده از شاگردانی که نمی خواهند به تحصیلات عالی شان ادامه بدهند شاگردانی اند که دارای معیار پایین ذکاتوت «IQ» اند ؛ باید بخاطر باشد که همچو مکاتب عالی یکی از شاخص های عمده ای بخشی از اجتماعی شدن محسوب میگردد واین بدین معنی است که ادامه تحصیل خود برای شخص احساسی را میدهد که اوتوسط همین احساس میتواند خویش را با ارزشها، باورها، مهارت ها و عادات که بخش های از آهنگ را تشکیل میدهد به آن تطابق نمایند . یا به عباره دیگر خود آهنگ توان این را به شاگرد میدهد تا او خود در بسر رساندن آنچه که خواست خود او است او را یاری رساند و بدین سان روزن بووم دریافت که درجه ذکاتوت در شاگردانیکه به تحصیلات عالی خود دوام میدهند نظربه شاگردانی که نمی خواهند تحصیلات عالی نمایند بیشتر است .

\*\*\*\*\*

## گروپ «Group»

محتویات :

- \* 1- مقدمه .
- \* 2- نظریه هویت اجتماعی .
  - 2-1- دسته بندی .
  - 2-2- شناسایی .

3-2- مقایسه .

\* 3 - گروه های اولی و ثانوی .

\* 4 - نفوذ گروه ها -

4-1 - انطباق .

4-2 - تسهیلات اجتماعی .

4-3 - اجتماع بیدون اشتغال .

4-4 - خویشتن نا شناسی .

4-5 - تقاطب گروه .

4-6 - انتشار مسولیت 7

4- اجماع غلط و گمراه کننده برتریجویی .

4-8 - فکر گروهی .

\* 5 - شبکه .

\* 6 - رفرنس .

\* 7 - لینک های خارجی .

---

## مقدمه :

در جامعه شناسی یک گروه یا گروه معمولاً بعنوان یک تعداد از مردم که باهم شناسایی داشته و در تعامل بینهم باشند تعریف گردیده که یک تعریف کلی و کاملاً جامع میباشد چونکه دربرگیرنده تمام سائز و اندازه گروه یعنی از «یک زوج» تا تمام جامعه را احتوا

می‌کند؛ در حالیکه توده ویانبوه صرفاً شامل تعدادی از افراد می‌باشد. اما در جامعه شناسی یک گروه یا گروه به کسانی اطلاق می‌شود که آنها در بین خود به یک درجه و اندازه نسبتاً گسترده تر روابط و همبستگی تنگاتنگ داشته باشند. موضوعات و جنبه های را که این گروه در بین خود به اشتراک هم قرار می‌دهند عبارت از : منافع ، ارزشها ، پس زمینه های قومی / زبانی ، نقش ها ، قرابت های فAMILI و یا خویشاوندی می باشد . ویکی از راه های تعیین کننده درین مورد این است که این گروه که جمع از افراد میباشند خود را به گروه مورد نظر خود متعلق بدانند و به بکار برد ضمیر خودی «ما» چون «ما» بمنظور اشاره به مجموع از مردم اغلباً حاکی از آن است که این مجموع چنین بیاندیشند که خود به حیث یک گروه یا گروه اند مثال از یک گروه میتواند شامل فامیل ، رفقا ، حلقات دوستان ، شرکا ، همکاران ، مشمولین یک باشگاه یا کلف ، نهادهای محلی از برادران و خواهران همنظر و جماعت های دینی و مذهبی باشد .

مقامات مجری قوانین عبارت از یک کتگوری اجتماعی اند نه یک گروه ، مقامات مجری قوانین که همه ای آنها در یک باشگاه و یا محل کار یکسان و باهم مشابه کاری کنند و بخاطر اجرای کارهای روزانه شان باهم دید و با زدید می نمایند که به آنها میتوان گفت که بخشی از یک گروه و یا گروه اند .

مجموعه از مردم از ضمیر مربوط بخود یعنی «ما» را به کار نمی‌برند ولی کرکترهای بویژه ای شان را مثل «نقش ها ، عملکرد اجتماعی و غیره» به اشتراک هم میگذارند و همچو کسان از گروه به دلایل چندی از هم متفاوت و متمایز اند مثلاً آنها نسبت به اینکه باهم منافع مشابهه و مشترکی از ارزشها را ندارند باهم در تعاملات اشتراکات منظم ندارند و همچو از مجموع این مردم را میتوان به

نام دسته از مردم یاد کرد نه یک گروپ . بگونه مثال : پولیس ، سربازان ، میلیونرها و خانمها و غیره .

افراد از یک گروپ با در نظر داشت دلایل چند و با در نظر داشت ویژگی های خاصی مثل – کارکنان تولید مجد د، حفاظت ، تجارت و تولید مواد غذایی از یک دیگر متفاوت و متمایز اند . لکن کتگوری اجتماعی مردم در گروپ و در کتگوری تسهیلات چندی را برای عملکرد اجتماعی فراهم می سازد توضیح این موضوع ممکن در مثال ذیل روشن گردد .

فرض کنید شما در حال رانندگی با ماشین خود در یک جاده می با شید و در جریان رانندگی نظر شما به آینه بغل شیشه ای دروازه موترتان می افتد که در آن بشما اشاره چشمک زنی چراغ سرخ داده میشود و آن بدین مفهوم که شما باید در کنار جاده توقف نماید چونکه شما یک شخصی مربوط به یک اجتماعی میباشد اشاره را مراعات کرده توقف می نماید بعد از یک ویا دو دقیقه انتظار ملاحظه می فرماید که یک شخص با یک یونیفورم بطرف دروازه موترتان که شما در عقب شترنگ نشسته اید نزدیک می آید و شما نیز شیشه ای دروازه موترتان را پایین می آورید شخص با یونیفورم از شما می طلبد تا لایسنس و جواز سیر موترتان را به او نشان دهید و در صورت عدم داشتن اسناد لازم شاید که آن شخص با یونیفورم شما را ورقه جریمه مبنی بر عدم رعایت قوانین ترافیکی بدهد .

از آنجایکه گروپها و کتگوریها باعث فراهم آوری تسهیلات عادات و خصایل اجتماعی میگرددند و شما به این امر کاملاً واقف هستید که این گروپها و کتگوریها کی ها اند : اعضای کتگوریها ممکن مقامات مجری قوانین مثل پولس ، یا ترافیک اوتوبانها و «های وی» بهر صورت شما نمیتوانید ویا صلاحیت آنرا ندارید که از همچو اشخاص با یونیفورم و سلاح در دست داشته بپرسید که شما چرا مسلح هستید



و چرا مرا اشاره دادید که در کنار جاده توقف نمایم؟ و در صورت نافرمانی شما در قبال عدم رعایت قوانین ترافیکی شاید که او به شما ورقه جریمه را بدهد. بهر صورت بعد از مدتی تفکر و اندیشه شما ممکن دریا بید که این اشخاص که موترهای بخصوص رابا چرغهای روشن می رانند مربوط به گروه «گروه» ویژه ای اند. از جانی شما میتوانید که بخاطر کسب معلومات بیشتر قوانین و مقررات از کسانی بیا موزید که آنها درین بخش معلومات همه جانبه دارند و شما بعد از کسب معلومات و دانستگی های لازم در هر زمان و مکان و در هر لحظه ای از زندگی تلاش بنماید تا خصایل اجتماعی خویش را بادر نظر داشت شرایط لازم و معلومات همه جانبه تقویه نماید. اما اگر شما به تمام آنها که شما را در بهتر شدن و مراعات خصایل اجتماعی تان کمک می نماید در تضاد قرار گیرید نمی توانید به هدف تان نایل آید. کتگوریها و گروه ها وسیله اکتشافی می باشد که باعث فراهم آوری تسهیلات تعاملات اجتماعی میگردد.

**نظریه هویت اجتماعی:** هویت مقوله ای است که هم در سطح فرد میتواند مطرح باشد و هم در سطح اجتماع. بررسی هویت قومی و هویت ملی بیشتر از اینکه در سطح فرد مطرح باشد در سطح اجتماع مطرح است؛ اولین نظریه ها برای تعیین و تعریف هویت نظریه های هستند که بیشتر فرد مدار بودند و واحد تحلیل آنها فرد بود و بعد ها کسانی دیگر بحث هویت را در اجتماع مطرح کردند در سطح فردی تحلیل هویت کسانی مثل میدو گافمن «Medo Gaofman» و کولی «Koli» را میتوان مثال زد که تاثیری زیادی روی کسانی چون ریچارد چنکیز «R.Chankez» و هنری تاجفل «H. Tajfel» - دو نظریه پردازانی که در سطح اجتماعی هویت کار می کنند

، گذاشتند .

روانشناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان و بطور کلی عالمان علوم اجتماعی می‌خواهند بر این واقعیت تاکید کنند که احساس هویت بواسطه دیالکتیک میان فرد و جامعه شکل می‌گیرد. هویت کم و بیش در نگرشها و احساسات افراد نمود می‌یابد ولی بستر شکل‌گیری آن زنده‌گی جمعی است؛ «جرج هربریت مید» را از این جهت میتوان پرچمدار نظریه هویت اجتماعی دانست که فرایند دست‌یابی فرد به احساس و برداشتی کامل از خویشتن (self) را بررسی می‌کند از نظر **مید** ، هر فرد هویت یا خویشتن خود را از طریق سازماندهی نگرشهای فردی دیگران در قالب نگرشهای سازمان یافته اجتماعی یا گروهی شکل می‌دهند . مطرح شدن مفهوم خود «self» دروازه تازه‌ای را برای تعریف از خود باز کرد. تعریفی که لزوماً و اجباراً در مقابل یا «دیگری» معنی پیدا میکند ؛ به بیان دیگر تصویری که فرد از خود می‌سازد و احساسی که نسبت بخود پیدامی‌کند بازتاب نگرشی است که دیگران نسبت به او دارند درین رساله از نظریات دوتن از نظریه پردازان جنکینیز و هنری تاجفل «H.Tajfel» استفاده خواهیم کرد . نظریه ریچارد جنکینز در باب هویت : قبل از هر چیز جادارد که به تعریف هویت از منظر جنکینز اشاره شود : او «هویت اجتماعی» و «هویت» را مترادف هم فرض می‌گیرد ، و درین خصوص می‌گوید : «همه هویت‌های انسانی به یک معنی و مفهوم هویت‌های اجتماعی هستند و ممکن نیست غیر از این باشد ، فقط بخاطر آنکه هویت به معنی مربوط می‌شود و معنی حقیقت ذاتی واژه‌ها و اشیا نیست ، بلکه معنی همواره نتیجه توافق و عدم توافق است ، همواره موضوع قرارداد و نوآوری است ، همواره تا اندازه‌ای به اشتراک گذارده می‌شود و تا اندازه‌ای در مورد آن چون و چرا می‌شود » .

هویت مقوله‌ای است که از نظر ریچارد جنکینز برخاسته می‌شود

و چون به معنی مربوط می شود میتوان درباره آن به چون و چرا پرداخت او هویت را این چنین تعریف میکند: « این عبارت به شیوه هایی که بواسطه آنها افراد و جماعت ها در روابط اجتماعی خود از افراد و جماعت های دیگر متمایز می شوند اشاره دارد و برقراری و متمایز ساختن نظام مند نسبت های شباهت و تفاوت میان افراد، میان جماعتها و میان افراد و جماعتها است. شبهت و تفاوت باهم اصول پویای هویت، و کنه زندگی اجتماعی هستند» او در ادامه چنین میگوید: که هویت یک بازی است که در آن رو در رو بازی می شود. هویت اجتماعی درک ما از این مطلب است که چه کسی هستیم و دیگران کیستند و از آن طرف، درک دیگران از خودشان و افراد دیگر چیست؟ و از این لحاظ است که او معتقد است که هویت اجتماعی همانند معنی ذاتی نیست و محصول توافق و عدم توافق است و میتوان در باب آن نیز به چون و چرا پرداخت. و پیرو این نظر می تواند به تبع موقعیت تغییر کند.

لغت هویت مستلزم درک دو معنی متضاد است. دو معنایی که در تقابلهای دوگانه در مقابل هم قرار میگیرند ولی در واقع در اینجا تکمیل کننده یک مفهوم بنام هویت هستند. این دو معنی شباهت و تفاوت هستند. گفتیم که هویت یعنی دانستن اینکه ما چه کسی هستیم و دیگران کی هستند، بنا بر این ما باید با همدیگر شباهت داشته باشیم و دیگران هم بایستی با ما متمایز باشند. در حقیقت شباهت درون گروهی ما در قبال تفاوت برون گروهی ما از دیگران است در واقع تفاوت و شباهت برای مقوله هویت دو روی یک سکه هستند و این در کار چکنیز تحت عنوان دیالکتیک برون-درونی شنا سایی شده است که میتوان اقرار کرد چکنیز در اینجا متاثر از کار **هربرت مید** در خصوص «من فاعلی» و «من مفعولی» است. مید میان «من فاعلی» (عامل جاری فردیت یگانه) و «من مفعولی»

(رویکردهای درونی شده دیگران دارای اهمیت) فرق قابل است، شکل گیری هویت فردی در فرایند اجتماعی شدن ریشه دارد. خویشاوندی و قومیت جز هویت‌های اولیه‌ای هستند که در مراحل بعدی زندگی از هویت‌های دیگر مستحکم‌تر و در برابر دگرگونی انعطاف پذیرتری شوند یعنی هر فردی در مواقعی که اقتضا کند خود را در مقوله‌ای «مثبت» تعریف می‌کند. هویت مستلزم خود آگاهی به این امر است که چی هستی؟ کی و کجا هستی؟ بنا بر این هویت هیچگاه امری یکجانبه نیست بلکه حاصل یک فرایند و دستاوردی عملی است.

نظریه تاجفل: بر اساس این نظریه هویت افراد از عضویت آنان به دنبال این حس هویت بصورت خود بخودی، گروه خود را برتر از سایر گروه‌ها می‌شمارند، تاجفل هویت را به عنوان چیزی که در درون یک گروه و مقوله جاسازی شده است می‌بیند و نظریه هویت اجتماعی که توسط جان تر نور و دیگران بمنظور شناخت و درک مفهوم بنیاد و اساس روانی «psychologic» تبعیض موجود بین گروه‌ها که بسط و توسعه داده شده تاجفل چنین افاده نمود: تیوری هویت اجتماعی گرچه پراکنده است ولی روابط بین الگروپی نظریه‌های روانی اجتماعی مبنی بر اینکه چرا افراد بالوسيله آن شناسایی می‌گردند چو نکه بخشی از گروه‌های اجتماعی اند و یا چرا با بیرونی‌ها نگرش‌های شان رابه اشتراک هم در میان قرار می‌دهند و همچنان قابل تفکر است و آن اینکه چه تفاوت و تمایز در هنگام برخورد بین افراد و نیز چه تفاوت و تمایز بین اعضای گروه در هنگام برخورد بملاحظه می‌رسد. این نظریه هویت اجتماعی است که در نتیجه هر دو جنبه‌های روانی «psychological» و جامعه‌شناختی «sociological» رفتار و روش گروه را در نظر

داشته و در مورد آن نگرانی اش را دارد ، بر اساس گفته ای تاجفل و تورنر هویت اجتماعی از سه عنصر زیرین ساخته شده است :

**دسته بندی (Categorization):** ما آشیا را بمنظور شناخت

آنها دسته بندی می نمایم ، و بسیار شبیه و یکسان به آن ما نیز مردم « از جمله خودمان » را بمنظور درک از محیط اجتماعی شان آنها را همچو سیاه و سفید ، استرلیایی ، مسیحی ، مسلمان ، شاگرد ، راننده سرویس ، و غیره چونکه در جامعه به همین القاب مسمی اند تقسیم و کتگوری می نمایم ؛ اگر ما بتوانیم مردم را به کتگوری خاص آن مشخص بسازیم در اینصورت چیزهای بسیار خاص و مربوط به آنها را شناسایی خواهیم کرد ولی بی دون کتگوری و گروه بندی مردم مشکل خواهیم داشت تا مردم را آنطوریکه اند بشناسیم و به همین سان مشکل خواهیم داشت تا خود را که به کدام گروه و یا کتگوری تعلق داریم بشناسیم ولی ما زمانی میتوانیم موضوع را بهتر درک نمایم که تعلقیت خود را به گروهی که متعلق به آن هستیم بشناسیم .

**شناسایی (Identification):** ما با گروهی که تعلق داریم

شناسایی می شویم و یا به عباره دیگر هنگامیکه ما درک نمایم که به گروهی متعلق هستیم انوقت خود و دیگران را میتوانیم بشناسیم .

شناسایی حامل دو معنی است : **بخشی که ما هستیم و اعضای**

**گروه خود را ساخته ایم ،** یا به سخن دیگر گروهی که ما اعضای

متشکله آن می باشیم ؛ گاهی اوقات ما خودمان فکر میکنیم که «ما»

درمقابل «آنها» یا «آنها» درمقابل «ما» قرار داریم و در اوقات دیگر

ما خود فکر میکنیم که «من» درمقابل آن «مرد و یا زن» و یا

آن «مرد و زن» درمقابل «من» قرار دارد و یا به سخن دیگر ، بعضی

اوقات ما در مورد اعضای گروه خود مان فکر میکنیم و در وقتی دیگر

چنین می اندیشیم که ما همه اعضا و افراد منحصر بفرد هستیم . این

اوضاع متغیر و متفاوت که ما باید کم و بیش بتوانیم به حیث عضو درگروپ باقی بمانیم مربوط به شرایط می باشد ، آنچه که برای اهداف ما بسیار مهم است اینست که نگرانی خود را به مفهوم چه بعنوان گروه و یا بعنوان یک فرد منحصراً در هر دو بخش بشناسیم که اولی آن یعنی بخش اول آن به شناسایی اجتماعی و بخش دومی آن به هویت شخصی و فردی ارجاع میگردد . در تیوری شناسایی اجتماعی ؛ اعضای گروپ چیزی بیرونی و یا خارجی نیستند که به شخص فکر شود بلکه در واقعیت امر این خود یک بخش حیاتی و واقعی از شخص میباشد گروپ مابخشی را که ما هستیم می سازد .

بمعنی دیگر نظریه مفهوم هویت این است که ما در بعضی جهات شبیه و یا یکسان با دیگران می باشیم یا به عباره دیگر ما در بعضی موارد به ارتباط مفهوم هویت شبیه دیگران می اندیشیم که البته این تفسیر و ترجمه قطعاً غلط نیست اگر بگوییم که ما مانند دیگران هستیم ، و این خود به این مفهوم است که ما اعضای گروپ خود را به نحو از آنجا شبیه و مثل خود میدانیم ، مثلاً با در نظر داشت این مثال فوق العاده زنند و افراطی مثل در درگیریهای خشونت آمیز مانند جنگ ، اعضای گروه مخالف در گروه اعضای اند که خود را مجزا از دیگر اعضا میدانند . و به ارتباط افراد بیرون از گروپ خویش طور دیگری اندیشند یعنی بخود این اجازه و باور مندی را میدهند که دیگر افراد خارج از گروپ خود را افراد دشمن بدانند و به این باور باشند که دشمن سزاوار مرگ غیر انسانی است و با این نوع برخورد بخود اجازه میدهند که اعضای گروپ خود را چنین درمان نمایند و به برخورد خویش کم و بیش یک توجیه داشته باشند که در غیر آن روش و اقدام شان به همچو عملکرد هیچ توجیهی نخواهد داشت .

**مقایسه (Comparison):** مفهوم « خود مثبت » بخشی از

عملکرد طبیعی روانی « Psychological » است ، در اینجا شواهدی

چندی مبنی بر اینکه ما بطور موثر با جهانی که در آن به احساس خوبی در مورد خود نیاز داریم وجود دارد، ویکی از آن هم نظریه مقایسوی اجتماعی است که ما خود مان را در ارزیابی با دیگران یکسان و همانند مقایسه می‌نمایم؛ ما اغلباً با عزت نفسی که داریم خود را با اعضای دیگر گروه مقایسه می‌نمایم بخصوص اگر ما ادعای این را داشته باشیم که عضو یک گروه با حیثیت و با وقار هستیم؛ چون حیثیت یک گروه زمانی میتواند برارنده باشد که عملکرد آن از نظر مقایسوی نسبت به گروه‌های دیگر بهتر باشد؛ یا به سخن دیگر افرادی پسند دیده در گروه بمنظور مقایسه این گروه با گروه‌های دیگر انتخاب می‌گردند که عملکردشان مثبت باشد تا جایکه باعث بلند رفتن حیثیت گروه‌شان گردد. که همچو مقایسه در واقعیت امر باعث تشویق افراد دیگر گروه می‌گردد که اعمال بهتر و خوبتر را باخاطر بهبود و وقار گروه خود انجام دهند، «تمایز مثبت» برعکس افراد در یک گروه ممکن است تفاوت بین گروه خود و گروه‌های دیگر را بگونه‌ای بنماید که گروه خود را نسبت به تمایلی که به آن دارد بیشتر و بهتر «تمایز منفی» انعکاس و جلوه دهد.

گروه یا گروهی بگرض مقایسه خویش ابعادی را برمیگزیند که بتواند گروه خود را به حد اکثر مثبت شدن اش برساند؛ گروه‌هایی خویشتن را در ابعاد خاص درک و یا نظاره میکنند بخصوص آنهایی را که دارای اوصاف بلند اند بگرض مقایسه با دیگر گروه‌ها اساس قرار میدهند. گروه‌هایی که در موقف و وضعیت پایین قرار دارند تلاش بخرج میدهند که تفاوت‌های موجود گروه‌شان را به حداقل برسانند و یا ابعاد جدیدی را برای مقایسه کردن برگزینند. بگونه‌مثال: برخی مردمان از کشورهای اسلامی شرق میانه ممکن است که کشورهایشان را در مقایسه با کشورهای غربی از نظر پیشرفت‌های اقتصادی و تکنالوژیکی عقب مانده بپندارند ولی از نظر سطح زندگی و مورال

بالا تر بدانند .

موضوع قابل توجه این است که این گروه یا گروه پائینی یا تحتانی (فلک زده) گروهی اند که بطور کلی انگیزه تلاش را در خود بخاطر تفوق موقعیت گروه خویش زنده نگه داشته و به فعالیت های لازم می پردازند، یعنی که اعضای گروه واقعاً وقتی سخت کار و پیکار خواهند کرد که گروه خویش را در مقایسه با گروه پائینی یا تحتانی بالاتر و در مقایسه با گروه بالایی پایین تر ارزیابی نماید این درک و احساس زمانی میسر می گردد که موضوع بعنوان یک چارچوب عرض اندام کند: یعنی که گروه فوقانی بسیاری چیزها را به نسبت شکستی که از گروه پائینی یا تحتانی خورده است از دست بدهد و اگر چیزهای از دست رفته گروه مذکور شامل همه چیزها نباشد یعنی که تا هنوز نظم اجتماعی را رعایت می نماید و با در نظر داشت مراعات همین نظم تمام اعضای گروه بالایی در مخالفت نسبت به سبقت جویی گروه تحتانی کار سخت و دشوار را متحمل میگردند .

**گروه های اولیه و ثانویه:** از نظر جامعه شناختی تمایز بین دو نوع از گروه ها بر اساس اوصاف و کرکتر گروه ها صورت میگیرد یک گروه اولیه بشکل وصفی آن عبارت از یک گروه کوچک اجتماعی میباشد که اعضای گروه مذکور تمام داشته های شان را بینهم به اشتراک میگذارند . در اینجا لازم پنداشته میشود تا در این مورد کمی به تفصیل برگرفته شده از سایت «هم افزا» ذیلاً صحبت نمایم :

**مفهوم گروه یعنی چه؟** جامعه شناسان گروه را تجمع تعدادی از افراد میدانند که دارای اهداف مشترک و ارزشهای مشابه اند؛ و بصورت منظم و آگاهانه باهم تعامل دارند. گروه صرفاً کنار هم



قرار گرفتن افراد نیست . بلکه باید روابط و مناسبات مشخصی بین آنها حاکم باشد .

### شاخص های گروه عبارت اند از :

- 1- وجود تعامل منظم و نمونه و اربین اعضای گروه .
- 2- وجود احساسات ، تمایلات و عواطف مشترک بین آنها.
- 3- وجود اهداف مشترک بین اعضاء.
- 4- وجود ساختار و روابط نسبتاً پایدار یعنی وجودتشکل علاوه بر تجمع.
- 5- وجود هویت مشترک بین اعضای گروه و احساس تعلق به گروه .
- 6- وجود دو یا چند نفر با هنجارها و ارزشهای مشترک .
- 7- شناخت افراد از همدیگر .

### مجموعه چیست ؟ تجمعی از افراد است که روابط کمی باهم

دارند یا هیچ رابطه ای باهم ندارند، ولی همزمان در یک مکان باهم حاضر می شوند ، مانند کسانی که می خواهند فلم تماشا کنند . این افراد تنها از لحاظ مکانی باهم مجاورت دارند ، ارتباط شان ناپایدار است ، بیدون تشکل اند ، هدف مشترک و شناخت نسبت به همدیگر ندارند، وجود یکایک آنها برای نیل به هدف ضروری نیست . ادراک کلیشه ای ، اثر هاله ای ، زمینه فرهنگی ، تجربیات قبلی، اندازه گروه، ارتباطات و زمان موجود برای برقراری ارتباط ، ازدحام و شرایط فیزیکی بر رفتار افراد در گروه اثر میگذارد . افراد به محض کاهش انجام ، کاهش جذابیت ، کاهش میزان رضای نیازها ، کاهش رضایت ، کاهش شهرت گروه، تضاد مداوم بین اعضا رقابت بین اعضا به جای همکاری، نبود فرصت لازم و کافی برای مشارکت ، وجود گروه های جاگزین بهتر گروه را ترک می کنند .

### نوع شناسی گروه ها :

- 1- گروه های اولیه و گروه های ثانویه .

- 2- درون گروه و بیرون گروه .
- 3- گروه‌های رسمی و گروه‌های غیر رسمی .
- 4- گروه‌های مرجع.



نمونه فامیل از سالهای «1970» مثال گروه اولیه

گروه‌های اولیه و ثانویه را کولی جامعه شناس از لحاظ نوع روابط به دودسته گروه‌های اولیه و گروه‌های ثانویه تقسیم میکند.



صنفي از يك مكتب را ميتوان بنام گروه يا گروه ثانويه شمرد

## ويژگي هاي گروههاي نخستين يا اوليه : روابط اعضا

نزديك ، صميمانه ، غير رسمي و محبت آميز است ، ارتباطات چهره به چهره است ، اعضاي داراي پيوندهاي عاطفي قوي تري هستند ، فعاليت ها درين گروه ها شخصي و خود بخودي است . ، وحدت ويك پارچگي آنها بيشتر از گروههاي ديگر است ، اعضا گروه احساس تعلق به گروه دارند ، تعداد اعضا محدود است ولي دايمي و پايدار اند ، اعضا اين گروهها بخوبي همدیگر را می شناسند و نسبت به يکديگر حساسند ، در مواقع لازم اعضا گروه از حمايت مالي و اجتماعي همدیگر برخوردار می شوند . افراد احساس امنيت بيشتري می کنند ، ساختار اين گروهها غير رسمي است ، گروه اوليه در فرايند اجتماعي کردن و شکل دهی به نگرشها ، ارزشها ، رفتارها و هويت اعضا نقش مهمی دارد .

## ويژگي گروههاي ثانويه : گروههاي هستند که روابط رسمي ،

خشک ، منطقي و عقلاي و غير شخصي بر آنها حاکم است ، فعاليت اين گروهها مبتني بر قراردادها و قوانين و مقررات است و معمولاً براي تحقق اهداف خاصي شکل می گیرند . ، ساختار آنها رسمي است ، ارتباطات چهره به چهره در آنها حاکم است ، صميميت اجتماعي بين اعضا کم است ، افراد نسبت به هم شناخت کمی دارند . با گذر از جوامع سنتي به جوامع مدرن تعداد گروههاي ثانويه در مقابل گروههاي اوليه افزايش می يابد .

## درون گروه برون گروه : مرز هاي رسمي يا غير رسمي اي

وجود دارد که اعضاي گروه را از غير عضوها جدامي کند . هامر

(Hamer) برای نشان دادن این تمایز دو اصطلاح درون گروه و بیرون گروه را استفاده می کند .

**درون گروه :** گروهی است که شخص به آن تعلق دارد ، و در کنار اعضای آن احساس راحتی می کنند و نسبت به آن احساس مثبت دارد . توصیف درون گروه «خودی ها»-«ما» هستند .

**برون گروه :** گروهی است که شخص به آن تعلق ندارد و دارای منافع مشترکی با آنها نیست . توصیف برون گروه «غیر خودی ها» - «آنها» هستند .

## گروه های رسمی و گروه های غیر رسمی :

**گروه رسمی :** گروهی است که دارای ساختار مشخص که مقررات خاصی را برای رفتار اعضای گروه تدوین می کند. رفتار های افراد در راستای هدفهای گروه تعیین میشود ، گروه رسمی ممکن است موقت یا نسبتاً پایدار باشد .

**گروه غیر رسمی :** گروههای فاقد پست رسمی و اساسنامه که اساس شکل گیری آنها ارتباطات شخصی است اصطلاح گروه های غیر رسمی را اولین بار مایو و همکارانش مطرح کردند.

**گروه های مرجع :** اصطلاح گروه های مرجع را اولین بار هایمن بکار برد و منظور آن گروهها یی هستند که مرجع بعنوان استانداردی برای ارزیابی استفاده میشود .

**پویا پیهیهای گروهی :** پویایی گروهی بعنوان یک حوزه پژوهشی در اواخر دهه «1930» با کارهای لوین (1890-1947) مطرح شد دانش در باره ماهیت گروهها ، نحو ایجاد ، گسترش آنها، روابط بین گروهی و درون گروهی ، روابط گروه با سیستمهای اجتماعی بزرگتر و نهادها ، اثر و نفوذ گروه بر فرد و فرایند داخل گروه از جمله موارد

مورد بررسی در پویا پبیهای گروهی است.

## مفروضات اساسی در زمینه گروه :

- 1- وجودگروه اجتناب ناپذیر است وگروهها در همه جا وجود دارند.
- 2- گروه بالقوه توانایی ایجاد نیروهای قدرتمند و بسیج کردن آنها را دارد.

3- گروه میتواند نتایج خوب و بد در پی داشته باشد .

4- درک درست پویاییهای گروهی این امکان را می دهد که نتایج مطلوب گروهی را بصورت عمدی واگاهانه افزایش دهیم .

**هنجارهای گروهی :** هنجار تفکری در ذهن اعضای یک گروه است که تعیین می کند اعضا ویا افراد دیگر تحت شرایط خاص چه کاری باید انجام دهند چه انتظاری از آنها می رود ، به عبارتی هنجارها ، باید ونبایدها را تعیین می کند. هنجارها عملکرد گروه را دریک جهت سازمان یافته هدایت میکند.

## چهار کارکرد هنجارها از نظر فندمن (Fendman):

- 1- هنجارها رفتارگروه را قابل پیش بینی می سازند.
- 2- هنجارها موجب تثبیت اعتقادات و ارزشهای گروه می شود .
- 3- هنجارها دوام وبقای گروه را تسهیل می کنند .
- 4- هنجارها جلوی موضوعات ومسائل شرم آور را میگیرند و نیاز به کنترل را کاهش می دهند.

**انسجام گروهی** درجه تمایل اعضای گروه به ماندن درگروه است

**ویژگیهای مثبت گروه منسجم :** درگروههای منسجم افراد

تعصب وتعلق خاصی به گروه دارند . بهره وری درگروه منسجم بالاتراست . اضطراب وتنیدگی کاری وغیبت وترک گروه کم است . ازمنابع بصورت کارا استفاده می شود . افرادگروههای منسجم حس

تعلق بیشتری به گروه دارند.

**ویژگی های منفی گروه منسجم:** ایجاد تغییر در گروه‌های منسجم سخت تر است، گروه‌های منسجم خیلی سریع تصمیم می‌گیرند. عوامل موثر در تضعیف یا تقویت انسجام گروهی شامل شاخص‌های ذیل می‌باشد:

1- شدت رابطه . 2- موفقیت گروه . 3- اندازه گروه . 4- ترکیب گروه . 5- شرایط داخلی و خارجی . 6- محیط فیزیکی .

**چرخه حیات گروه:** گروه‌ها به سه حالت شکل می‌گیرند .

**حالت اول:** گروه بطور عمدی و آگاهانه برای تحقق هدف و انجام امری خاص بوجود می‌آید.

**حالت دوم:** افرادی که باهم هستند و در کنار هم احساس رضایت و راحتی میکنند خود بخود گروه را شکل میدهند.

**حالت سوم:** گروه در واقع مجموعه ای از افراد اند که در نظر دیگران به نوعی ویژگیهای متجانسی دارند.

**مراحل حیات گروه:**

1- **شکل‌گیری:** افراد وقتی گرد هم می‌آیند، مجموعه ای را تشکیل میدهند.

2- **درگیری:** این مرحله، مرحله جدال، درگیری، تضاد بین شخصی، تسخیر و تصرف است.

3- **هنجارمندی «نورمبندی»:** این مرحله، مرحله شکل‌گیری نورمهای گروهی یا مرحله هماهنگی است.

4- **اجرا (عمل):** درین مرحله ساختارها و رویه‌ها استقرار یافته، گروه آمادگی کامل را برای انجام وظایف پیدا میکند و فعالیت خود را بصورت جدی آغاز می‌کند.

5- **افول یا انحلال:** تاکن در سال «1977» باکمک یکی از همکارانش

یک بازننگری در مدل خود انجام داد این دو مرحله ای دیگری به مرحله قبلی اضافه کردند و آن مرحله افول و از هم پاشیدگی گروه است **کارکردهای مثبت گروه**: شاین د انواع کارکرد را برای گروه در سازمان برشمارد کارکردهای رسمی و کارکردهای غیر رسمی .

**کارکردهای رسمی گروه عبارتند از :**

- 1- گروه کارهای پیچیده تر را راحت تر از فرد انجام میدهد.
  - 2- گروه ابزاری برای تحریک اعضا و ایجاد خلاقیت ایجاد ایده های جدید در سازمان است .
  - 3- گروه موجب یک پارچگی و انسجام بخشهای متفاوت سازمان می شود .
  - 4- گروه ساز و کار بسیار کارا و مناسبی برای تصمیمگیریهای پیچیده و حل مسایل بغرنج به شمار می رود .
  - 5- گروه ساز و کار مفیدی برای ایجاد تصمیمات مفید است .
  - 6- گروه ابزار موثری برای اجتماعی کردن افراد در سازمان است .
- کارکردهای غیر رسمی گروه عبارتند از :**

- 1- گروه یک سری از نیازهای افراد را ارضا می کند .
  - 2- گروه حفظ احترام به خود و ارزشمندی را در اعضا تقویت می کند .
  - 3- گروه موجب شکل گیری اعتقادات ، تجربیات و مفاهیم می شود .
  - 4- گروه احساس عدم امنیت ، اضطراب، نگرانی و بی قدرتی را کاهش میدهد .
  - 5- گروه موجب تحقق اهداف غیر رسمی اعضا می شود .
- کارکردهای منفی گروه** : سازگاری با گروه ( همرنگی با جماعت)، فشار گروهی، اطاعت محض، طفره رفتن اجتماعی و گروه اندیشی .
- سازگاری با گروه** : یکی از جنبه های جالب توجه رفتار افراد در گروه است .

**فشار گروهی:** فشار گروهی بر افراد باعث تغییر رفتار آنها می شود.

**اطاعت محض:** موارد تفاوت در سازگاری و اطاعت:

- 1- سلسله مراتب. 2- تقلید. 3- صراحت. 4- ارادی و داوطلبانه بودن
- ظرفه رفتن اجتماعی:** پدیده ای است که حاصل حضور دیگران در کنار فرد است، حضور دیگران به دو گونه تبیین شده است. 1- ممکن است موجب تلاش بیشتر و بهبود عملکرد فرد شود که آن را تسهیل اجتماعی میگویند.
- 2- ممکن است موجب ظرفه رفتن اجتماعی شود.

**مقایسه ظرفه رفتن اجتماعی و تسهیل اجتماعی:**

**تسهیل اجتماعی:** حضور دیگران – تلاشهای فردی قابل اندازه گیری است 1- هوشیاری. 2- نگرانی از ارزشیابی. 3- بهم خوردن تمرکز حواس. – تحریک: 1- افزایش عملکرد در وظایف ساده. 2- افزایش عملکرد در وظایف پیچیده.

**گروه اندیشی:**

**اثار گروهی از نظر جانیس:**

- 1- افراد گروه توهم آسیب ناپذیری و احساس شکست نا پذیری دارند.
- 2- افراد گروه اعتقاد دارند که اهداف و ابزارهای نیل به آنها از لحاظ اخلاقی متعالی و درست است.
- 3- مفروضاتی برای خود دارند که گروه و عملکرد آن را توجیه پذیر، درست و بدون خطا می پندارند.
- 4- به صورت کلیشه ای برخورد می کند.
- 5- حالت خود سانسوری به گروه دست میدهد.
- 6- توهم یگانگی و انسجام دارند.



7- ذهن خود را نسبت به اطلاعات نامطلوب ف اخبار نا امید کننده و نظرات منفی درباره گروه می بندند .

**نفوذ گروه (group Influence):** دلیل اساسی از مطالعه

جامعه شنا سان به ارتباط گروه و یا گروه از مردم هما نا تعیین قدرت نفوذ گروه یا گروه می باشد یا به عباره دیگر گروه قدرت نفوذ بالای افراد دارد . بتاسی از یک سروی و پژوهش وسیع چنین اشکار شده که اعضای گروه بشدت و سرعت بیشتر باعث شکل گیری رفتار و سلوک روزمره افراد میگردد یا به سخن دیگر از تحقیقات معلوم شده است که عضویت در گروه خود باعث شکل گیری سلوک و روش روزمره در افراد میگردد. مورد زیر از بسیاری جهات اندازه و سویه رفتار و سلوک افراد را شکل میدهد .



یک مثال از انواع کارت های مورد استفاده در خط آزمایشات سلومون اش

اگر شما تا حال چیزی را که در گروه انجام داده اید یا وقتی که تنها بوده اید انجام داده نتوانسته اید احتمال دارد که تجربه انطباق و نگرش و باورها و یا روش و رفتار شما در تحت تاثیر و نفوذ دیگرها قرار گرفته باشد، یکی از شناخته ترین تصویر انطباق همانا تصویر از آزمایش انطباق سلومون اش (Solomon Asch) می باشد که این آزمایش به شرح زیرین تعیین و بکار می رود .

محققان و پژوهشگران داخل یک اتاق میگردند و با چند نفر دیگر از شرکا و متحدان خود در عقب یک میز می نشینند (منظور از شرکا کسانی اند که پژوهشگران را در بسر رساندن این آزمایش کمک می نمایند )

محققان با شرکای شان یکجا با تمام کسانی که درین اطاق نشسته اند یک کارت را که حاوی یک خط مرجع و یا خط رفرنسی است با یک کارت دیگر که در آن سه خط (A,B,C) مقایسوی از نظر طول بشکل عمودی نشانی شده است نشان میدهند، و در عین وخت این محققان با متحدان شان یکجا یک موضوع را بمرض مقایسه کردن و نظر خواهی اشتراک کنندگان تعیین می نمایند و بعداً نظر همه را به ارتباط موضوع مطالبه می نمایند و این نظرات را با در نظر داشت سه خط عمودی نشانی شده انطباق میدهند و به این شکل آزمایش فوق را بسر میرسانند.

این چنین به نظر میرسد که این یک کار نسبتاً سهل و ساده است، بهر صورت تعیین خط درست و صحیح در صورتیکه متحدان جواب غلط را انتخاب کنند مشکل بزرگی را بوجود می آورند و آن اینکه چرا؟ زیرا که ما تمایل داریم تا تا کید مردم را که در اطاق نشسته اند دریابیم، به این صورت سلومن اش «Solomon asch» وقتی ملاحظه می نماید که متحدان و شرکای تحقیق جواب غلط را انتخاب میکنند پس در آن صورت تمام اشتراک کننده گان نیز همین پاسخ غلط را که متحدان و محققان انتخاب نموده اند در عین وخت «73%» میتواند باشد، پس نظر شما به ارتباط این موضوع و پاسخ از چه قرار است؟

جیسون چاین «Jason Chein» و لورنس استاینبرگر «Laurence Steinberg» راه را طوری نشان دادند و آن اینکه احتمال آن میرود که مردم شامل گروپ هنگام بکارگیری «یک فرم از مطابقتی» متقبل خطرات جدی شوند، مثل بکارگیری تصویر برداری رزونانس مقناطیسی (Magnetic resonance imaging)، درین معاینه و آزمایش حضور همسالان باعث فزونی منافع و مزایا میگردد که از تصمیمگیری خطرناک آنها بدست می آید یعنی تصمیمگیری آنها با

وجود مطلع بودن از خطرات موجب فزونی منافع و مزایا می‌گردد ولی باوجود درک از وقوع خطرات ممکنه آنچه که بیشتر سود می‌آورد افزایش حساسیتهای دماغ می‌باشد پس در اینصورت حضور همسالان میتواند باعث تسهیل خطرات روشی و سلوکی به حیث پاداش بیشتر با مفهوم گردد. برای روشن شدن این موضوع کمی مغلق و پیچیده بهتر خواهد بود تا گفته‌های لورنس ستاینبرگ را در میان گذاریم:

**رونوشت:**

**سوال:** یکی از یافته‌های غیر منتظره آخرین تان کدام است؟

**لورنس ستاینبرگ:** یافته‌ای تازه اخرا من همانا تاثیرگذاری هم سن و سالان است: من این تاثیر گذاری را چسان سراغ کردم: **توضیح**

**مطلب چنین است:** ما در نزد عده از مردم که بغرض اجراء آزمایشات شان مبنی بر تعیین خطر پذیری ضربات متواتر و تصمیمگیری روی آن بواسطه کمپیوتر نزد ما مراجعه می‌نمایند از آنها قبلاً خواسته می‌شود که هنگام مراجعه باید همراه با دونفر از دوستان شان باشند و آن بدین معنی که شخص مراجعه کننده را در هنگام اجراء آزمایش این دونفر معیتی باید مشاهده نمایند ما اکثراً این آزمایش را در نزد نوجوانان و هم مسلکان دوره کارشناسی (undergraduate) و گاهلان اجرا می‌نمایم که عمر شان بین سننن سی سالگی و یا کمی بیشتر باشد. بهر صورت آن چیزی را که ما درین مطالعه و یا آزمایش دریافتیم این بود که با شخص تحت آزمایش به هر تعداد که رفقاییش بیشتر باشد دوجندان خطر قابل وقوع را تحمل می‌نماید یعنی تحمل پذیری اش در مقابل وقوع ضربه دوجندان می‌باشد که یک نوجوان همچو ضربه رادرمی یابد یعنی که «50%» همچواشخاص در همین سن و سال بخصوص در بین متعلمین مکاتب این تحمل پذیری بملاحظه میرسد که در گاهلان به همچو فیصدی دیده نمی‌شود. این

یافته برای من از هر نطقه نظر دلچسپ و تازه بود و آن اینکه تا همین اکنون کسی قادر نشده است که این موضوع را درک کرده باشد و یا در مورد آن تحقیق کرده باشد، فلذا من از مطالعه خویش دریافتم تاثر گذاری گروپ از رفقا و دوستان بالای شخص تاثير بسزای دارد .

**تسهيلات اجتماعي:** مردم اغلباً در هنگام رقابت به اجرای فعالیت های شایسته و بهتر می پردازند مثلاً در رقابت ها و مسابقات تلاش بخرچ میدهند تا بهتر بدرخشند، که این خود میتواند از پیامد تسهیلات اجتماعی شمرده شود .



در واقعیت امر این خود صرف یک تصویر از نفوذ گروه «گروپ» بر افراد میباشد یعنی که تسهیلات اجتماعی مردم را متمایل می سازد تا در انجام وظایف و مسولیت های سپرده شده ساده (وظایفی که آنها در اجرای آن دانش بیشتر دارند یعنی مسلکی اند و یا در اجرای آن وظایف دست بالا دارند بخصوص هنگامیکه در وقت اجرای وظیفه تنها باشند و دیگران آنها را تماشا و یا مشاهده نمایند یعنی که در تحت «تاثیر بینندگان» کارشان رونق بهتر می یابد و یا در هنگام مسابقه با دیگران مثل «تاثیرگذاری بازیگر شرکت کننده» (ویا وظایفی پیچیده و مغلق) وظایفی که مردم در بسر رساندن آن ماهر نباشند یعنی آموزش مسلکی نداشته باشند) بیشتر بیاندیشند، پس ما میتوانیم همچو تاثیرات را در عده از گونه های (species) مختلف

مشاهده کرد ، در انسان بخصوص در آنها این احساس بیشتر بملاحظه میرسد که درمورد نظریات دیگران بیشتر نگران باشند و یا وقتی که یک فرد در اثنای کار تحت مشاهده کسی قرار داشته باشد و او نداند و یا نه بفهمد که او در تحت مشاهده کسی قرار دارد یا او نتواند که مشاهده کنندگان را درست ببیند .

### وقت گذرانی بیهوده اجتماعی (social loafing): وقت

گذرانی بیهوده جمعی یا اجتماعی اشاره به نمود و یا فینومینونی است و هنگامی میتواند بوقوع بپیوندد که افراد داخل یک گروه بخرص نیل به یک هدف نسبت به آنها که به تنهای میتوانند کار کنند کمتر تلاش بخرچ دهند بگونه یک دستاوردیامثال :وقت گذرانی بیهوده اجتماعی گروهها گاهی اوقات می تواند حاصل مجموع کمتر از عمل جمعی اعضای خود نسبت به اجراءات و یا دستاورد افراد داشته باشد ، وقت گذرانی بیهوده اجتماعی ناشی از تحرک بطی از کار کردگی گروه می باشد ، چونکه افراد از سهم گیری بویژه خود مبنی بر اجراءات شان باورمند نمی باشند که کارویا سهمگیری شان همه جانبه ارزیابی میگردد، پس در نتیجه آنها آنطوریکه باید تلاش میکردند تلاش بخرچ نمیدهند .بنامی توان گفت که وقت گذرانی بیهوده اجتماعی یک رخداد فراگیر است ولی زمانیکه اعضای گروه احساس مسولیت وظیفوی بنمایند و یا بدانند که آنها بخودی خود اشخاص مهم و کاری وبا اهمیت اند در آنصورت وقت گذرانی بیهوده اجتماعی اصلاً رخ نمیدهد .

### از دست دادن احساس مسولیت فردی (Deindividuation):

به نمود و یا رخداد ارجاع میگردد مبنی بر کنار رفتن فرد از هویت خوداگاهی و یا داشتن دلهره گی از ارزیابی . همچو نمود یا رخداد میتواند نتیجه بخشی از گروه باشد که از هنجارهای گروه مبنی بر اطاعت حمایت می نماید و نه از هنجارهای فردی مانند یک

جمیعت سپاه ویا انبوه از مردم ،وقتی که اگر این اتفاق رخ دهد افراد ممکن درمورد آن بیشتر نه اندیشند ممکن است که آنها در واقعیت به اعمال و اقداماتی دست زنند که از آن آگاهی نخواهند داشته باشند یعنی ناخود آگاه باشند .

عدم احساس مسولیت فردی یک عمل کاملاً تخریبی میتواند شمرده شود یعنی شاید که برای بعضی ها زمینه بروز جنایت و خشونت مساعد گردد ویا اینکه شاید در تحت پیگرد قانون و پولیس قرار گیرد بخصوص در اوضاع و احوال شورش و نارامی .

**قطبی شدن گروپ «Group Polarization»:** تقابل و دو قطبی شدن گروپ اشاره به یافته ای است که پس از جروبخت و گفتگوی شدید اعضای گروپ بجومی آیدوآن به این شکل که عده از اعضای شرکت کننده در گفتگو از مواضع افراطی حمایت و پیشتیبانی می نمایند ویا خواهان دوره های پر مخاطره از عملکرد و فعالیت ها میباشند نظربه آنهاییکه در همچو بحث و گفتگو اصلاً سهم نگرفته اند ، مطلب مهم دیگر قابل تذکر اینست که داوران نیز ناشی از دو قطبی شدن گروپ تحت تاثیر قرار میگیرند که این خودانگیزه ای را بارمی آورد که منجر به آسیب پذیری میشود .

دو قطبی شدن گروپ نتیجه دومیکانیزم اصلی و ابتدایی میباشد:

**مقایسه «برابری» اجتماعی و نفوذ اطلاعاتی اجتماعی.**

مقایسه اجتماعی به اقدام فردارجاع میگردد که او مطلوبه اش را بشکل ارمان و خواهش اجتماعی ظاهر می سازد . یعنی که مقایسه اجتماعی اشاره به اقدام و تقاضای اجتماعی افراد میباشد واما نفوذ اطلاعاتی اجتماعی زمانی رخ میدهد که یک فرد در یک وضعیت مردد و دودله گی ویا دوراهی مبنی بر انتخاب راه درست قرار میگیرد که این شخص در همچو حالات مشخص بغرض انتخاب راه درست روش های درست و مطلوب دگر ها را می نگرد ، واین

همان زمان است که «ما اطمینان» حاصل می‌نمایم که شرح و تفسیر از وضع توسط دیگران کاملاً درست و دقیق است و بما کمک مینماید تا برای عمل و اقدام مناسب آن راه و روش را برگزینیم که این خود عبارت از نفوذ اطلاعات اجتماعی می‌باشد.

هیئت داوران از دوقطبی شدن گروپ در توضیح و تصمیم‌گیری شان استفاده بعمل می‌آورند بویژه هنگامیکه نگرانی شان به ارتباط تعیین جبران خسارات تا دیبی بادر نظر داشت داد رسی مدنی مدنظر باشد، مطالعات در همچو موارد نشان داده است که اعضای هیئت منصفه بعد از تعمق باهم مبنی بر تصمیم‌گیری شان پیرامون تعیین جبران خسارات تادیبی چه به مقدار کم و یا زیاد نظر به اندازه و مقایسه داوری قابل توجه و یا مطلوبه فرد که قبل از شور و مشورت به او نموده اند مورد نکوهش و انتقاد فرد قرار گرفته اند. مطالعات نشان داد است که وقتی هیئت منصفه به شخص مجرم جزای کمتر تعیین نموده فضای گفتگو و جروبحت به آرامش گرایده ولی هنگامیکه هیئت منصفه برای شخص مجرم در صدد تعیین جزای نسبتاً شدیدتر شده در آنصورت فضای جلسه و مذاکره به تشنج و تشدد گرایده است.

### پخش و انتشار مسولیت (Diffusion of Responsibility)»

که بنام اثر گذاری اطرافیان « نیز یاد می‌گردد یک پدیده یا فینیو مینون اجتماعی و گرایشی است که در صورت عدم تعیین و صراحت وظیفه شخص بویژه بالای افراد یک گروه حالت بیش از حد بحرانی را بار می‌آورد که میتوان آن را در یک مثال عام و رایج افاده کرد مثلاً یک تصادم موتر در یک راهی عبور و مرور مزدحم بیدون رخداد کدام واقعه و یا موضوع قابل تشویش رخ میدهد بنابا در نظر داشت همین مثال در صورتیکه اشخاص و افراد به همچو رویداد های مشابه مواجهه شوند مکث و توقف نمی نمایند و لازم

نمی بینند که به پولیس موظف اطلاع دهند ، فرض کنید که شخص دیگری با احساس مسولیت بخواهد که از رویداد واقعه به پولیس موظف اطلاع دهد و به رفع تشویشش بپردازد . پس میتوان گفت که همچو پدیده اجتماعی ندرتاً درگروپ های کوچک از مردم ممکن است رخ دهد ، درازمایش ویا تست گروپ سه نفری ویا کمتر از سه نفری هر یک شان ممکن است مخالفت شان را با اعضای ده نفری گروپ های دیگری نشان دهند یعنی که هیچ یکی از گروپ سه نفری اقدام به اجرات نخواهند کرد و به پولیس اطلاع نخواهند داد . و رخداد را آنقدر جدی نخواهد گرفت .

### اجماع نادرست و برتری جویی گمراه کننده : اثر و نفوذ

اجماع کاذب گرایش مردم به پروژه سازی تفکر خودی است بدین معنی که به باور آنها دیگرها نیز مانند آنها می اندیشند ویا به عباره دیگر مردم اغلباً چنین تصور می کنند که هرکسی دیگر مثل آنها می اندیشد این باور مندی و اعتقاد بر مبنای داده های آماری کاملاً بی اساس و غیر منطقی میباشد که منجر به درک اجماعی میگردد که اصلاً وجود ندارد ، این مغالطه ای منطقی گاه گاهی درمخيله افراد یک گروه خطور میکند آنچنانیکه ایشان به نظروباور خود با علاقمندی بیشتری نگرند و مدعی اند که هر یک از اعضای گروپ شان آنطوری می اندیشد ویا نظر دارد شبیهه نظر و اندیشه جمیعت بزرگی از مردم .

### برتری گمراه کننده (Illusory superiority): برتری جویی

گمراه کننده یک شناخت تعصب آمیزومن درآوردی است که بعضی از مردم درجه مقام و منزلت خودرا نظربه دیگران بالاتر می پندارند وویژه گی های منفی خودرا نسبت به دیگران به دست کم می نگرد ، همچو تخمینات بیش از حد زمینه پیشخدمتی نیرومند اعتماد به نفس



مردم را مساعد می‌سازد، افرادی که به همچو تعصبات گمراه کننده تسلیم می‌گردند نمایشهای ملتهب ازویژه گی های خودشان میتواند باشد، از مطالعات چندی دریافته اند که دریک احصایه گری و نظرخواهی مردم همه ویا قرین به همه مقام و منزلت خودرا از حد وسط ویا میانگین گروه بالاتر و انمود ساخته اند اندازه بیشتر این تاثیر گذاری زمانی معلوم گردیده است که مردم با تفکر بلند پروازانه ی خویش اندازه توانایی های کاملاً بیهوده و بی کفایت خودرا نشان داده اند یعنی که این افراد با همچو طرز تفکر و نا خود آگاه تفاوت بیش از حد بین عملکرد واقعی ( در انتهای پایین از توزیع ) و اندازه ای خودی ( خودرا بالاتر از حد میانگین قرار دادن ) شان را نشان میدهند که این اثر بخشی زمانی میتواند قویاً نمایان گردد وقتی که ایشان خویشتن را با در نظر داشت توانایی ها وویژه گی های بلند دیگران مقایسه نمایند.

**تفکر گروهی (Groupthink):** تفکر گروهی یک اصطلاح ابداع شده توسط روانشناس ایربنگ جینس (Irving Janis) است که برای توصیف یک روند یا فرآیند با تصمیمگیری غیر منطقی مورد استفاده قرار میگیرد، هر یک از اعضای تفکر گروهی در اوضاع و احوال مورد نظرتلاش بخرج میدهند که به رایه نظریات خود آنچنانیکه خودشان به آن باور مند اند با نظریات عامه دریک وفاق ویا اجماع همسان بدانند ویا با نظریات عامه نظرشان را در تطابق بنگرند. بهر صورت نتایج حاصله از وضعیت ممکن طوری باشد که گروه در نهایت به این توافق برسند که داخل اقدام و عمل شوند با وجودیکه هر یک از اعضای گروه این تصمیم را غیر عاقلانه (تغیر مخاطره آمیز) نیز بیندارند.

جینس (Janis) تعریف اصلی این اصطلاح (تفکر گروهی) را اینطور

افاده می نماید و میگوید که این اصطلاح در واقعیت امر یک «نحوه تفکر» است. و مردم بطور گروپی به همچونحوه تفکر زمانی بیشتر عمیقاً درگیر می شوند و قتیکه اعضای گروپ به اتفاق آرا انگیزه تلاش های بدیل عمل واقعی شان را نادیده و یا باطل بنگرند. چنین به نظر می آید که واژه فکر گروهی یاد اوری از میراث ویا ضرابخانه جورج اورول است کسیکه در سال (1984) در زبان (گفتار نو اصطلاحات نظیر «تفکر مضعاف» و «صحبت سریع Duckspeak» را بار اول در ناول خود بکار برد ویا آنرا مروج ساخت.

چنین به نظر می آید که تفکر گروهی معمولاً در کمیته ها و سازمانهای بزرگ و وسیع بکار می افتد، جنیس «janis» طور اصلی به مطالعه بمب گذاری پیرل هاربور «pearl harbor» در جنگ ویتنام و تهاجم بای اف پیگ « bay pigs » مبادرت ورزید، درین اواخر کمیته اطلاعاتی مجلس سنای ایالات متحده امریکا در گزارش خود مبنی بر ارزیابی کمیونیتی اطلاعاتی ایالات متحده امریکا قبل از درگیری جنگ در عراق متذکر می شود که این خود ناکامی و ملامتی تفکر گروهی بوده که در مورد سلاح کشتار جمعی عراق معلومات و اطلاعات نادرست را ارایه داده بود.

جنیس تفکر گروهی را ذیلاً در این جدول توضیح میدهد:

| شرایط مقدم تفکر گروهی | علائم نشان دهنده تفکر گروهی          | علائم تصمیمگیری موثر توسط تفکر گروهی |
|-----------------------|--------------------------------------|--------------------------------------|
| عایق و روپوش کشی گروه | توهم آسیب ناپذیری                    | سروی ناکافی بدیل ها                  |
| انسجام عالی گروه      | باور مندی بلا منازع مورال سرشتی گروه | سروی ناکافی از موضوعات               |
| رهنمود رهبری          | عقلانی جمعی از تصمیمات گروه          | عدم بررسی خطرات از گزینه مرجح        |

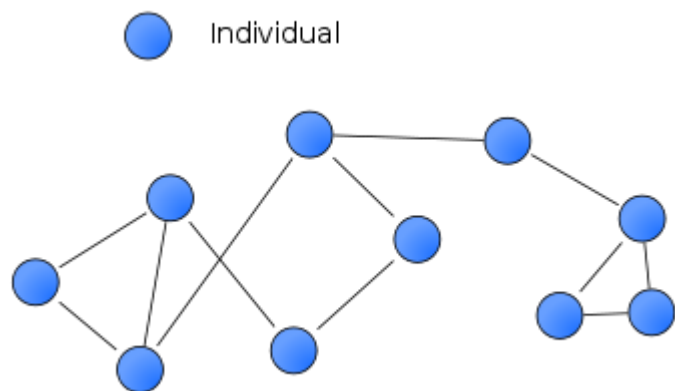
|   |   |   |
|---|---|---|
| فقدان نورمهای ضروری<br>روش های روشمندان   | کلیشه های مشترک بیرون<br>گروهی بویژه مخالفان                        | جستجوی نازل اطلاعات   |
| همگون بودن سوابق<br>اجتماعی وایدیولوژی<br>اعضای گروه  | خودسانسوری و خودداری<br>اعضا از انتقادات                            | گرایش انتخابی در روند<br>اطلاعت دست اول ( با<br>تاکید از تعصب ) |
| تشویش ناشی از تهدیدات<br>بیرونی و امید واری<br>کمتر راه حل با<br>در نظر داشت هدایت<br>رهبری | توهم از اتفاق آرا ( به<br>تاثیرگذاری اجماع کاذب<br>مراجعه شود )     | شکست در کارهای<br>برنامه های احتمالی                            |
|   | فشار مستقیم بر مخالفان که<br>همنوی نمایند                           |   |
|   | خود دنتصابی ( ذهن<br>نگهبانان) بخاطر دور<br>نگهداری از اطلاعات منفی |   |

یک میکا نیز می که با در نظر داشت آن کارشناسان و مدیران اجرایی  
به تفکر گروهی توصیه می نماید اینست که تفکر گروهی را پر حذر  
می سازد که نباید تمام مسولیت و صلاحیت تصمیمگیری را به یک  
شخص محول نمود که او طبق دلخواه خود بتواند این مسولیت را به  
دگران بسپارد و همچنان به تفکر گروهی گوشزد می نمایند و یا گروه  
را متوجه می سازد که اشخاص از قبل انتخاب شده به گمان اغلب  
تلاش بخرچ میدهند که نظریات مملو از عیوب و نواقص خویش را  
بالای دیگران بخاطر کاهش نواقص مواضع منفی قبلی اش بقبولاند  
(نگاه کنید به منافع شیطان ) که تفکر گروهی این مطالب فوق را باید  
جدی در نظر داشته باشند .

باز خورد «feedback» ناشناس از طریق پیشنهادات و رهنمودهای  
جات آنلاین برای فکر گروهی یک نسخه ای مجرب درمانی بهتری  
رابه کسانی که تفکر منفی دارند ویا کسانی که با طرح های پیشنهادیه  
مخالفت داشته میباشند دریافته است که آنها میتوانند انتقادات خویش

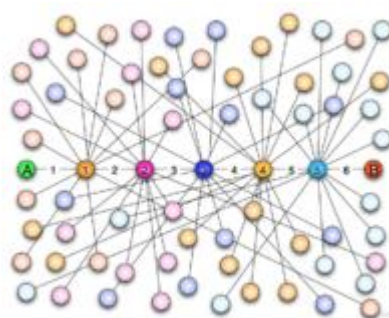
را بیرون آنکه دگر ها آنها را بشناسند آزادانه طرح نمایند که این سرمایه اجتماعی گروپ تا هنوز کاملاً محفوظ می باشد، و این خود اشکار است که همه اعضای مداخله گر این فرصت را دارند و آنها میتوانند نقاط و جنبه های موضوع مخالفت خود را طرح نمایند .

**شبکه (Networks):** یک شبکه اجتماعی در واقعیت امر یک ساختار اجتماعی میان بازیگران چه که این بازیگران افرادی باشند و یا سازمانها می باشد . و این ساختار اجتماعی راههای باهم در ارتباط و اتصال را از طریق آشنایی های مختلف اجتماعی یعنی از آشنایی سببی « مبنی بر علت و سبب » تا روابط قرین خانوادگی نشان میدهد . شبکه های اجتماعی را میتوان بشکل مضعاف یعنی هم به نام شبکه تحلیلی اجتماعی و هم شبکه نظری اجتماعی یاد کرد . تحقیقات و پژوهشهای که در اکثر انستیتوتها و نهاد های اکادمیک به ارتباط این پدیده اجتماعی صورت گرفته است چنین معلوم شده است که دست اندر کاران شبکه های اجتماعی در بسیاری از سطوح یعنی از سطح خانوادگی تا سطح ملل و کشور ها با اجراءات و تعاملات شان توانسته اند در حل پرابلمهای ذات البینی شان نقش حیاتی را بازی نموده اند و به مقاصد و اهداف خویش نایل آمده اند .



مثال دیگرام از یک شبکه اجتماعی

از نظریه‌ی شبکه‌های اجتماعی، روابط اجتماعی در شرایط خاص استفاده بردن از گره‌ها «موره‌ها» و روابط است و آن بدین معنی که گره‌ها افراد بازیگر و یا نقش‌آفرین در داخل شبکه‌ها و ارتباط یا اتصال همان روابط بین بازیگران شبکه‌ها می‌باشد ساده‌ترین شکل از یک شبکه اجتماعی نقشه‌ای از تمام روابط موجود مربوطه بین گره‌ها در حال مطالعه است.



### مدل شش درجه‌ای از جدایی

شبکه‌ها همچنان می‌توانند که از بازیگران فردی شبکه بغرض تعیین سرمایه اجتماعی اش استفاده لازم بنماید این مفهوم غالباً در یک دیاگرام «نمودار» شبکه اجتماعی نشان داده شده است که گره‌ها در آن بشکل نقطه (O) و روابط در آن بشکل خط (-) علامه گذاری شده است (به دیاگرام توجه شود).

شکل و هیكل شبکه‌های اجتماعی در تعیین سود مندی شبکه برای افراد آن ممد واقع میشود، و آن بدین معنی که شبکه‌های کوچکتر و باهم نزدیکتر برای کاربران و یا بازیگران شبکه نظر به شبکه‌های باجمیعت بیشتر و با داشتن روابط سست «روابط ضعیف» به افراد خارج از اعضای اصلی شبکه کمتر مفید واقع می‌شود، یعنی که شبکه‌های بیشتر با ز با روابط و ارتباطات اجتماعی بیشتر ضعیف‌شان بیشتر متمایل به عرضه نمودن نظریات و ایده‌های نو و فرصت‌های

برای اعضا شان نسبت به شبکه های که افراد شان باهم نزدیک اند می باشد و یا به عباره دیگر اگر یک گروه از دوستان باهم نزد یک رادر نظر گیریم در خواهیم یافت که آنها وقتاً فوقتاً تمام دانش و داشته های شان را بینهم به اشتراک میگذارند، یا یک گروه از افراد با داشتن روابط و نزدیکی با دنیای دیگر اجتماعی اغلباً میتوانند تا اطلاعات هر چه گسترده تر را بدست آورند و یا از دنیای معاصر معلومات چندی داشته باشند پس در اینصورت لازم پنداشته میشود که بغرض بدست آوردن موفقیت های چشمگیری با عده ای از شبکه های اجتماعی جز آنکه با یک شبکه اجتماعی روابط داشته باشیم روابط باید برقرار نمایم، به همین ترتیب افراد و اعضای شبکه با بکار برد نفوذ و تجارب خویش میتوانند که بین شبکه اجتماعی خود و شبکه های اجتماعی دیگر پلی را بسازند و ارتباط مستقیم را فراهم سازند که قبلاً همچو ارتباط اصلاً وجود نداشت پس اینها اند که به اصطلاح این «خالیهگاه و خلا» را پر میکنند.

از جانب دیگر یعنی از نظر مطالعات وابسته به جامعه شناسی سنتی چنین پیدا است که نیرومندی تیوری و نظریات شبکه اجتماعی از همدیگر متفاوت و متمایز می باشد و این نظریه به خصوصیات فردی بازیگران شبکه ها ( چه که آنها باهم رفیق باشند و یا رفیق نباشند چه که آنها باهوش باشند و یا گنگ و ..... ) تعلق میگیرد، پس بدین اساس تیوری شبکه اجتماعی یک دیدگاه بدیل و یا الترناتیف دیگری را خلق می نماید و آن اینکه ویژگی های افراد در شبکه نسبت به روابط که بین آنها و دیگر بازیگران از شبکه وجود دارد از اهمیت کمتر برخوردار می باشد، که با این نوع برخورد و موقف یعنی با برخورد خاص سلیقوی، افراد شبکه نمیتوانند بنوبه خود در توضیح اکثر پدیده های جهانی سهم برارنده داشته باشند. یا نظر خویش را جامه عمل بپوشانند. پس به همین دلیل است که کمتر آژانس های

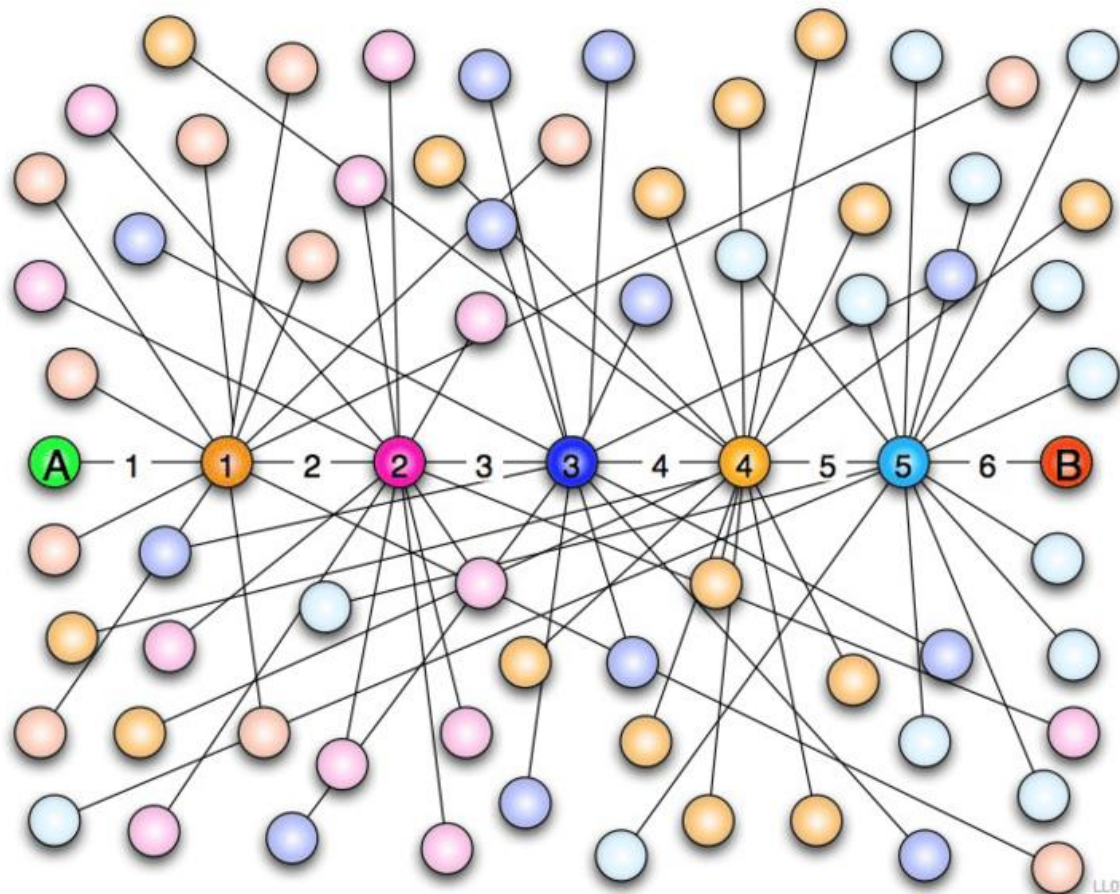
فردی همچو نهادها و یا اتاق های فکری را ترک می نمایند ، چونکه توانایی تاثیر گذاری نفوذ افرادبخاطر نیل به هدف موفقیت آمیز شان در آن است که آنها باید در داخل شبکه ثابت قدم و استوار باقی بمانند بگونه مثال اعضای شبکه با استفاده از شبکه های اجتماعی شان بمنظور بررسی از چگونگی تعاملات شرکت ها که بین یک دیگر این شرکت ها برقرار است و یا از بسیاری اوصاف و کرکتر نوع روابط غیر رسمی مدیران و پیوند های بین استخدام شوندگان و یا کارمندان اطلاعات لازم را بدست آورند و از جانب دیگر این شبکه ها است که برای غنا مندی معلومات و اطلاعات مورد نیاز راه کشایی می نماید و در تعین ارزشها و تبانی از هرگونه رقابت و بلند پروازی جلوگیری بعمل می آورد ، بخاطر باید داشت که نیرومندی یک سازمان یا یک نهاد را زمانی میتوان ملاحظه کرد که اعضای آن سازمان با شبکه و یا سازمان خود ارتباط نزدیک و با همی داشته باشند و موضوع مهم اینکه درجه نفوذ افراد نیرومند در داخل شبکه بیشتر در ارتباط نزدیک بودن شان به شبکه نسبت به موقف و وظیفوی شان میباشد. «یعنی داشتن ارتباط نزدیک با شبکه نسبت به موقف و وظیفوی بیشتر دارای اهمیت می باشد» ازجانبی میتوان تاکید نمود که شبکه های اجتماعی نقش کلیدی را در معاملات داد و ستد موفقیت آمیز شرکت ها و اجراءات شغلی دارا می باشد .

به اصطلاح ، که اگر حاکمیت (150) دولت و یا ایالات را که معرف یک شبکه اجتماعی اصلی با محدوده تقریباً (150) اعضای اش باشد (که گاهی هم بنام شماره دونبار «Dunbar» نیز یاد میشود) در نظر گیریم در خواهیم یافت که منشای حاکمیت و تسلط این حاکمیت ها از مطالعه سراسری فرهنگی در جامعه شناسی بخصوص از مطالعه انسانشناسی در یک قریه ای وسیع النفوس بدست خواهد آمد ( که به اصطلاح امروزی همچو روستا یا اجتماع از مردم را بنام ایکو

ویلیج یاد میکنند که باشند گان همچو روستا دارای هدف معین چه از نظر اجتماعی - اقتصادی و محیط زیست میباشد). باید خاطر نشان ساخت که از نظر استدلال روانشناسی تکاملی تعداد ویا شمار افراد به نوعی از حد متوسط افراد توجیه میگردد که آنها توانایی شناخت انسان را داشته باشند یعنی آنهای که بشکل پیگیر در مورد همه اعضای گروپ بایگیری همه جانبه حقایق که وجود دارد آنرا احساس نمایند که همچو احساس ممکن است در مورد توجه به وضع اقتصادی ویا نیاز پیگیری در مورد سواری مجانی ( کسانی که از فعالیت های جمعی توقع اسحقاق بیشتر را داشته باشند بیدون که خود در فعالیت ها سهم بارزی گیرند ) بعنوان گروه بزرگ بیشتر متمایل به گول زنی و کذب و فریب دگر ها باشند .

پدیده جهان کوچک نظریه ویا هایپوتیزی است ، که در پرتو آن سلسله ویا زنجیری از آشنایان اجتماعی با در نظر داشت ضرورت مورد نیاز یک فرد بشکل خودسرانه با فرد دیگری بشکل خودسرانه با هم در هر نقطه از جهان که بطور کلی کوتاه و قصیر میباشند متصل میگردند ویا در تماس می آیند، این مفهوم عبارت معروف شش درجه جدایی را بعد از سال «1967» آزمایش جهان کوتاه که توسط ستانلی میلگرام «Stanley Milgram» روانشناس صورت گرفت به بالا می کشد یا به میان می آورد او یعنی ستانلی طور تصادفی بین دو شهروند امریکایی که باهم توسط میانگین آشنایی شش ملحق ویا متصل شده بودند دریافت.





## « شش » شش درجه جدایی

درجه جدایی» نام نظریه ای است که از طریق آن اثبات می شود که هر دو شخص دلخواه بروی کره زمین با (6) واسطه یا کمتر باهم مربوط میشوند، دریابنده ویا کاشف این تیوری استانی میلیگرام می باشد، این نظریه مقدمه نظریه دیگری بنام دنیای کوچک است.

## تایید تیوری « شش درجه جدایی» در دنیای ارتباطات

الکترونیک: محققان پروژه مایکروسافت مستجر موفق شدند

تیوری «شش درجه جدایی» را که در دهه «60» ارایه شد در دنیای ارتباطات الکترونیک تایید کنند و نشان دهند که در این دنیا هر فرد با دیگری تنها (6) درجه فاصله دارد.

به گزارش خبر گذاری مهر تیوری «شش درجه جدایی» یکی از

معروفترین تیوریهای دهه «60» است که توسط استانیلی میلگرام روانشناس پوهنتون ها رورد مطرح شد. برپایه این تیوری هرفرد تنها با شش درجه از یک ساکن دیگرروی سیاره زمین جدایی شود. اکنون گروهی از محققان مایکروسافت در پروژه ای به نام (پروژه مایکروسافت مستجر) با بررسی اطلاعات مربوط به (30) میلیارد مکالمه الکترونیک بین (180) میلیون نفر مجزا در (5) قاره که در پایگاه اطلاعاتی سرویس مایکروسافت مستجر ثبت شده بود توانستند این تیوری معروف را تایید کنند و نشان دهند که دنیا واقعاً کوچکتر از آن چیزی است که تصور می شود.

نتایج این تحقیقات در عصری که تعداد ساکنان زمین (6/6) میلیارد نفر است نشان میدهد که بطور متوسط زاویه جدایی میان دو فردی که از طریق این سرویس بایکدیگر تماس میگیرند و پیام تبادل می کنند کمی بیش از شش درجه و دقیقاً (6/6) درجه است.

درین خصوص ای کارشناسان توضیح دادند: آنچهانیکه میدانیم این اولین بار در سطح جهان است که یک شبکه اجتماعی می تواند تیوری «شش درجه جدایی» را تایید کند. به اعتقاد ما این تقریباً تکان دهنده است، چیزی که ما مشاهده کردیم نشان میدهد که یک اتصال اجتماعی همیشگی و پایدار وجود دارد.

بر اساس گزارش گاردین، ستانیلی میلگرام تیوری را مطرح کرده بود «**پدیده جهان کوچک**» را نشان میدهد و فرض کرد که شبکه شناخت های هرفرد در یک اجتماع محدود است، بطوریکه دوستان یک نفر همچنین دوستان، دوستان آنها نیز هستند.

این روانشناس زنجیره ای از حروف را با یک هدف مشخص ایجاد کرده بود که تعداد تکرار اتصالات قبل از اینکه حروف به علامات مورد نظر برسند بطور شگفت انگیز کوچک است به طوری که ای فاصله بطور متوسط شش درجه است.

\*\*\*\*\*

## References

1. [↑](#) Hogg, Michael A. Social Categorization, Depersonalization, and Group Behavior. Hogg, Michael A. and Tindale, Scott, Editors. Blackwell Handbook of Social Psychology: Group Processes. Malden, MA: Blackwell Publishers; 2003; pp. 56-85.
2. [↑](#) Pettit, Nathan C., Kevyn Yong, and Sandra E. Spataro. 2010. Holding Your Place: Reactions to the Prospect of Status Gains and Losses. *Journal of Experimental Social Psychology*. 46, 2:396-401.
3. [↑](#) Asch, S. E. (1956). Studies of independence and conformity: A minority of one against a unanimous majority. *Psychological Monographs*, 70 (Whole no. 416).
4. [↑](#) Asch, S. E. (1951). Effects of group pressure upon the modification and distortion of judgment. In H. Guetzkow (ed.) *Groups, leadership and men*. Pittsburgh, PA: Carnegie Press.
5. [↑](#) Chein, Jason, Dustin Albert, Lia O'Brien, Kaitlyn Uckert, and Laurence Steinberg. 2010. "Peers increase adolescent risk taking by enhancing activity in the brain's reward circuitry." *Developmental Science* no.
6. [↑](#) Triplett, N. (1898). The dynamogenic factors in pacemaking and competition. *American Journal of Psychology*, 9, 507-533.
7. [↑](#) Zajonc, R. B. (1965). Social facilitation. *Science*, 149, 269-274.
8. [↑](#) Cottrell, N.B., Wack, D.L., Sekerak, G.J., & Rittle, R.M. (1968). Social facilitation of dominant responses by the presence of an audience and the mere presence of others. *Journal of Personality and Social Psychology*, 9, 245-250.
9. [↑](#) Bond, Charles F., Titus, L. J. (1983). Social facilitation: a meta-analysis of 241 studies. *Psychological Bulletin*. 94(2), Sep 1983, 265-292.
10. [↑](#) <sup>a</sup> <sup>b</sup> Karau, S. J. & Williams, K. D. (1993). Social loafing: A meta-analytic review and theoretical integration. *Journal of Personality and Social Psychology*, 65, 681-706.
11. [↑](#) Mullen, B. 1986. Atrocity as a function of lynch mob composition: A self-attention perspective. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 13, 187-197.
12. [↑](#) Diener, E., Fraser, S. C., Beaman, A. L. and Kelem, R. T. (1976). Effects of deindividuation variables on stealing among Halloween trick-or-treaters. *Journal of Personality and Social Psychology*, 33(2), 178-183.
13. [↑](#) Diener, E. (1976). Effects of prior destructive behavior, anonymity, and group presence on deindividuation and aggression. *Journal of Personality and Social Psychology*, 33, 497-507
14. [↑](#) Silke, A. (2003). Deindividuation, anonymity, and violence: Findings from Northern Ireland. *Journal of Social Psychology*, 143, 493-499
15. [↑](#) Moscovici, S., & Zavalloni, M. (1969). The group as a polarizer of attitudes. *Journal of Personality and Social Psychology* 12, 125-135.
16. [↑](#) Isenberg, Daniel J. 1986. "Group Polarization: A Critical Review and Meta-Analysis," *Journal of Personality and Social Psychology*, 50 (6), 1141-1151.
17. [↑](#) Aronson, E., Wilson, T.D., & Akert, A.M. (2005). *Social Psychology* (5th ed.). Upper Saddle River, NJ: Prentice Hall.
18. [↑](#) Ross L., Greene D. & House, P. (1977). The false consensus effect: An egocentric bias in social perception and attribution processes. *Journal of Experimental Social Psychology* 13, 279-301.
19. [↑](#) Fields, James M., and Howard Schuman, (1976-77) "Public Beliefs about the Beliefs of the Public," *Public Opinion Quarterly*, 40: 427-448.
20. [↑](#) Hoorens, Vera (1993). "Self-enhancement and Superiority Biases in Social Comparison". *European Review of Social Psychology* (Psychology Press) 4 (1): 113—139.

21. [↑](#) Biernat, M., Vescio, T.K., & Theno, S.A. (1996). Violating American Values: A "Value congruence" approach to understanding outgroup attitudes. *Journal of Experimental Social Psychology*, 32, 387-410.
22. [↑](#) Buunk, B.P., & van der Eijnden, R.J.J.M. (1997). Perceived prevalence, perceived superiority, and relationship satisfaction: Most relationships are good, but ours is the best. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 23, 219-228.
23. [↑](#) Whitman, D. (1996, December, 16). Im OK, you're not. *U.S. News and World Report*, p. 24.
24. [↑](#) Janis, I. (1972). *Victims of Groupthink: A Psychological Study of Foreign-Policy Decisions and Fiascoes*. Boston: Houghton Mifflin. [ISBN 0395140447](#)
25. [↑](#) Senate Intelligence Committee. 2004. Report on the U.S. Intelligence Community's Prewar Intelligence Assessments on Iraq <http://intelligence.senate.gov/conclusions.pdf>
26. [↑](#) Janis, I. & Mann, L. (1977). *Decision Making: A Psychological Analysis of Conflict, Choice and Commitment*. New York: The Free Press.
27. [↑](#) [a](#) [b](#) Putnam, Robert D. 2001. *Bowling Alone : The Collapse and Revival of American Community*. 1st ed. Simon & Schuster.
28. [↑](#) [a](#) [b](#) McPherson, J. Miller, Lynn Smith-Lovin, and Matthew E. Brashears. 2006. "Social Isolation in America: Changes in Core Discussion Networks over Two Decades." *American Sociological Review*. 71(3): 353-375.

\*\*\*\*\*

بخش چهارم : جامعه شناسی

توسط : پوهندوی دوکتور سید حسام «مل»